

دوره جدید سال پنجم

اردیبهشت و خرداد ۷۷

ارگان چریکهای فدایی خلق ایران

در توضیح شعار

"آزادی زنان زحمتکش باید به دست زنان زحمتکش انجام پذیرد" و
مختصری در مورد ضرورت اعمال رهبری طبقه کارگر بر مبارزات زنان

اگر رژیم جمهوری اسلامی با محکمتر کردن قیدو بندهای فنودالی بر دست و پای زنان ابعاد ستم بر زنان را در جامعه شدت و حدت هرچه بیشتری داده، در مقابل زنان رنجدیده و ستمکش ما با استقامت تحسین برانگیزشان و با تداوم مبارزه ای سرسختانه بر علیه طرحهای زورگویانه رژیم موجب آن شده اند که مساله زن بمثابه مساله بسیار جدی و مهم روز مطرح و با برجستگی به یکی از محورهای اساسی مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم تبدیل شود.

در صفحه ۴

رشد جنبش توده ای،
وحشت اصلی رژیم

دستگیری کریاسچی شهردار تهران به جرم نزدی و سوء استفاده از "بیت المال" و سپس آزادی او به دنبال مذاکرات و توافقات بالاترین رهبران جمهوری اسلامی، جلوه روشنی از حدت تضادهای جناحهای درونی رژیم و در همان حال وحشت تمامی این جناحها از اوج گیری جنبش توده ای بود.

یک روز قیام از آزادی کریاسچی
تظاهراتی در تهران رخ داد که
برخی از نمایندگان مجلس
در صفحه ۲

مصاحبه با نعمت میرزا زاده (م- آرم)

شاعر مبارز و از بنیانگذاران کانون نویسندگان ایران

در صفحه ۸

در این شماره می خوانید

- ۲۵ سخن ازدواج در جمهوری اسلامی
- ۲۶ ما کمونیست هستیم!
- ۳۱ ستون آزادی نفت خاورمیانه
- ۳۵ کارگران، اولین قربانیان سقوط اقتصادی کره
- ۳۰ "انتخابات" دوم خرداد از زبان سران رژیم

جمهوری اسلامی، اسلام
و حقوق زنان

در صفحه ۲۱

در اهتزاز باد

پرچم سرخ کارگران جهان!

در صفحه ۱۸



رها کنید مرا تا ببینم

من این گل را می شناسم

دستاش دو کیوتر بودند

برماشه تفنگ

گرامی باد خاطره شاعر انقلابی خلق رفیق سعید سلطانیپور



جاودان بادخاطره

رفیق کبیر امیر پرویز پویان،

از بنیانگذاران

چریکهای فدایی خلق ایران

که اندیشه و عملش

راهگشای جنبش

کمونیستی بود.

رشد جنبش توده ای، وحشت اصلی رژیم

از صفحه ۱

در رابطه با این گردهمایی به نشریه "جامعه" گفتند: "تظاهرات نشان داد که مردم در انتظار فرصت هستند که وارد عمل بشوند. ما باید قبل از آنکه مردم ما را مجبور کنند، مسایل را حل کنیم."

برای روشن شدن این امر که چرا چنین حرکتی نمایندگان ارتجاع حاکم را تا این حد به وحشت انداخته و آنها را مجبور ساخته تا به همپالگی های خود هشدار دهند که لازم است "قبل از آنکه مردم ما را مجبور کنند" خود، مسایل را حل کنیم، ضروری است که اوضاع سیاسی اقتصادی جامعه و بطور مشخص چگونگی شکل گیری تظاهرات اخیر در تهران را مورد توجه قرار دهیم.

بدنبال دستگیری شهردار تهران از سوی قوه قضائیه، طرفداران خاتمی و از جمله دانشجویان "دفتر تحکیم وحدت" در اعتراض به این دستگیری تصمیم گرفتند تظاهراتی در مقابل دانشگاه تهران برگزار نمایند. اما از جمله به دلیل وحشت از عواقب ناتوانی در کنترل تظاهرات، این برنامه را لغو نمودند. علیرغم اینکه کابینه دولت خاتمی و "دفتر تحکیم وحدت" از طریق رسانه های همگانی و رادیو تلویزیون لغو تظاهرات مزبور را به اطلاع عموم رساندند، اما در ۲۵ فروردین ماه چندین هزار نفر در مقابل دانشگاه تهران و خیابانهای اطراف آن گرد آمده و با سردادن شعارهایی همچون "مرگ براستبداد" و "زنده باد آزادی" استبداد حاکم را به مصاف طلبیدند.

این تظاهرات که روزنامه سلام اعتراف نمود حرکتی "خودجوش" و "تجمعی" "قابل ملاحظه" بود در شرایطی رخ داد که دولت رسماً مخالفت خود را با برگزاری هرگونه تظاهراتی اعلام نموده و نیروهای انتظامی نیز لحظه به لحظه به مردم هشدار میدادند که هرگونه تظاهراتی غیرقانونی است و از آنها میخواستند که فوراً متفرق شوند. اما مردم علیرغم همه هشدارهای نیروهای انتظامی و اعمال سرکوبگرانه آنها و دار و دسته "انصار حزب الله" که با وحشیگری تمام آنها را مورد ضرب و شتم قرار میدادند به تجمع خود تا ساعتها ادامه داده و در مقابل حملات نیروهای سرکوبگر رژیم با سردادن شعار

"توب، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد" روحیه بالای مبارزاتی خود را به نمایش گذاشتند. آنها بدین ترتیب نشان دادند که چه تحولی در روحیه اعتراضی مردم در سطح جامعه رخ داده است.

با توجه به این واقعیت که تظاهرات اخیر را "دانشجویاتی شکل دادند که به جناحهای رژیم تعلق نداشتند" (به نقل از خبرنگار نشریه GLUF ۲۰۰۰) سردمداران رژیم نیز به خوبی به این امر آگاهند که این تظاهرات علیرغم مخالفت دولت بوجود آمد. بدینترتیب میتوان میزان وحشت رژیم از روحیه بالای تعرضی توده ها و خشم و اعتراض آنان را دریافت و دانست که چرا آنان به یکدیگر هشدار میدهند که "مردم در انتظار فرصت هستند".

برای درک زمینه های مادی خشم فروخته توده ها که هراز چندگاهی در اینجا و آنجا جرقه وار شعله میکشد تنها کافی است به مناسبات ظالمانه موجود و بحرانی که کل نظام اقتصادی کشور را فرا گرفته اشاره نمود.

در شرایطی که مسئولین خود رژیم اعلام میکنند که به دلیل پرشدن انبارها، کارخانجات کشور امکان تولید بیشتر را از دست داده اند - مثلاً در کارخانه کفش ملی که کارگزارش همین اواخر اعتصاب بزرگی را سازمان دادند همراه تنها دو هفته امکان کار میدهند - این واقعیت بیانگر ابعاد دهشتناک رکود موجود در اقتصاد کشور میباشد. رکودی که در کنار تورم افسار گسیخته موجود فقر و بیکاری اکثریت اهالی را تشدید نموده و هر روز که میگذرد کارگران و زحمتکشان را با شتاب هرچه بیشتری به زیر خط فقر سوق میدهد.

در شرایطی که دستمزدهای ناچیز کارگران کفاف زندگی بخور و نمیر آنها را نداده و آنها هر روز مجبورند با فقر و گرسنگی دست و پنجه نرم کنند، تعداد قابل توجهی از کارخانجات کشور ماههاست که از پرداخت همین دستمزد ناچیز به کارگران خودداری نموده اند. این امر کارد به استخوان کارگران رسانده و به اعتراضات کارگری ابعاد وسیع تری بخشیده است. اعتراضاتی که با

حرکتهای اعتراضی قبلی تفاوت داشته و از شکل گیری روحیه تعرضی جدیدی حکایت میکند. بستن جاده ساری - گرگان بوسیله کارگران مبارز چیت سازی بهشهر و مسدود کردن جاده اصلی رشت - صومعه سرا بوسیله کارگران داسیر کارخانه پرسیان رشت و یا حمله کارگران بیکار به اداره کار دزفول از جلوه های بارز چنین روحیه تعرضی میباشد. در واقع به هرگوشه که نگاه کنیم شاهد رشد و گسترش اعتراضات مردمی و اوچگیری خشم و نفرت توده ها از رژیم موجود هستیم.

روحیه تعرضی جدید در توده ها که حاصل شرایط دهشتناک زندگی زیر سلطه دیکتاتوری حاکم میباشد از شرایط انفجار آمیزی حکایت میکند که کل جناحهای رژیم را به وحشت انداخته است و آنها را واداشته تا هریک جهت کنترل و سرکوب اعتراضات مردم روش ویژه خود را ارائه داده و بر آن تاکید نمایند. اگر فرمانده سپاه پاسداران بیشرمانه اعلام میکند: "مایاید بعضی هارا گردن بزنیم و زبان دیگران را قطع کنیم". خاتمی فریبکار در وحشت از اوضاع انفجاری جامعه هشدار میدهد که "شاید بتوان هرصدایی را برای مدتی خاموش کرد، اما این صداهای خاموش روزی سرانجام به فریادهای انفجار آمیز تبدیل خواهد شد." و درست در وحشت از همین "فریادهای انفجار آمیز" و جهت جلوگیری از چنین انفجاری است که خاتمی به همپالگی هایش اندرز میدهد که: "بزرگترین عاملی که مردم، به خصوص نسل جوان را در برابر ترفندها، بداندیشی ها و نفوذ دشمنان، مصون میسازد، این است که مردم احساس کنند میتوانند نقشی ایفا کنند و نظام اسلامی به آنها احترام میگذارد."

بواقع چه خاتمی که قصد دارد فریبکارانه در مردم این "احساس" را بوجود آورد که در تعیین سرنوشت خویش "نقش" دارند و چه فرمانده سپاه پاسداران که علناً از "قطع زبان" و "زدن گردن" سخن میگوید علیرغم هر اختلافی که با هم داشته باشند در ضرورت حفظ و حراست از نظام حاکم یعنی نظام سرمایه داری وابسته به امپریالیسم اختلافی نداشته و براین واقعیت اذعان دارند که

برقراری نظم ظالمانه موجود بدون مهار و سرکوب جنبش توده ها امکان پذیر نمیباشد.

بواقع جناحهای مختلف هیات حاکمه در وحشت از غلبان خشم و اعتراض توده ها راههای گوناگونی جهت سرکوب جنبش توده ها ارائه مینمایند. برخی از این جناحها در تلاشند با سخنان به ظاهر منطقی و با وعده و وعیدهایی اعتراضات را مهار نموده و بر موج نارضایتی توده ها سوار شده و آنرا در جهت منافع خود سوق دهند بخصوص برای جلوگیری از رشد هرگونه فریبکاری و وظیفه نیروهای انقلابی است

که بدون هیچگونه توهمی به جناحهای درونی رژیم تلاش نمایند تا تمامی خشم و نفرت کارگران و زحمتکشان را بر علیه کل نظام موجود کانسلیزه نموده و اجازه ندهند که یار دیگر این یا آن جناح هیات حاکمه بخشی از نیروی مردم را به دنبال خود بکشد. همچنین نباید اجازه داد که یار دیگر سازمانهای فرصت طلب با تکیه بر تحلیل ها و تئوری های فرصت طلبانه و با این ادعای آشنا که "لبه تیز" مبارزه عمومی مردم بر ضد استبداد" "باید متوجه جناح ها را حاکم باشد" و با قائل شدن جناحهای ها و غیر ها در جمهوری اسلامی عملا این رژیم دمنش و ضد خلقی را از

آماج خشم توده ها کنار نگاه دارند. و ضمن ایجاد اغتشاش در صفوف رزمندگان راه انقلاب و سوسیالیسم اثری انقلابی توده ها را به بیراهه ببرند.

واقعیت این است که جمهوری اسلامی با تمامی جناحهای درونی آن ها و درنده خو بوده و به مثابه مانع اصلی مبارزه توده های ستمدیده جهت رسیدن به آزادی باید آماج مبارزه کارگران و زحمتکشان قرار گیرد.



مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

در توضیح شعار

"آزادی زنان زحمتکش باید به دست زنان زحمتکش انجام پذیرد"

و مختصری در مورد

ضرورت اعمال رهبری طبقه کارگر بر مبارزات زنان

از صفحه ۱

مسئله زن نیز همانند هر مسأله اجتماعی دیگر از دیدگاههای مختلفی مطرح است و هر طبقه و قشری از دیدگاه طبقاتی معینی این مسأله را مورد برخورد و بررسی قرار میدهد. از یک دیدگاه کمونیستی مسلماً مبارزه در راه آزادی زنان در ایران صرفاً به مبارزه در جهت باز کردن زنجیرهایی که جمهوری اسلامی بر دست و پای زنان بسته است، محدود نمیشود. به عبارت دیگر مسأله فقط بر سر آن نیست که باید تضییقات و فشارهای وارده از طرف رژیم بر زنان مرتفع گردد، بلکه علاوه بر اینها آنچه که در اساس به مصاف طلبیده میشود آن است که اساساً باید هر نوع ستم بر زن و هر نوع عدم تساوی چه در حوزه های اجتماعی و سیاسی و چه در حوزه اقتصادی مرتفع شده و در عین حال هر نوع فرهنگ و ایدئولوژی که مرد را نسبت به زن برتر شمرده و یا به بی حقوقی زن صحنه میگذارد باید ریشه کن شده و قاطعانه به دور افکنده شوند.

تا آنجا که به خارج از کشور مربوط است، زنان مبارز بسیاری در راه آزادی زنان دست به فعالیت زده و ارزشهای مثبتی آفریده اند. در این میان کسانی نیز بوده اند (مرد و زن) که با توجه به برجسته بودن مسأله زن در ایران پشت این مسأله سنگر گرفته و سعی کرده اند که در پوشش دفاع از زن حقارت وجود خود را با حمله به چپ و کمونیسم پنهان سازند. مثلاً اینان یا تکیه بر این سخن لنینی که "آزادی کارگران باید به وسیله خود آنان تحقق پذیرد. به همان ترتیب آزادی زنان زحمتکش نیز باید به دست زنان زحمتکش انجام پذیرد"،^{*} به اشاعه این تفکر انحرافی و در

عین حال تفرقه جویانه میپردازند که گویا زنان (زنان از هر قشر و طبقه ای) باید حساب کار خود را از مردها و از یک تشکل کمونیستی جدا سازند و راه رهایی خود را با ایجاد تشکیلاتی مرکب از عمدتاً زنان، یا دنبال کردن برنامه ای که تماماً به مسأله زنان میپردازد، دنبال کنند.

اما مفهوم بحثی که لنین (در نقل قول فوق الذکر) مطرح میکند این است که زنان زحمتکش برای اینکه به آزادی خود دست یابند باید بپاخیزند و آزادی را با کوشش و فعالیت خویش و به عبارت دیگر با دستهای خود به دست آورند. چرا که در غیر این صورت هیچ کس دیگری چنان آزادی را برای آنها به ارمان نخواهد آورد. این موضوع در رابطه با طبقه کارگر نیز صادق است. اتفاقاً تأکید بر تحقق آزادی طبقه کارگر به دست خود طبقه (از طرف مارکس و انگلس) در مقابل دیدگاههایی بیان و مورد تأکید قرار گرفته است که آزادی کارگران را با صرف مبارزه روشنفکران و یا نخبگان این طبقه امکاتپذیر میدیدند. و الا لنین فرسنگها از این ایستاده کوتاه بینانه که طبقه کارگر صرفاً با نیروی خود یعنی بدون یاری روشنفکران کمونیست و مسلح شدن به ایدئولوژی مارکسیستی قادر به انجام یک انقلاب سوسیالیستی و آزادی خود خواهد شد، به دور بود.

آزادی زنان کارگر و زحمتکش باید به دست خود آنان انجام پذیرد. در این هیچ تردیدی وجود ندارد. ولی برای آنکه چنین شود، مسلم است که نیروی عظیم مبارزاتی آنان باید در مسیری قرار گیرد که به نابودی دشمنان - آنهايي که سر راه رهایی زنان میباشند - منجر شود. این دشمنان در حال حاضر جز امپریالیستها و نوکران آنها (جز سیستم سرمایه داری جهانی و حکومتهای مدافع سرمایه) و در شرایط مشخص ایران جز

رژیم جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیستش نیستند. نابودی این دشمنان نیز به دست همه توده های ستمدیده تحت رهبری طبقه کارگر امکاتپذیر است. از این رو برای دستیابی به آزادی نیاز به آن است که یک رهبری کمونیستی بر مبارزه زنان کارگر و ستمکش (و نه فقط آنها بلکه همه زنان از اقشار طبقات تحت ستم که در راه تحقق حقوق خود بر علیه طبقه حاکمه مبارزه میکنند) پرتو افکن باشد. وقتی مسأله به این صورت درست مطرح میشود، معلوم میگردد که تنها یک تشکل واقعا کمونیستی که در راه آزادی طبقه کارگر و به طریق اولی در راه آزادی بشریت مبارزه میکند، قادر به رهبری مبارزات توده ها و از جمله مبارزه زنان برای رسیدن به آزادی خواهد بود و لاغیر.

عده ای دیگری با سنگر گرفتن در پشت مسأله زن این تبلیغات را در رابطه با کمونیستها به راه انداخته اند که گویا آنها یا یک تشکل یا حزب کمونیست بیشترین انرژی و نیروی خود را صرف کسب قدرت سیاسی مینمایند و در نتیجه از مسأله زنان غافل مانده و یا کمتر روی آن متمرکز میشوند. (۱) به چنین کسانی باید گفت بهتر است شما اول بگویید که در کتان از کسب قدرت سیاسی توسط کمونیستها چیست؟ اگر بحث بر سر کمونیستها به مفهوم واقعی و نه قلابی آن است، مگر ممکن است آنها بدون طرح مسایل و مشکلات توده ها و از جمله مسایل و مشکلات زنان و مبارزه در راه رفع آنها موفق به بسیج و تشکل توده ها شده و به کسب قدرت سیاسی نائل آیند. صحبت که بر سر کودتا نیست. مسأله کمونیستها بسیج و متشکل کردن توده ها - از زن و مرد - در یک پروسه طولانی مبارزه است. آنها از جمله زنان ستمدیده را باید بسیج و متشکل سازند. بخصوص این امر از چنان اهمیتی برخوردار است که لنین میگوید: "هیچ جنبش

* لنین - "وظایف جنبش زنان زحمتکش در جمهوری شوروی"، ۲۳ سپتامبر ۱۹۱۹ (به نقل از کتاب مارکسیستها و مسأله زنان)

توده ای واقعی بدون شرکت زنان نمیتواند وجود داشته باشد" (کلارازتکین، خاطرات من از لنین)

اگر کمونیستها از مساله زنان غافل بمانند و یا کمتر روی آن متمرکز شوند، اصلا نمیتوانند به قدرت سیاسی دست یابند. از این روست که مساله زن و رهبری مبارزات زنان در صدر برنامه کمونیستها قرار دارد.

بدون شک این آموزش مارکسیستی برای بسیاری آشناست که زنان زحمتکش در جامعه سرمایه داری دویار ستم میبینند. یکبار همراه با مرد زحمتکش مورد استثمار قرار گرفته و شیریه جانشان کشیده میشود و بار دیگر متحمل ستمهای اجتماعی و فرهنگی میشوند که مردها از آن مستثنی میباشند.

صرفنظر از اینکه زنان طبقات پائین و متوسط عمدتاً به انجام کار خاکی میپردازند که رسماً و در عرف عمومی "کار" محسوب نشده و فاقد ارزش اقتصادی تلقی میشود، آنجایی هم که زنان در خارج از خانه به کار مشغول بوده و اشتغالی داشته اند، همانطور که تاریخ سرمایه داری نشان میدهد، در مقابل کار برابر، مزد نابرابر دریافت کرده اند و هنوز هم هرچس سرمایه داران بتوانند در مقابل کار برابر مزد کمتری به زنان پرداخت میکنند. (در کشورهای تحت سلطه این امر عجیبی نیست.) در کشورهای متروپل علیرغم اینکه زنان توانسته اند به یکسری از حقوق حقه خویش دست یابند، رسماً و قانوناً شرایطی در جامعه برقرار است که موقعیت شغلی زنان در مجموع همواره پائین تر از مردان قرار دارد. اغلب کارهای غیر تخصصی و نیمه وقت به زنان محول شده است. مسایل نگهداری از بچه و غیره هنوز بر دوش زنان سنگینی کرده و آنها را از دست یابی به حقوق و موقعیتی که مردان از آن برخوردارند محروم ساخته است.

در ایران تحت رژیم جمهوری اسلامی ستم برزنان در همه زمینه های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با برجستگی کامل مطرح است و عمداً کوشش میشود که زنان از شرکت در عرصه های مختلف زندگی اقتصادی و اجتماعی کنار زده شده و در عقب ماندگی نگهداشته شوند. البته ارانه تصویر دقیق و جامع از ستمدیدگی زن بخصوص در جوامعی نظیر ایران خود نیاز به

کار وسیعی دارد. ولی آنچه مسلم است این است که در هر حال باید در جهت رفع و زدودن همه ستمهایی که برزنان وارد می آید دست به مبارزه زد و در راه تحقق هرخواسته برحق زنان، چه کوچک و چه بزرگ تلاش نمود. در این مبارزه وظیفه زنان به مراتب بیشتر و سنگین تر از مردان میباشد. در این شکی نیست، ولی مساله ای که مطرح است چگونگی پیوند دادن این مبارزات با مبارزه برای رسیدن به سوسیالیسم است. اگر مساله برسر رهایی کامل زنان از همه ستمهایی است که بر آنان وارد می آید، اگر این واقعیتی است که نه رفع کامل ستم اقتصادی بر زنان و نه از بین بردن ستمهای اجتماعی و سیاسی و فرهنگی بر آنان بدون نابودی سیستم سرمایه داری و دست یابی به سوسیالیسم امکانپذیر نیست، بنابراین میتوانیم درک کنیم که موثرترین و ثمر بخش ترین مبارزه در راه رهایی زنان تنها میتواند از طرف کسانی صورت گیرد که **بر حسین مبارزه برای تحقق خواستههای برحق زنان که در چهارچوب نظام سرمایه داری ممکن است، هدف خود را** نابودی این نظام و رسیدن به سوسیالیسم قرار داده اند. چنین کسانی یقیناً ایدئولوژی طبقه کارگر یعنی کمونیسم را مشعل راه خود قرار داده اند. یعنی ایدئولوژی حاکم بر مبارزات آنها، ایدئولوژی طبقه کارگر میباشد. (۲) بنابراین، این اصل حاصل میشود که زنان زحمتکش و یا حتی بطور کلی زنان تحت ستم بدون مبارزه در راه سوسیالیسم نمیتوانند به آزادی کامل و واقعی خود دست یابند. همانطور که مردان و زنانی که برای رسیدن به سوسیالیسم فعالیت میکنند، نمیتوانند به این مهم نائل آیند و یا حتی قدمهای موثری در جهت چنان هدفی بردارند مگر اینکه مبارزه برای رفع ستم از زنان را در دستور کار خود قرار داده و فعالانه در جهت آن بکوشند.

همه مبارزات برضد رژیمهای مدافع سرمایه داری در هر حوزه که بوده باشند، در هر شکل و اندازه ای که جریان یابند، باید در خدمت تقویت مبارزه در راه رسیدن به سوسیالیسم قرار گیرند. همین طور هم هست مبارزه در راه آزادی زنان که با کسب قدرت سیاسی از طرف طبقه کارگر و استقرار سوسیالیسم گره خورده و با آنها متحقق میگردد. براین اساس الگوی زنان آگاه و انقلابی در مبارزه برای رهایی زنان، ستاره درخشان جنبش سوسیالیستی زنان کلارازتکین میباشد که

در حالیکه سرسختانه به وظایف و مسئولیتهای انقلابی خود در حزب کمونیست آلمان فعالانه عمل مینمود، لحظه ای از مبارزه در راه آزادی زنان غافل نبود.

پاورقی ها:

۱- چنین اتهامی به کمونیستها البته از کوتاه فکری و از عدم درک مقولات مارکسیستی از طرف گویندگان چنان سخنانی ناشی میشود که بین کسب قدرت سیاسی و مبارزه برای رهایی زنان دیوار چینی قائل میشوند. بعضی حتی پارا از این حد هم فراتر گذاشته و با هیستری ضد کمونیستی مطرح میکنند که کمونیستها (یا مثلاً لنین) به این دلیل روی ضرورت بسیج و تشکل زنان تاکید میکنند که میخواهند آنها را تحت رهبری و "انقیاد" خود قرار دهند تا از نیروی آنها در جهت اهداف خود استفاده نمایند- یا بواقع سوء استفاده کنند- در این اظهار نظر کمونیستها مساوی مردان جا زده میشوند. گوینده و یا گویندگان چنین سخنانی از درک این واقعیت عاجزند که کمونیستها هم مردان و هم زنان آگاه و انقلابی را شامل میشوند و هدف آنها هم رسیدن به آزادی و برپایی دنیایی است که هرگونه استثمار و ستم و از جمله ستم بر زنان در آن غیر ممکن و بی معنی و مفهوم گشته است. اتفاقاً برای رسیدن به چنین دنیای زیبایی است که زن و مرد باید در کنار همدیگر و در یک سنگر بیکار کنند.

۲- مجدداً لازم به یادآوری است که در این جا بحث برسر انتخاب راه و گزینش آن جهت گیری اصلی برای دستیابی به رهایی کامل زنان میباشد. مسلماً کمونیستها به هر تلاش و فعالیتی که بتواند حتی کوچکترین کمکی به امر رهایی زنان بنمایند، ارج میگذارند، صرفنظر از اینکه انجام دهندگان آن تلاش و کوشش کمونیست بوده و یا نبوده باشند.

سعادت



بیانیه مشترک آوریل ۱۹۹۸

در جهانی بسر میبریم که بیش از دو سوم ساکنانش در فقر می زیند و از داشتن شرایطی انسانی و از جمله آزادی محروم اند. اما جنگ میان توده های تحت ستم و امپریالیسم هنوز پایان نیافته است. تاریخ پنجاه سال گذشته، روایت این جنگ است. و هم اینک نیز همان جنگ است که آینده جهان را رقم میزند. ساختار این جهان نیز بسته به آن خواهد بود که ما خود تاجه حد توان عقب راندن امپریالیسم را داریم و این خود به پیروزی های ما و ایجاد جبهه هایی هرچه بیشتر در مبارزات خلق برای آزادی بستگی دارد.

براین باوریم که در این نبرد نقش اصلی به عهده ماست. یعنی به عهده جنبش های رهایی بخش خلق و احزاب و سازمانهای انقلابی. ایفای این نقش نیز به چگونگی اندیشه، مبارزه و اهداف ما وابسته است. فصل مشترک اساسی ما نیز مسئولیت هایی است که در این پیکار بر دوش میگیریم.

تهدیدات و حملات امپریالیسم و عمدتاً امپریالیسم امریکا در چهارگوشه جهان ادامه دارد. پس از فروپاشی شوروی هر روز شاهد پیشروی ها و حملات رهازنانه امپریالیسم بوده ایم. با این وجود نه فقط امید به استقرار "جهان یک قطبی" نقش بر آب شد، بلکه رقابت و جنگ قدرت بین کشورهای امپریالیستی نیز شدت یافت. خطر و تهدید عمده ای که امپریالیسم با آن روبروست مبارزات خلقها برای آزادی و نیروهای مسلح آزادیبخش خلقها هستند.

ناتو پس از یکی از نشست های اخیر خود اعلام کرد که "قرن بیست و یکم قرن شورشهاست" که این خود نشان دهنده بزرگی خطری است که آنها احساس میکنند. بنابراین اقتصاددانان، دیپلماتها و فرماندهان ضدچریکی سرمایه داری، تمای تلاش خود را بر روی حذف جنبش های رهایی بخش خلقهای تحت ستم و بویژه جنبشهای مسلحانه رهایی بخش متمرکز کرده اند. بدین دلیل است که شیوه های تخریبی از طریق اعمال خشونت، فریب، تحریک، وعده های فریبنده و توخالی، رُستهای ریاکارانه درباره صلح و حقوق بشر، جنگهای روانی و حمله های ایدئولوژیکی به کار گرفته میشوند. به اضافه در نتیجه سیاست انزواگرانه داوطلبانه، تحمل تلفات فراوان در مقابله با حملات حکومتهای محلی و اثرات منفی ناشی از شرایط پس از فروپاشی شوروی، ما شاهد رشد گرایشات منطقه گرایانه، ناسیونالیسم کوتاه نظرانه، سلاح بر زمین گذاشتن و در جستجوی سازش بودن در برخی جنبشهای رهایی بخش هستیم. علیرغم تمامی این ناکامی ها، اثرات منفی ده سال گذشته دارند بتدریج کم رنگ میشوند و مبارزات خلقها در سرتاسر جهان در حال گسترش است. و می بینیم که جنبشهای انقلابی دیگری نیز در جهان وجود دارند که مشی درست مبارزه مسلحانه خود را حفظ کرده اند.

ما اعلام میکنیم از آنجا که نیروهای امپریالیستی به رژیمهای ارتجاعی اسلحه میدهند، این حق قانونی خلقهاست که در مبارزه شان برای آزادی و رهایی ملی علیه امپریالیسم از این سلاحها استفاده کنند. ضرورت حیاتی نیروهای انقلابی آن است که به قدرت و عزم راسخ خویش برای کسب قدرت انقلابی ایمان داشته باشند. در جهان کنونی و در این برهه از تاریخ، عهد و پیمان و دیدگاه ما بیش از هر زمان دیگری اهمیت دارد.

وظیفه ماست که در تدارک انقلاب باشیم. وظیفه ما پایان دادن به سلطه امپریالیسم و هم پیمانان دست نشانده آن است. بدین مفهوم آنچه در دستور کار ما قرار میگیرد عبارت است از گام نهادن در راه مبارزه انقلابی خلقها برای کسب قدرت. ما همچنین وظیفه داریم تا انترناسیونالیسم انقلابی و کار جمعی و مشترک را با هدف نزدیکی هرچه مستحکم تر خلقهایمان به همدیگر استحکام بخشیم.

سازمانهای ما با امیدواری اعلام میدارند که ما برای برداشتن گامهای عملی و عینی جهت استحکام بخشیدن به همکاری و همبستگی بین المللی علیه امپریالیسم و رژیمهای ضدردمی همصدا شده ایم.

هرچه دوستی انقلابی و همبستگی برادرانه خلقهای ما گسترش یابد، برای رسیدن به هدفهای استقلال، دمکراسی و سوسیالیسم نزدیک تر شده ایم. به امید برداشتن گامهای عظیم و پیروزی های بزرگ تر در مبارزه علیه امپریالیسم و رسیدن به سوسیالیسم در قرن بیست و یکم.

مرگ بر امپریالیسم!

زنده باد همبستگی بین المللی در راستای استقلال، دمکراسی و سوسیالیسم!

پیکار تا رهایی!

DEVRIMCI HALK KURTULUS PARTISI-CEPHESI (DHKP-C) /TURKEY AND KURDISTAN (جبهه رهایی بخش
 خلقهای انقلابی ترکیه و کردستان)
 MORIMIENTO REVOLUCIONARIO TUPAC AMARU (MRTA) /PERU
 (جنبش انقلابی توپاک آماروها- پرو)

COMMUNIST PARTY OF THE PHILIPPINES (CPP) /PHILIPPINES (حزب کمونیست فیلیپین)
 FRENRE PATRIOTICO MANUEL RODRIGUEZ (FPMR)/CHILE
 PARTIDO MAPU/CHILE
 HERRI BATASUNA (HB) /BASQUE COUNTRY
 PARTI DU TRAVAIL DE BELGIFQUE (PTB)/ BELGIUM
 ALL- UNION COMMUNIST PARTY (BOLSHEVIKS) (AUCPB) /FORMER SOVIET UNION
 PEOPLE' S DEMOCRATIC PARTY (PRD) INDONESIA (حزب دمکراتیک خلق - اندونزی)
 COMMUNIST ACTION GROUP (CAG) / BRITAIN (گروه عمل کمونیستی- بریتانیا)
 IRANIAN PEOPLE'S FEDAYEE GURRILLAS (IPFG)/ IRAN (چریکهای فدایی خلق ایران)

قطعه نامه در مورد ترکیه و کردستان

سنت دفاع از خلقهای تحت ستم و قیام بر علیه مستبدین در ترکیه و کردستان دارای سابقه ای طولانی است.

پرچم این سنت را انقلابیون، دست به دست در اهتزاز نگه داشته و خلقهای این دو سرزمین در راه آزادی خویش شهدای بسیار داده اند. از خون هر شهید در مبارزه علیه امپریالیسم و استبداد رژیمهای الیگارشی، انقلابی دیگری برمیخیزد و در این راه سنتی دوباره به جای میماند.

خلقهای ترکیه و کردستان در این مبارزه تنها نیستند. مبارزه پیگیر همه انقلابیونی که برای رسیدن به استقلال، آزادی و برقراری سوسیالیسم میجنگند رزم مشترک همه ماست.

همه آگاهی که راه انقلاب از مسیری پرپیچ و خم و ناهموار میگذرد. با وصف این، علیرغم همه موانع و با وجود تمامی حملات دشمن علیه انقلاب، ما به اهداف مبارزاتی خویش دست خواهیم یافت. در این راه، برخورد و روحیه انترناسیونالیستی انقلابیون ضامن پیروزی ماست. مبارزه رهاییبخش خلقهایمان سرانجام به نابودی امپریالیسم و سلطه الیگارشی موجود خواهد انجامید.

ما، سازمانهای انقلابی، به روشنی اعلام میکنیم که از مبارزه خلقهای ترکیه و کردستان برای رسیدن به استقلال، آزادی و برقراری سوسیالیسم به دفاع برخاسته و امپریالیسم و حامیان او یعنی رژیم الیگارشی ترکیه را محکوم مینماییم.

استقلال، دمکراسی، سوسیالیسم!
 بیکار تا رهایی!

MORIMIENTO REVOLUCIONARIO TUPAC AMARU (MRTA) /PERU
 (جنبش انقلابی توپاک آماروها- پرو)

COMMUNIST PARTY OF THE PHILIPPINES (CPP) /PHILIPPINES (حزب کمونیست فیلیپین)
 FRENRE PATRIOTICO MANUEL RODRIGUEZ (FPMR)/CHILE
 PARTIDO MAPU/CHILE
 ALL- UNION COMMUNIST PARTY (BOLSHEVIKS) (AUCPB) /FORMER SOVIET UNION
 COMMUNIST ACTION GROUP (CAG) / BRITAIN (گروه عمل کمونیستی- بریتانیا)
 IRANIAN PEOPLE'S FEDAYEE GURRILLAS (IPFG)/ IRAN (چریکهای فدایی خلق ایران)



"تمام هستی من نذر مهربانی بود

ستم برآمد و ناچار برگرفتم تیغ."

با رستخیز سیاهکل و آغاز و تداوم مبارزه مسلحانه انقلابی در جامعه خفقان زده ما، تأثیرات این مبارزه انقلابی و جانفشانیها و دلوریهای بهترین فرزندان خلق فصل تازه ای را در تمامی عرصه های حیات اجتماعی بوده ها و از جمله در شعر و ادبیات معاصر ایران گشود. نعمت میرزا زاده یکی از شاعران مبارزی است که تصویر این دگرگونی انقلابی و شورانگیز در فاصله رستخیز سیاهکل در سال ۵۰ و قیام پرشکوه بهمن در سال ۵۷ به زیبایی در اشعارش منعکس شده و مجموعه های "سحوری" قبل از قیام و "گلخشم" و "گلخون" بعد از قیام شهادی بر این مدعا هستند. م-آزرم در شمار بنیانگذاران کانون نویسندگان ایران است. او چه در دوره اول حیات کانون (در سال ۱۳۴۷ در تهران) و چه در دوره دوم کانون (بهار ۱۳۵۶) و بالاخره در حیات و فعالیتهای کانون نویسندگان در تبعید (در سال ۱۳۶۲ در پاریس) سالها بهنوان یکی از اعضای هیات دبیران کانون در جهت پیشبرد برنامه های کانون نویسندگان گام برداشته است.

مراسم یادمان رستخیز سیاهکل و قیام بهمن که با سخنرانی و شعرخوانی نعمت میرزا زاده (م-آزرم) همراه بود، به فرصتی تبدیل شد تا "پیام فدایی" مصاحبه ای را با این شاعر مبارز در تبعید ترتیب دهد.

نعمت میرزا زاده (م-آزرم) شاعر تبعیدی ایران، زاده و پرورده خراسان است. او زبان و ادبیات فارسی و علوم اجتماعی را تحصیل و تحقیق و تدریس کرده و دوره دکترای جامعه شناسی سیاسی را در دانشگاه پاریس گذرانده است.

فعالتهای فرهنگی و ادبی م-آزرم از سالهای ۱۳۴۰ در مشهد با انتشار "جمعه نامه خراسان" و بعد ماهنامه ادبی "هیرمند" آغاز شد، حاصل این فعالیتها تا امروز افزون بر انتشار مقالات و کتابهای تحقیقی، ۱۲ مجموعه شعر است، ۸ مجموعه در ایران و ۳ مجموعه در تبعید.

مصاحبه با نعمت میرزا زاده (م-آزرم)

شاعر مبارز و از بنیانگذاران کانون نویسندگان ایران

کنگره ها بایستی بطور مستقل و از سوی خود نویسندگان بوجود بیاید و دولتها در امر فرهنگ دخالتی نداشته باشند. و در شرایطی که در کشور سانسور وجود دارد، دخالت دولتها در این امر صحیح نیست و به هر رو ما امضاء کنندگان این متن در چنین جایی شرکت نمیکنیم. اگر چه پیغام بسیار ملایمی بود اما بسیار اصولی بود و پخته. این متن نخست از سوی جلال آل احمد، داریوش آشوری، محمدعلی سپانلو و هفت نفر دیگر امضا میشود و بعد هم هرکدام از اینها خودشان مامور میشن که دیگران رو بیابن و دو هفته بعد به ۵۲ نفر میرسه. البته هرگز این بیاتیه تحریم برای آن کنگره شاه فرموده در هیچیک از روزنامه ها چاپ نشد. اما دست به دست گشت و شگفتا که تأثیرش چنان بود که چند روز مانده به برگزاری این

وزارت دربار و وزارت فرهنگ و هنر منتشر شد، که در اسفند ماه همون سال ۱۳۴۶، ادعا شده بود که نخستین کنگره شاعران و نویسندگان در پیشگاه اعلیحضرتین تشکیل میشود. البته این خود عنوانی جعلی بود. چرا که نخستین کنگره نویسندگان ایران در سال ۱۳۲۴ خورشیدی از سوی انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی در زمان وزارت فرهنگ ملک الشعراء بهار در کابینه دوم قوام تشکیل شده بود و شخصیهایی مثل دهخدا، هدایت، بهار، نیما، خاتلری، احسان طبری و جلال آل احمد در آن کنگره شرکت کرده بودند. به هر رو در تهران آن روزگار یعنی زمستان ۱۳۴۶ خورشیدی جلال آل احمد و دوستانش که پاتوقشان در کافه فیروزه تهران بود برآن میشوند که طی یک متنی بیان کنند که اینگونه

با سپاس از اینکه دعوت ما را پذیرفتید. از فرصت استفاده کرده و دوست داریم گفتگویی داشته باشیم درباره تاریخچه کانون نویسندگان ایران و اگر فرصتی باقی بمونه در رابطه با هنر و ادبیات. آقای آزرم چنانچه مقدور باشد شمه ای از تاریخچه برپایی کانون نویسندگان و اهداف آن برایمان توضیح دهید؟

* با سپاس و سلام من به همه رفقا و دوستان. من میکوشم به فشرده ترین بیان آنچه را که میپرسید پاسخ دهم. کانون نویسندگان ایران در زمستان ۱۳۴۶ خورشیدی خودمون در تهران بر بنیاد یک تحریم نامه ای که علیه یک کنگره فرمایشی صادر شده بود، پا گرفت. به این معنا که در زمستان ۴۶ یک اطلاعاتی مشترک از سوی

کنگره رادیو تهران اعلام کرد که به علت اشتغال فراوان و پر بودن برنامه های اعلیحضرتین این برنامه کنگره شاعران و نویسندگان ایران به بعد موکول میشه و تاریخش بعدا اعلام خواهد شد. این تاریخ البته تا سقوط سلطنت اعلام نشد. اما یک ماه بعدش در فروردین ۱۳۴۷ کاتون نویسندگان ایران بوسیله همان اعضای ۵۲ نفری که آن متن را امضاء کرده بودن و بقیه ای که بعد به اونها پیوستن بوجود آمد، اعلام موجودیت کرد و برنامه خودش رو مبارزه با سانسور و کوشش برای آزادی، در دفاع از آزادی اندیشه و بیان کرد. کاتون دورتهای مختلفی را گذرانده. عمده ترین خطوط و گفتنی ها درباره کاتون اینهاست که بر میشمارم.

۱) کاتون نویسندگان ایران هم از آغاز، کاتون نویسندگان معترض بود. کاتون نویسندگان مدافع آزادی اندیشه و بیان و مخالف سانسور بود. هرگز و هیچگاه کاتون نویسندگان ایران هم از آغاز تا امروز یک کاتون صنفی به معنای رایج اهل قلم موجود در سراسر جهان نبوده. در همان هنگام در ایران انجمن قلم داشتیم. (پن کلوپ) در سالهای بعد بسیاری از ماها در زندان بسر میبردیم و در برابر اعتراضهای جهاتی که از سوی نویسندگان متعهدی مثل سارتر، مثل آرتور میلر و دیگران میشد، درباره فشاری که دولت و حکومت شاه به نویسندگان وارد میکرد، پاسخ دولت ایران همواره این بود که تخیر انجمنهای ادبی فراوانی ما داریم، از جمله ما انجمن قلم داریم. در آن انجمن قلم دولتمردان ادیب و یا ادیبان دولتمرد شرکت داشتند. بنابراین اولین مشخصه کاتون نویسندگان ایران در این بوده است که کاتون نویسندگان معترض باشد و درست به همین خاطر بود که کاتون نویسندگان ایران دوره اونش بیش از ۲ سال طول نکشید. در این ۲ سال کار برجسته ای که انجام شد، تدوین اساسنامه کاتون بود و در اسفند همان سال نخست برگزاری یادمان نیما بود. (در دانشگاه تهران، در دانشکده هنرهای زیبا) آخرین جلسه دوره اول کاتون هم در اسفند ۱۳۴۸ در دبیرستان به آذین در تهران پارس تشکیل شد و اون شب در حقیقت آخرین جلسه ای بود که بعد دیگر کاتون بواسطه گرفتاریهایی پی در پی ای که پیش آمد کارش متوقف شد. تا بهار ۱۳۵۶ که دوره دوم کاتون آغاز میشه. اما من میخواهم این را به تاکید بگویم همچنانکه یک بار هم شاملو درباره ایجاد و یا احیای کاتون نویسندگان ایران در

تهران صحبت کرده بود و آن اینکه کاتون هیچگاه خودش را تعطیل و یا منحل اعلام نکرده تا حالا تجدید حیات بده. همواره جلو فعالیت کاتون از سوی قدرتها گرفته شده و میشد. اما کاتون هرگز خودش را تعطیل نداشت. تا ما وجود داریم این کاتون وجود داره. با مردمش هست. به میهنش می اندیشه به پیش شرطهای پیشرفت تاریخی میهنش می اندیشه که همتا آزادی اندیشه و بیان هست. به اعتبار اونچه که گفتم کاتون نویسندگان از آغاز هم جاذبه داشته و هم دافعه. جاذبه داشته برای همه اونهایی که به تلاش به خاطر آزادی و آزادی بیان، با مخاطراتی که دارد پاور داشتند. دافعه داره برای روشنفکرانی که میخواهند البته جزء روشنفکران باشند. اما کاتون نویسندگان هم خوب اگر میتواند مزیتی باشد یا فضیلتی باشد، باشد، ما عضو شوایم بود. اما اگر قرار شکنجه و زندان است که نخیر. شما خیلی راحت میتوانید امضاء کنندگان همان دوره اول را، دوتا هیات دبیران سال اول و دوم، دوره اول کاتون نویسندگان رو نگاه کنید. ببینید کی ها بودند. بعد ببینید در سالهای بعد این کی ها به کجا رفتند. چی شد. نه. مثال میزنم. هیات دبیران دوره اول - خوب جلال آل احمد که هرگز نمیخواست هیچوقت باشه - ولی نادر نادر پور بود. هوشنگ وزیری بود. سیاوش کسری بود. به آذین بود. عوض میشد که بعد فریدون تنکابنی به عنوان منشی بود. آها اسماعیل نوری اعلاء بود. دوره بعد با یک کمی تفاوت همه اینها هستند. چون سال به سال است. آقای هوشنگ ابتهاج هم بود. اولاً شما به این ترکیب نگاه کنید. اما به مجرد اینکه بگیرو ببندها شروع شد، وضع فرق میکند. آخرین جلسه دوره اول کاتون در دبیرستان به آذین جمعه شبی زیر پاران تشکیل شد. خود اعضای هیات دبیران بویژه شخص آقای نادرپور با بیانیته ای که سعید سلطانبور و من و دیگران تهیه کرده بودیم برای اینکه به شدت به سانسور اعتراض کرده بودیم مخالفت کرد و گفت این موجب تشدید درگیری میشه. این داستانش مفصله من در جای دیگری بازگو کرده ام. فقط اینجا میخواهم بگویم که به مناسبت همین هویت، همین ویژگی که کاتون با خودش حمل میکند هم دافعه داشته و هم جاذبه. بسیاری هم داشتیم در ایران، هم از آغاز، که اینها به لحاظ شخصی آدمهای منزهی بودند. هرگز هم با قدرت نرفتند. همراه قدرت هم نرفتند. اما به دلایلی که ذکرش طولانی است دوستدار کار جمعی نیستند.

اینها تکراریند. در عین حالیکه نه در دوره شاه، نه در دوره شیخ، نه با شاه بودند نه با شیخ. اما تلقی شدن از کار جمعی اینه که، در ایران کار جمعی که میخواهد دفاع از آزادی بکند، خواه و ناخواه به مسایل سیاسی کشیده میشد. دفاع از آزادی موضوعا سیاسی است. خوب اینها سرچاشون هستند. علاوه بر این هم عده دیگه ای هم بودند که اومدند در شمار موسسین کاتون بودند ولی متوجه شدند نه با سخت شدن زمانه دیگر نمیتوان هم در فرهنگ سرای نیاوران مورد مرحمت شهبانو بود هم انگ کاتون نویسندگان ایران برپیشانی داشت. دیگر باید انتخاب میکردند. چندی پیش من با یک حساب سرانگشتی متوجه شدم که ۱۰ ساله اول عمر کاتون از ۴۷ تا ۵۷ مساوی است با ده ساله آخر عمر سلطنت پهلوی اول و آخر. بعد متوجه شدم که جمع مدت زندانی که برخی از اعضای کاتون نویسندگان ایران با فعالیت فرهنگی شون کشیدند، از جمع مدت ۵۳ سال سلطنت پهلوی اول و آخر بیشتر هست و کمتر نیست. از اسامی آشنا به ذهنی که با هم در زندان بودیم، حسن حسام، نسیم خاکسار، سعید سلطانبور، محسن یلفاتی، ناصر رحمانی نژاد، خود اینجانب، اینها کافی است.

س: آقای آزرم چنانچه مقدور باشه در رابطه با مبارزات کاتون، یک خورده بیشتر توضیح دهید.

* یک نقطه مهم در کاتون نویسندگان ایران این نکته است که در این سالهای دور نزدیک هم در ایران و هم در تبعید به علت آشتی ناپذیری که کاتون با نهادها و نموده های ستم بویژه ستم فرهنگی داره بر اساس این موضع کاتون که دفاع بی حصر و استثناء از آزادی و اندیشه و بیان در همه جلوه هایش داشته، همواره کاتون از سوی کسانی متهم شده به اینکه دنباله روی احزاب سیاسی یا هدفهای خاص ایدئولوژیک شده است. بسیاری از کسانی که این سخنان را به زبان میآوردند خود میدانند که هرگز چنین نیست. آنان به خاطر اینکه این موضع کاتون، موضع میان دو صندلی نشستن نیست، این موضع کاتون موضع خدا و خرو خرما را با هم داشتن نیست. این موضع کاتون تعیین تکلیف تاریخی است در برابر یک تاریخ، در برابر یک فرهنگ، در برابر یک مردم که در دشوارترین شرایط تاریخی دارند پسر میبرند. کاتون ایستاده و چیزی نمیگه. میگه که در پایان قرن بیستم، کمترین حق انسان این است

که چگونه بیان‌دیشه و این اندیشه اش را به صورت ممکن، به همه صورت ممکن بیان، یعنی بیان و آژه، بیان تصویر، بیان رنگ، بیان موسیقی ابراز کنه. خب بنابر تعریف، حزب یعنی تعیین حقوقی مطالبات طبقاتی یک طبقه از طبقه های اجتماع که

از طریق بدست گرفت قدرت سیاسی مییابد بدست بیاید، هر حزبی بنابر اساسنامه اش اراده معطوف به قدرته. اراده معطوف به آزادی نیست. خوب مطالبات اجتماعی، مطالبات طبقاتی یک طبقه از طبقات اجتماعی رو نمایندگی میکنه. این مطالبات را که حق خودش میدانه، از رهگذر شرکت در قدرت سیاسی میخواهد بدست بیاورد. کانون نویسندگان ایران به عکس هرگز آلترناتیو سیاسی نیست. هیچ برنامه ای برای گرفتن قدرت سیاسی نداره. اصلا با قدرت نیست. بر قدرته. از مفاهیم انسانی و ارزشهای انسانی دفاع میکند. بنابر این کانون از آنجا که به قدرت سیاسی به معنی اصلاح جامعه از رهگذر تصرف قدرت سیاسی هرگز کاری نداره، مطلقا حزب و یا سازمان سیاسی نیست. از آنجا که از مفاهیم دفاع میکنه که این مفاهیم به گوهر و به ذات درگیری سیاسی ایجاد میکنه و خود به گوهر سیاسی اند، و آزادی خواهی یک مقوله سیاسی است، بنابر این کانون تا خرخره سیاسی است. اما این هیچ ربطی به این یا آن گروه و یا سازمان نداره و نمیتواند داشته باشد. در کانون نویسندگان ایران دوستاتی داریم با گرایشهای مختلف اندیشه ای از نظر سیاسی، اما پیداست که یک خط سرخ ممتد کانون را جدا میکند. اینجا دیگر خط سرخه. این خط سرخ با نظام جمهوری اسلامی است که به نفسی همه ارزشهای فرهنگی، انسانی و مدنی جامعه ما پرداخته است.

س: واقعیتی است که نویسنده و یا شاعر موقعی که زنده است، موقعی که در زندان نیست، موقعیکه به هر تقدیر قلبش در سینه خودش میزند میتواند اثرهای هنری زیبا بیافریند. همین واقعیت با توجه به ترویرسم جمهوری اسلامی برخی ها را و میدارد مثل گلشیریها رفتار کنند. شاید با این توجه که اثرهای خلاق و زیبایی برای آیندگان به جا بگذارند.

* منظورتان را نفهمدم.

س: نویسنده یا شاعر یا برخوردارهایش، با موضوع گیریهایش. با شکل صریح موضعگیریهایی که

توی اشعارش داره، خیلی راحت روبر روی جمهوری اسلامی ایستاده و میگوید نه!

* معلومه.

س: من میگویم چنین نویسنده ای نمیتواند مثل آقای گلشیری رفتار بکند؟

* نه.

س: چرا؟

* به خاطر اینکه، اولاً نتوانستن و نخواستن دو تا جمله جدا از هم است. هرکسی میتواند هرچوری انتخاب کند. نویسنده، کسی نیست که از موضع طبقاتی اش حرف میزنه، از گزینش اجتماعی اش حرف میزنه. نویسنده و روشنفکر اساساً دارای طبقه اجتماعی نیست. بویژه روشنفکران در جهان سوم. در جاهایی مثل ایران ما از طبقه متوسط می آئیم. از این طبقه بازجوی ساواک داریم. عرض میشود که فرستاده سپاه داریم. تمامی رهبری فدائیان خلق رو داریم. مجاهدین خلق رو داریم. بنابر این طبعاً در جهان سوم، در کشور ما این طبقه متوسط، طبقه عجیبی است. همه چیز از همین جا در می آید. بنابر این، این توانستن و نتوانستن گزینش منه. وقتی که ارتجاع مذهبی در مقابل حقوق دمکراتیک مردم ایستاده بسیاریا به دخمه های امن پناه بردند تا طوفان بی امان بگذرد. بسیاریا هم فکر کردند ولو به قیمت گزاف، حدوث طوفان رو با حنجره خونین به قول شاملو اعلام کنن. اگر منظورتان این است که ما میبایستی مثلاً یعنی به هر صورت، ملاحظاتی در کارمون داشته باشیم که احتمال زنده ماندن بیشتر بشه، بنابر این بیشتر بیافرینیم، من تصور میکنم که ما در خارج از کشور ناگزیریم که فریاد صداهای خفه شده درون کشور باشیم. دوستاتی که درون کشور کار میکنند با توجه به شرایط درون کشور، گرایشات و اندیشه های متفاوت خودشون رو دارند. ما یک وظایف مضاعف داریم. یک وظایف دوبرابر داریم. البته این وظایف بی خطر نیستند. ولی ما ناگزیریم. ما هیچ چاره ای جز اونچه که میکنیم، اون هم به عنوان وظیفه هیچ کار دیگه ای نداریم. اون کسیکه کار فرهنگی میکنه، اولاً موضوعات کارش روشنه. موضوع کارش علنی است. کار مخفی نداریم. دوم اینکه دفاع از آزادی اندیشه و بیان و دفاع از این

ارزشها در میهنی که این ارزشها زیر شدیدترین سرکویها قرار گرفته است، این کمترین وظیفه یک نویسنده در مفهوم تاریخی اش هست که میکنه. هیچ کار فوق العاده ای نیست.

س: بسیار خوب، همین جور که میدانید، آقای آژرم، بحثی در جریان است. بین نویسندگان مجتمع در کانون که بازتاب آنرا گاهی در نشریات میخوانیم. این بحثها حکایت از ارزشهایی است که توی کانون وجود داره و جماعتی کانون را صنفی ارزیابی میکنند و جماعتی دیگر کانون رو سیاسی. میخواستم نظر شما در باره این مسایل را بدانم و اندکی نظرتون را وسیعتر برابم توضیح دهید که اصلاً چیزی به اسم صنفی و یا چیزی به عنوان سیاسی میتونه درون کانون نویسندگان وجود داشته باشه و اگر میتونه وجود داشته باشه چی هست. باز هم میخواستم بدونم که آیا اگر در زمان شاه مثلاً همچون برخوردی را برخورد مدافعان نظرات صنفی بودن کانون، اعضای کانون میکردند، موضع دوستان کانون در برابر آنان چی بود و اکنون چی است؟

* اگر صنف را به معنای این بگیریم که عده ای، بخشی از جامعه که دارای کاری معین است. خود و آژه کانون نویسندگان، صنف نویسنده را مشخص میکنه. یعنی آدمهایی رو که دور هم جمع شدند، اونها نویسندگان هستند. بنابر این تاکید بر صنفی بودنش تاکید ای است زائد. همچنانکه تاکید بر سیاسی بودن یا نبودنش تاکید ای است زائد. اما مسلم است که نویسنده از درون جامعه برمیخیزد و چه خود بداند و چه نداند، چه معترف باشد و چه نباشد در پیوند با جامعه و محیطش مینویسند و برای این نوشتن میبایست آزادی داشته باشه. برای نوشتن آزادی داشته باشه، برای انتشار آزادی داشته باشه. اینها همه مفهومی در خود کلمه نویسنده نهفته است. به شرطی که منظورمون از نویسنده نامه نویسهای جلوی اداره پست تهرون نباشه. بنابر این، این بحثها انحرافی است. سیاسی بودن و صنفی بودن. این جا کانون نویسندگان ایرانیه. با منشور دفاع از اندیشه و بیان، بی هیچ حصر و استثناء. این جا لازم است که من تاکید کنم که توی منشور جدید کانون که در تهران نوشته شد و در واپسین روزهایی که داشت میرفت برای مجمع عمومی، وزارت اطلاعات ریخت و نسخه هایش را جمع کرد، حتی کانون نویسندگان ایران در داخل کشور

در اون جمع مشورتی که منشور جدید کاتون شد، حتی خود را مقید به قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مطلقا نکرد. خودش رو در چهارچوب حقوق بشر توضیح داد. یعنی گفت ما معتقدیم که میباید آزادی اندیشه و بیان باشد. بی هیچ حصر و استثناء. عین این مفهوم رو سو امضای ۱۳۴ نفر آورده بودند. نویسنده مختاره این رو دربیاره. بعد البته، البته پامخگوی نوشته اش هم است. برای پامخگوی نوشته اش هم همواره دادگاه میتونه باشد. منتهی این دادگاه باز تعریف داره. یعنی باید با حضور هیات منصفه باشد. ما در آخر قرن بیستم به سر میبریم. دوباره میگم از آنجا که دفاع از آزادی اندیشه و بیان موضوعا یک کار سیاسی است، کاتون نویسندگان ایران هم برای همین بوجود آمده و تا مادامیکه آزادی و آزادیخواهی جرم باشه، کاتون نویسندگان بخواد، نخواهد، به زمین بره، به آسمون بیاد، یه گوهر داره، کار سیاسی میکنه. جهان که با الفاظ درست نمیشه. اینکه دفاع از آزادی بیان موضوعا سیاسی است اصلا حرف پیچیده ای نیست. کسائیکه خودشون رو به این پیچیدگیها می اندازند برای فرار از ساده ترین وظیفه است که تاریخ در برابر نویسنده گذاشته است و اون اینکه نویسنده باید آزاد باشد.

س: شما بفرمایید که چرا باز جمعی از دوستان کاتون باز دنبال این هستند که اثر تبعید رو از کاتون نویسندگان ایران بردارند؟

* دوستانی رو من نمیشناسم که این سخنان را گفته باشند. یکی از آقایانی که از تهران آمده بود، است. آقای عباس معروفی. اما در همان نخستین جلسه ای که این سخن رو به زبان راند در یک تظاهرات برای آزادی فرج سرکوهی بود. در شهر بن آلمان، همانجا پاسخش را از سوی هیات دبیران کاتون شنید که اینجا فقط کاتون نویسندگان ایران در تبعید است و شما هم فقط میتونید تقاضای عضویت در کاتون نویسندگان در تبعید را بکنید. همین. و تا مادامیکه ما نویسنده تبعیدی داریم، کاتون نویسندگان ایران در تبعید همچنان خواهد بود. اما کسی که خود را نویسنده تبعیدی نمیداند نباید عضو کاتون نویسندگان ایران در تبعید شود. بنابراین نظریه ای در کاتون وجود ندارد. نظر یک فرد است و در آنجا پاسخش داده شد.

س: با توجه به کل روابط شما با آقای شاملو، ایشان را میشناختید و میشناسید میخواهیم این را از شما بپرسیم که چرا آقای شاملو مخالف سخت ایجاد کاتون است؟

* این داستان را من باید توضیح بدهم. اینجوری نیست ماجرا این است که چند سال پیش در تهران کوشش هایی میشد برای اینکه کاتون نویسندگان ایران راه بیفته. منتها همین جا باز باید مقدمه ای بگم که اول صحبتیم هم اشاره کردم. ما در کاتون نویسندگان ایران هیچوقت یک آدمهای هم نظر و هم سو و هم چشم انداز در همه عرصه ها نداشتیم. گفتم هیات دبیران دوره اول به شما عرض کردم، هیچکدام در دوره دوم دور و بر کاتون تاب نخورده اند. ما ناچار شدیم در دوره دوم کاتون تجدید عضویت کنیم. یعنی کارتهای عضویت را هم از نو درست کنیم، ایجاد کنیم. به خاطر اینکه بسیاری دیگه نیامده بودن اما دربارہ سوال شما میگویم که همانموقع که شاملو آن موضوع مخالفت را گرفت نظریاتی مثل آقای باقر پرهام بود که مقاله مفصلی نوشته بود به عنوان "رهبری آگاه و رهبری نا آگاه". به نظر ایشان رهبری آگاه به شیوه ای باید کاتون را راه ببره که تولید دردسر نکنه. اما رهبری نا آگاه میتونه کاتون را به پرتگاه برسونه. آقای پرهام به برخی از بیانیتهای کاتون هم در دوران انقلاب اشاره کرده بودن. آنچه که آقای شاملو در برابرش بدرستی ایستاد. این بود که ما کاتون نویسندگان مشروط نداریم. یعنی اینکه ما نمیخواهیم که تحت یک شرایطی که این شرایط با گوهر و فلسفه وجودی کاتون نویسندگان ایران که همانا دفاع از آزادی و اندیشه و بیان بی هیچ حد و حصر استثنایی است، مغایرت داشته باشد. شرایطی که میخواهد این فلسفه وجودی کاتون را نقی کنه. ما نمیتونیم با یک شرایط این چنینی فقط به این دلخوش باشیم که کاتون رو ثبت کنند و به ما بگویند که شما در یک محدوده معین آزاد هستید. شاملو حرفش این بود که آزادی تجزیه پذیر نیست. کاتون نویسندگان ایران به این صورت نیازی به ثبت به عنوان زینت المجالس و نمایش دروغ نمیکه همه آحاد مردم ایران در داخل کشور در همه تشکلهای گوناگون صنفی خودشون میتونن تشکلهای خودشون رو داشته باشند و تشکل باصطلاح اهداف سیاسی شون رو هم داشته باشند. آنگاه که همه اینها بود کاتون

نویسندگان ایران نیز میتواند به کار خود ادامه دهد. همچنانکه هم اکنون هم میدهد. اونوقت میتونید درصد علنی بیشتری داشته باشد. شاملو گفت، در مصاحبه با رادیو فرانسسه هم گفت که کاتون تافته ای جدا بافته نیست. و ما این هدیه و پیشکش را نمیخواهیم. تعبیری هم بکار برد. گفت این پوش چندان کند آلوده که پیشاپیش بلند بود! بنابراین یادمون باشه، اشتباه نکنیم. هرگز و هیچگاه احمد شاملو دوست بزرگ دیرین من و شاعر بزرگ این دوران، هرگز و هیچگاه مخالف ثبت کاتون نبوده و نیست با آن شیوه ای که قرار بود انجام بشود، که گفتم مخالف بوده است. البته بخشی دیگر از اعضای کاتون با این استدلال که وجود ناقص به از عدم محض است یک اصطلاح فلسفی بکار بردند، معتقد بودند. آقای شاملو با اون نظر مخالف بوده اند.

س: آقای آزرم بفرمایید، تعهد در هنر، خصوصا در حوزه ادبیات را چگونه ارزیابی میکنید. آیا به نظر شما فرقی هست بین نرودا که "گاردسویل" را می آفریند و یا به عنوان مثال شاعری که وصف رخساره شقایقی ناپهنگام رسته را به تصویر شعری در می آورد؟

* اولین پاسخ این است که هنر اساسا سفارش پذیر نیست. این حرف بنیادی است. آنچه که مایکوفسکی از سفارش اجتماعی تعریف میکنه معنایش به نظم در آوردن یک مقاله سیاسی یا یک مانیفست مشخص البته نیست. آنچه که مایکوفسکی ازش به عنوان سفارش اجتماعی تعبیر میکنه این است که شاخک های احساس نویسنده از جهان پیرامونش، از جهاتی که درون آن می زید، از موجها از تپش ها و از تنشها، اون تاثیر میپذیره و بی گمان هر اثری بیان کننده مفهومی است و این مفهوم جای ویژه خودش را توی شرایط تاریخی دارد. تغییراتی از نوع هنر مجرد و یا هنر برای هنر که توی سالهایی در ایران خیلی مطرح بود پایه علمی ندارد. شاعرانی که میخواستند که از مسایل اجتماعی به شدت بگریزند هر نوع گرایشی چه مسایل اساسی اجتماعی رو که بطور طبیعی در ناخداگاه شاعر می آید و هم در شعرش بهش میگفتند شاعر، داستان. در حقیقت، از آخر دهه ۴۰ دقیقا و اوایل دهه ۵۰ شروع شد. به خاطر اینکه دیگر مطالبات اجتماعی در شعر منعکس میشد، وقتی با یک اثر هنری برخورد میکنیم. اولین مساله، مهمترین

مساله، صمیمیت هنرمند است. در اون سخنی که بر زبان می آورد و این را شنونده و خواننده شعر حسش می‌کند. یک مثال بزمن که روشن بشه. شاید همونطور که خوب میدونید، مثلا فریدون مشیری یکی از شاعران دلخواه جوانهای دوران سنی سالهای دبیرستانی سراسر کشور ایران است. شعر مشیری یا بسیاری دیگر از شاعران هماتندش در معیارهای هنری قدرت زبان و تصویر و همه اونچه که شعر را بوجود میاورد میتواند تنها مساوی باشد. اما چگونه است که حتی تو همین موضع و فارغ از این قضایا هم چرا فقط فریدون مشیری است که جواتها و جوانترها دوستش دارند. به قول فروغ که گفت اینها شاعران چهارده سالگی تا ۱۸ سالگی من بودند. من تصور میکنم که فریدون مشیری تفاوت اصلی اش با بسیاری از هماتندانش این است که در همان احساس و عواطف رمانتیکش صادق است. شعرش مال خودش است. صمیمی است. پس اصالت دارد. "سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند". یک مثال دیگر بزمن، همین قضایا را روشن میکند.

ما دو تا شعر داریم بایک نام معین. از دو شاعر هم نسل بدون یک سال بالا و پایین. هر دو با پیشینه سیاسی معین. هر دو شعر درباره روزهای ۲۸ مرداد و شگفتا که هر دو شعر با یک نام. "بر سنگفرش کوچه ها". شعر اول اینجوری شروع میشه:

"با تمام خشم خویش

با تمام نفرت دیوانه وار خویش میکشم فریاد

ای جلد ننگت باد"

هوشنگ ابتهاج (سایه)

اما شعر دیگر:

"یاران ناشناخته ام

چون اختران سوخته،

چندان به خاک تیره فرو ریختند سرد که گفتی

دیگر زمین همیشه شیبی بی ستاره ماند"

(شاملو)

نام هر دو شعر بر سنگفرش کوچه هاست. از دو شاعر هم نسل. من به شما میگویم شعر اولی شعر نیست. بخاطر اینکه مفهومش حسی نشده. از آن شاعر نشده است. این درونی شاعر نشده. با شاعر درنیامخته. شاعر با این مفاهیم عرق ریزان روح نکرده. در درونش ابر اندوهان

نگریسته تا این شعر دریاید. نخستین چیزی که ما از شعر طلب میکنیم، اصل بودنش است نه فرمش که نیمایی و غیر نیمایی باشه یا نباشه. خانم سیمین بهبهانی با کارنامه درخشان سالهای آخرش به خیلی از این حرفها خاتمه داده است. و ضمنا به عرض مبارکاتان برسانم که در شعر نمیتوان تقلب کرد. اینجوری رسوا میشه.

س: *آیندگان، تصور من اینه که دیگر صداقت شاعر را شاید تو واژه های شعری دریازن. ولی از لحاظ تاریخی ما نمیدونیم که مثلا به فرض حافظ که میگه "دست من بر ساعد ساقی سیمین ساق بود" تا چه اندازه به شعر خودش صادق بوده. مگه اینکه تو واژه هایش پیدا کنیم. شخصیت سعدی و یا حافظ را ما نمیتونیم حضورا و تاریحا درک کنیم. این مساله را شما چطوری ارزیابی میکنید؟*

* ببینید، به گمان من باز هم حرف من همان است. در شعر نمیتوان دروغ گفت. الان شما این دو تا شعر را برای یه نسل اسمهایش را ببرید. بگیرید جلو یک نفر با هوش متوسط. شعر خوان عادی، یه خواننده عادی. بر سنگفرش را بخوان و بگید نظرتون را بدهید. اسمهایش را هم ببرید که نه هیبت اسم شاملو بگیردش و نه کس دیگر. ببینید به شما چی جواب میدهند. بیایند از ۱۰ نفر آزمون کنید. ما از طریق دیگه ای نمیتوانیم اون صداقت شاعر رو در هنگام سرایش لمس کنیم. ممکنه اون در لحظه غیر سرایش خیلی هم نسبت به اعتقاداتش صمیمی بوده، اما باید بدانیم که حتی بزرگترین شاعران جهان در لحظاتی از عمرشون تنها در ساعاتی از عمرشون شاعرند. شاعر طیبی نیست که هر وقت که خواست پره بشینه پشت میز مطب و مریض ببینه. مکاتیک فلان دستگاه پیچیده فنی هم نیست که هر وقت لازم بود پره... ابد چننین نیست. شاعر در لحظاتی سرشاره. به قول اخوان که در لحظاتی که شعور نبوت بر او سایه افکنده است در اون هنگام شاعره. در غیر این صورت اگر شاعر شعر بگه میشه مثل بسیاری از شعرهای اخیر اخوان بیش از فوتش، که چه خوب بود که نمیگفت. این قاعده برای بزرگترین شاعران، چون حافظ، سعدی، مولوی، فردوسی نیز صادق است. من اکنون که دارم با شما صحبت میکنم ذخایر اندیشه و فرهنگ شعری میتواند از من یک منتقد شعر درست کرده باشه. ممکن است بتونم درباره

ادبیات معاصر با شما صحبت کنم. اما من همین لحظه الان اگر شعرم بگیره مثل ابری که بارانش میگیره. باید بلند بشم، باید حرفمو با تو قطع کنم، باید برم بنشینم اونجا. اونجا که شعر یقه مرا میگیره و میگوید مرا ببار. اما اگر آدم پشت میز نشستم و خب، امروز کی است، امروز ۱۴ مرداد، ۱۴ مرداد چی بود؟ مشروطه. مشروطیت آدمایش کی اند مثل ستارخان و... پس بنشینم و شعر بگم دیگر. این شعر پیشاپیش مرده است. نوزاد مرده به دنیا آمده. حالا که این مثال را زدم این را هم بگم که میدونید که شعری دارم به نام ستارخان که در آخرین شماره آیندگان چاپ شد. بخدا من در زیرزمین خونمون داشتم نجاری میکردم که یک دفعه به ذهنم زد و در اون لحظه حتی ستارخان را دیدمش با سرو سبیل سفیدی که تو شعر وصف کردم. یک دفعه نجاری ام را ول کردم و رفتم و نشستم شعر را نوشتم و بعد..... سر دبیر آیندگان برای یک کار دیگر مرا خواسته بود. اون شعر هنوز پاکتویس نشده را گرفت و چاپ کرد به تاریخ ۱۴ مرداد ۱۳۵۸.

س: *آقای آژرم، شما در واقع تعهد توی شعر را صداقت شاعر میدونید؟*

* دقیقا. یعنی من به عنوان شاعر، از وقتی "تندیس" رو در سال ۲۲ درآوردم. تا کنون که ۷۶ است و در اینجایم کارنامه شعری من مشخص است. یک شاعر با یک تعهد اجتماعی-سیاسی-تاریخی که درونی شخصیتش شده باشد، به معنی روانشناسی کلمه ذاتی شخصیتش شده باشد، یا کسی که تا چشم باز کرده و تو حرمسرا بزرگ شده، شخصیتش، تربیتش، مجموعه همه آنچه که هستی تاریخی اون را بوجود آورده به کلی متفاوته. اون نفر اول نمیتونه مثل نفر دوم بیاندیشه. نفر دوم هم نمیتونه مثل نفر اول باشد. اینها اگه حرفهای همو بگن. حرفهای همو تقلید میکنند. هر دوش مسخره میشه. دقت میکنید. از نظر من مفاهیم اجتماعی، سیاسی، تاریخی تا درونی شاعر نشوند، بگونه ای صمیمانه با اونها شاعر در نیایخته باشه. اثر هنری تولید نمیشود و اگر تولید بشه چیز تقلبی است. اما در اینکه من پسند اجتماعی ام اینه تردیدی نیست. در "ده شب" کاتون در پانیز ۱۳۵۶ خورشیدی در تهران، در باغ استیو گوته دو جوان درباره اینکه چرا سهراب سپهری در این شبها نیست یا هم بحث میکردند و هیچکدام نمیدانستند که سهراب سخت

میگه شعر باید از تمامی تعلقات مربوط به زندگی اجتماعی در حقیقت عاری باشه و شعر دهه پیش از انقلاب عیش این بوده که زیادی سیاسی بوده، سیاست زده شده و بنابراین از گور شعر دور شده و بنابراین حرف، بایستی به عالم مجردات، به عالم ذهنیات و به عالم درون پناه برد. ما میدونیم که در شرایط دشوار اجتماعی - سیاسی، بخودی خود کم و بیش برای بسیاری این حالت پیش می آید. شما وقتیکه هوای بیرون طوفان است و تگرگ است و سرماست به درون خاتمه پناه میبرید. اما وقتیکه اینها داره فرموله میشه از نظر تنوریک و برای شعر معاصر ارائه میشه، پس و پشت این قضیه یک نظریه سیاسی است. یعنی پس و پشت این نظریه در حقیقت نظام جمهوری اسلامی ایستاده است. بخاطر چی؟ به خاطر اینکه تا مادامیکه تودر عالم هیروت باشی و به او کاری نداشته باشی و برای خودت دفترها و یا کاغذها سیاه کنی، از او رفع خطر کرده ای. نکته ای که من میخوام اینجا بگویم این است که نمیتواند انسان در شرایط امروز ایران بعنوان انسان زندگی بکنه و از مجموعه شرایطی که در میهن میگذرد متاثر نشود. وقتیکه قدم به قدم شما چوبه داره، قدم به قدم شما سنگساره، قدم به قدم شما قصاصه، یعنی چشم درآوردن است، قدم به قدم شما بیشترین ستم تاریخ به باتوان هست. در شرایطی که عقب ستماده ترین کشورهای امروز کوس برابری با جهان غرب و تمدن و..... میزنند. ما از کره که هیچی از بنگلادش هم داریم عقب می افتیم. در چنین جامعه ای این سخنان که من فقط میخوام به این گل بیاندیشم این یک خودفریبی و دیگرفریبی آشکاری است که کسانی که میخوانند این ترها را بیاورند به اینها پیشنهاد میکنم که از حقوق و مستمری شون از وزارت اطلاعات غافل نباشند و اگر در خارج کشور هستند از سفارتخانه های جمهوری اسلامی. همین.

صمیمانه سپاسگزار و ممنونم

هم به این شکل و شیوه داره تبلیغ عطر فروشی میکنه و میگه مقاومت نکنید، میگه انسانیت را فراموش کنید. خیال نمیکند اندکی برای جبهه انسانها خطرناک باشد!؟

* ما در جبهه وقتی داریم میجنگیم، نوشیدنی و خوراک و لباس و نیازهای فیزیکی که داریم. چون میجنگیم دیگه، بله. بنابراین هیچ عیبی نداره که عطرخوش بویی هم باشه که آدم یک وقتی هم اون را بو کند. اما اگر قرار باشه عطر فروشی بیاد و بخواهد جبهه جنگ را تعطیل کنه و بگه که آقا اصلا همه انسانها برابرنه باهم، هیچ اختلافی هم در جهان نیست. قراره بنشینیم همه شعر عرفانی بخوانیم و عرض میشه که می عرفانی هم بنوشیم و عطر را بو کنیم اون البته مقوله دیگری است و من گفتم که اون جوان هم خیلی شکفت زده شد و گفت اما شما خودتان نماد و نمود شعر مقاومتید. گفتم یادتون باشه که مجموعه یک پیشینه ای مرا بوجود آورده. مجموعه یک پیشینه ای هم آقای سهراب سپهری رو بوجود آورد. من اونقدر خودخواه نیستم که بگم همه جهان باید چنین باشند. در اول یکی از دفترهای شعرم "مجموعه گذریان" نوشته ام: تمام هستی من نذر مهریانی بود ستم درآمد و ناچار برگرفتم تیغ. تا مادامیکه ستم باشد من هنوز در جبهه خواهم بود.

س: خسته نیاشید. زنده باشید آقای آزر. از اینکه به هر ترتیب مزاحم وقتتون شدیم. بسیار سپاسگزاریم. حالا اگر صحبتی خودتون دارید بفرمایید.

* اما بعد از این همه حرفها که در حوزه نظر بود سخن من این است که در سالهای اخیر که یک تزی وارد شده توی شعر داخل کشور، که در حقیقت با مطرح کردن اینکه شعر فارسی در دهه پیش از انقلاب بسیار سیاست زده بوده، تبلیغ سیاست گریزی رو میکنه. یعنی یک تزی وارد شده که

مریض بوده است. یکی از این دو جوان گفته بود که این شبها، شبهای شعر مقاومت است. این شبها برای شاعرانی مثل نعمت آزر و سعید سلطانیور است و..... این دوتا بحثشون بسالا گرفته بود و سرانجام آمدند پهلوی خود من چون هرکسی شب شعر داشت، روز بعدش گفت و شنود داشت. از من پرسیدند. گفتم ببینید، یادتون باشه که سهراب سپهری بر آیند یک تربیت، یک منش، یک گزینش است که او را کرده سهراب سپهری، دیگری را کرده اخوان، دیگری شده شاملو، دیگری شده فروغ و دیگران. اما شما نمیتونید از کسی بخواهید به جز اونچه باشد که طی یک پروسه طولانی از او ساخته شده است. سهراب سپهری بله، شما میتونید بگوید در شرایطی که همش جنگ است، باروت است و خون است و اینها، سخن از عطر و گل و یاس و اقاقی میگوید اما من در پاسخ شما به عنوان یکی از رزمندگانی که از سرتاپاشون مجروحه میگم رسالت انسان نهایتا مهریانی است. جنگ هم یک تحلیلی داره. همه اونهایی که جنگیدند، عاشقان بزرگی بودند و میخواستند جهان را با مهریانی و بوسه بیاریند. اما مجموعه ستم ملی یا جهانی یا هردوش اینها را ناگزیر کرده به این نبرد. شما میخواهید بگویند که سهراب سپهری در این نبرد، تو بازار جنگ به جای اینکه گلونه بیاره، تفنگ بیاره، عطر میاره. بله؟ من پاسخم به شما این است که آری این هستش. اما یادتون باشه که در جنگ هم وقتی که رزمنده ای بوی عطر به مشامش بخوره خیلی از لطافتهای روحش زنده میشه. منتها به شرطی که این عطر فروش از این عطر فروشهای متقلب دور بست امام رضای شهرها و دور بست حضرت معصومه قم نباشد.

س: خیلی از این عطر فروشها در شرایط حاضر، همیشه کارشون تبلیغ عطر فروشیه و وقتیکه تبلیغ عطر فروشی باشه، نتیجتا در جنگ یکی از جناحها که میجنگه مغلوب میشه. جماعتی که انسان را در جنگ مد نظرشون دارند و عطر فروش را به صفوفشان راه دهند و عطر فروش



مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش!

"کانون نویسندگان در تبعید" به کجا می‌رود؟ عنوان اعلامیه ای است که از سوی "جمعی از هواداران ادبیات مردمی در سوئد" در رابطه با برخی عملکردهای اخیر کانون نویسندگان ایران منتشر شده و نسخه ای از آن برای ما ارسال گردیده است که در اینجا بخشهایی از آن را برای اطلاع خوانندگان "پیام فدایی" به چاپ میرسانیم.

کانون نویسندگان در (تبعید) به کجا می‌رود؟

اتومبیل عباس معروفی درست چند لحظه بعد از لیموزین وزیر ارشاد آیت الله مهاجرانی در جلو درب کنفرانس یونسکو ایستاد. پلیس نظاهرکنندگان را به آنطرف خیابان منتقل کرده و به شدت از رفتن پناهندگان به آنطرف خیابان و به جلو درب کنفرانس جلوگیری میکرد. هر نوع تهمتی مبنی بر کتک خوردن عباس معروفی دروغ محض بوده و توطئه ای است علیه اپوزیسیون مترقی خارج کشور، البته اینکه کانون نویسندگان در تبعید، پناهندگان سیاسی سوئد را افرادی صغیر به حساب آورده که توسط سازمانهای سیاسی نظیر حزب کمونیست و سازمانهای پنهان و آشکار تحریک شده اند جز بی مایگی هیات دبیران کانون نویسندگان در (تبعید) را نمیرساند. پناهندگان سیاسی و شعرا و نویسندگان تبعیدی ایران در سوئد این بی حرمتی را که از طرف کانون نویسندگان به پناهندگان مبارز و سازمانهای مترقی صورت گرفته بی حرمتی به خلق در زنجیر ایران تلقی میکنند و صریحاً خواستار پوزش کتبی کانون نویسندگان در (تبعید) هستند.

در رابطه با همین کنفرانس و در چهارچوب سیاست گفتگوی انتقادی اروپا با جمهوری اسلامی کلوپ خبرنگاران سوئد خواستار آمدن فرج سرکوهی به این کنفرانس گردیده بود و در روزنامه دانگنز نیهتر مورخ ۲۴ مارس ۹۸ نوشته بود آمدن فرج سرکوهی به سوئد و بازگشتش به ایران منوط به داشتن پاسپورت است. در همین ضمن یکباره آقای عباس معروفی به استکهلم آمد و در رادیوی محلی عنوان کرد که صاحب یک شرکت انتشاراتی ایرانی از وی برای شرکت در این کنفرانس دعوت به عمل آورده است. پناهندگان از خود سوال میکردند کار یک شرکت انتشاراتی چاپ کتاب است. دعوت به کنفرانس یونسکو از طریق شرکت انتشاراتی ایرانی در زیر پوش کلوپ ژورنالیستها دیگر چه صیغه ای است؟ عباس معروفی به خاطر حمایتهای صریحی که شب قبل از کنفرانس در یک رادیو محلی از خاتمی کرده بود آنرچار و تنفر پناهندگان را برای خود خریده بود وی در حمایت از خاتمی و با بی توجهی به جو در حال انفجار پناهندگان ایرانی در سوئد که هنوز خاطره فیلم سنگسار را در آذهنان خود داشتند اعلام کرد که رئیس جمهور ایران آقای خاتمی فرد محبوبی است.....

از تاریخ ۳۱ مارس تا سوم آوریل ۱۹۹۸ کنفرانس جهانی یونسکو با عنوان پیشرفت، دمکراسی و آزادی بیان در استکهلم گشایش و خاتمه یافت. عنوان کنفرانس در رو در رویی با عملکردهای جمهوری اسلامی در بیست ساله اخیر قرار میگرفت. از روز اول کنفرانس هواداران و نمایندگان اکثر نیروهای سیاسی مبارز و مترقی ایرانی همراه با تعدادی از شعرا و نویسندگان ایرانی و شخصیت های فرهنگی در محل کنفرانس حضور داشتند. از همان دقایق اول شروع کنفرانس اعتراض به حضور رژیم جمهوری اسلامی توسط نیروهای مترقی آغاز شد، نویسندگان و شعرا ایرانی در تبعید با تماس گسترده با رادیو تلویزیونها و روزنامه های کشورهای مختلف افکار عمومی جهاتیان را به سنگسارها، کشتارها، شکست دیپلماسی گفتگوی انتقادی کشورهای اروپایی با جمهوری اسلامی و نقض گسترده حقوق بشر در ایران جلب نموده بودند و خواستار این بودند که کشورهای اروپایی با جمهوری اسلامی هماتطور برخورد کنند که در گذشته با رژیم نژاد پرست آفریقای جنوبی میکردند.....

لیست کمکهای مالی		نیروژ	
۲۰ مارک	آ	۲۰	م
۵۰ مارک	ع	۲۰۵۰	نشریه
		۸۸،۴۱	نشریه
		۵۰	خشایار
	اطرش	۵۰	بهروز
۱۵۰ دلار کاتادا	ع	۵۰	سیاهکل
		۵۰	قادر
	سوئد	۵۰	کارگر
۴۰۰۰ کرون	انچمن	۳	نشریه
		۶	س
		۲۰	پوند
		۷	"
		۵	سوئیس
		۱۰۰	پ
			۲۰ مارک
			ل
			کاتادا
			ش و پ
			شهر
			امریکا
			زن سوسیالیست
			۵۰ دلار
			رفیق حمید
			۱۰۰
			حسن نوروزی
			۱۰۰
			رفیق کبیر مسعود احمدزاده
			انگلستان - لندن
			م
			۵۰ دلار
			ز
			رفیق امیرپرویز پویان
			۵۰ دلار
			نینا
			نیما

گزارشی از بزرگداشت اول ماه مه روز جهانی کارگر در لندن

در آستانه اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت) امسال در بزرگداشت روزکارگر مراسمی در لندن برگزار گردید. این مراسم توسط "کمیته برگزار کننده جشن اول ماه مه" تدارک دیده شده بود.

برنامه با سرود انترناسیونال آغاز شد. سپس پیام کمیته برگزار کننده مراسم، پیام چریکهای فدایی خلق ایران، اتحاد چپ کارگری و حزب کمونیست ایران، به مناسبت اول ماه

مه ۱۹۹۸ قرارت گشت. در طول برنامه یکی از فعالین جنبش کارگری انگلیس که اخیراً در جریان سفری به روسیه از نزدیک وضعیت وخیم کار و معیشت کارگران معدن روسیه را مشاهده کرده بود، گزارشی از مشاهدات زنده خود را در اختیار حاضرین در مراسم قرار داد. همچنین نماینده جمعیت انقلابی زنان افغانستان نیز پیام این سازمان به مناسبت اول ماه مه را قرارت کرد. در بخشهای دیگر برنامه، صدای گرم ناهید که از جمله سرود "کارگر به پیش" را اجرا کرد، گرمی بخش مراسم اول ماه مه بود. این مراسم با موزیک زنده و آواز ژاله و رقص کردی به پایان رسید. شایان ذکر است که "کمیته برگزار کننده جشن اول ماه مه در لندن" یا شرکت چریکهای فدایی خلق ایران، حزب

کمونیست ایران، اتحاد چپ کارگری و انجمن کارگران مهاجر و پناهنده تشکیل شده بود.

در تاریخ شنبه ۲ ماه مه، به دعوت چریکهای فدایی خلق ایران به مناسبت روز جهانی کارگر، در اعتراض به جنایتهای رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی بر علیه کارگران محروم ایران و در همبستگی با مبارزات دلاورانه کارگران در سراسر دنیا، تظاهرات ایستاده ای در مقابل شعبه پاتک ملی رژیم در لندن برگزار شد. شرکت کنندگان در تظاهرات با سردادن شعارهایی نظیر "زنده باد اول ماه مه، زنده باد سوسیالیسم"، "کارگران زندانی باید فوراً آزاد شوند"، "مرگ پسر رژیم جمهوری اسلامی"، "سنگسار و قربانی کردن زنان در

ایران باید متوقف شود" و..... به ابزار همبستگی با کارگران مبارز ایران و افشای چهره ضدخلقی رژیم جمهوری اسلامی پرداختند. در طول تظاهرات اعلامیه ای به زبان انگلیسی در میان عابران بخش شد که در آن ضمن برشماری شمه ای از اوضاع وحشتناک کار و زیست کارگران در ایران و اعمال سرکوب و جنایات روزمره جمهوری اسلامی بر علیه کارگران در محیط های کار، از تمامی سازمانها و جریانات و افراد مترقی و آزادیخواه خواسته شده بود که به هر صورت ممکن از حقوق کارگران تحت ستم ایران دفاع و از خواستههای برحق آنها حمایت کنند.

THE INTERNATIONALE

سرود انترناسیونال

1) Arise you starvelings from your slumbers.
Arise you prisoners of want.
For reason in revolt now thunders
And at last ends the age of cant.
Away with all your superstitions
Servile masses, arise! Arise!
We'll shake forthwith the old traditions
And spurn the dust to win the prize.

Chorus:

So comrades, come rally,
And the last fight let us face.
The Internationale unites the human race.
So comrades come rally, and the last fight let us face.
The Internationale unites the human race.

2) We want no condescending saviours
To rule us from their judgement hall.
We workers ask not for their favours,
Let us consult for all.
To make the thief disgorge his booty,
To free our spirit from its cell.
We must ourselves decide our duty,
Decide and do it well.

Chorus:

So comrades, come rally,
And the last fight let us face.
The Internationale unites the human race.
So comrades come rally, and the last fight let us face.
The Internationale unites the human race.

برخیز ای داغ لعنت خورده
جوشیده خاطر ما را برده
بلید از ریشه برتدازیم
آنکه نوین جهانی ستاریم

روز قطعی جدال است
آخرین رزم ما
انترناسیونال است
نجات امتها

برما نبخشد فتح و شادی،
با دست خود بگیریم آزادی،
تا ظلم را از عالم بروییم،
نیم آتش را و بکوبیم

روز قطعی جدال است
آخرین رزم ما
انترناسیونال است
نجات امتها

تتها ما توده جهانی،
داریم حقوق جهانی،
گرد وقتی رعد مرگ آور
در این عالم برما سراسر

روز قطعی جدال است
آخرین رزم ما
انترناسیونال است
نجات امتها

اردوی بیشمار کار،
نه که خونخواران غدار،
بر رهنمن و درخیمان،
تا بد خورشید نور افشان



زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!

اول ماه مه روز جهانی کارگر، جلوه ای است از ضرورت اتحاد و همبستگی بین المللی کارگران سراسر جهان. هر سال در چنین روزی کارگران جهان با برگزاری تظاهرات ها و گرد هم آیی های پرشکوه و برقراری جشن و سرور قدرت اتحاد خود را به نمایش گذاشته و خاطره جانبازی های کارگران شیکاگو را گرامی میدارند.

در سال ۱۸۸۶ کارگران شیکاگو در شرایطی که بورژوازی با تحمیل ۱۸ ساعت کار روزانه به وحشیانه ترین شکلی شیریه جان آنها را می مکید با پرچم قانونی کردن ۸ ساعت کار روزانه به مقابله با شرایط دهشتناک استثمار سرمایه داران برخاسته و با نثار خون خود راه را برای تحقق این خواست برحق هموار کردند. خواستی که سرانجام بورژوازی تحت فشار مبارزه طبقه کارگر مجبور به پذیرش آن شد.

کارگران ایران در شرایطی اول ماه مه را گرامی میدارند که در فقر و فلاکت باور نکردنی بسر برده و از هرگونه تشکل مستقل محروم گشته اند. گرچه رسماً ۸ ساعت کار روزانه پذیرفته شده است، اما در واقعیت کارگران برای تامین زندگی حداقل خود مجبور به تن دادن به اضافه کاری های طولانی و یا پیدا کردن شغل های جانبی هستند. امری که عملاً ساعات کار آنها را افزایش داده و گاه به ۱۶ ساعت در روز میرساند.

در شرایطی که خود کارگزاران رژیم در وزارت کار، جهت تعیین خط فقر در جامعه، هزینه زندگی یک خانواده شهری را ماهانه حدود ۱۲۰ هزار تومان تعیین نموده اند، حداقل حقوق ماهانه کارگران - تازه پس از افزایش ۱۸ درصد به آن در سال جدید - چیزی حدود ۳۰ هزار تومان میباشد که ۴ برابر کمتر از رقم تعیین شده برای خط فقر میباشد. و البته این در شرایطی است که صاحبان کارخانجات مختلف با ادعای "عدم توانایی مالی" از پرداخت به موقع همین دستمزد ناچیز به کارگران نیز سر باز میزنند. امری که البته از سوی کارگزاران رژیم نیز کتمان نمیکردد. برای نمونه براساس گزارش مطبوعات رژیم در استان گیلان حدود ۶ ماه است که دهها کارخانه از پرداخت حقوق کارگران خودداری کرده اند.

از سوی دیگر فقر و فلاکت روزافزون، مبارزات کارگری را شدت بخشیده و به همین دلیل در این فاصله ما شاهد رشد اعتراضات و اعتصابات کارگری در نقاط مختلف کشور بوده ایم. از اعتصاب معادن کارال زغال سنگ شاهرود تا اعتصاب کارگران گاز مهیا در اصفهان و از ماشین سازی اراک تا پارسان رشت همه جا کارگران بر علیه کمبود دستمزدها و عدم پرداخت به موقع آن بپا خاسته اند که اعتصاب بزرگ کارگران کفش ملی در دی ماه جلوه بارزی از این مبارزات بوده است.

روشن است که پاسخ جمهوری اسلامی به این مبارزات، سرکوب ددمنشانه آنهاست. اما همین سرکوب به کارگران می آموزد که جمهوری اسلامی به مثابه رژیم حافظ نظم ظالمانه موجود بزرگترین مانع تحقق خواسته های آنها بوده و کارگران برای دستیابی به خواسته های برحق خود چاره ای جز این ندارند که نابودی جمهوری اسلامی و نظم سرمایه دارانه حاکم را آماج مبارزات خود قرار دهند.

در آستانه روز جهانی کارگر، کارگران مبارز ایران را به تشدید مبارزه جهت سرنگونی رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی و نیل به جامعه ای عاری از ظلم و ستم طبقاتی فرا میخوانیم. مبارزه ای که تاریخ پیروزی کارگران را در آن تضمین نموده است.

مرگ بر امپریالیسم!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!

هرچه توفنده تر باد مبارزات طبقه کارگر بر علیه سرمایه داری جهانی!

با ایمان به پیروزی راهمان

چریکهای فدایی خلق ایران

اردیبهشت ۷۷

نوشته زیر متن اعلامیه ایست که از سوی سازمان در مراسم اول ماه مه امسال در لندن قرائت شده است.

گرامی باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!

روز جهانی کارگر روز نمایش اتحاد و همبستگی کارگران سراسر جهان است. هر سال در این روز کارگران جهان، در هر کجا که امکان یابند، با برگزاری میتینگ ها و گردهمایی توده ای ضمن طرح و تاکید بر خواسته های برحق خود، بورژوازی استثمارگر را به مصاف می طلبند.

امسال در شرایطی جشنهای اول ماه مه برگزار میشود که صدای اعتراض کارگران بر علیه اجحافات بورژوازی در سراسر جهان طنین انداخته است. از آلمان و فرانسه تا امریکا و کانادا و از ایران و ترکیه تا روسیه و کره جنوبی و از آفریقای جنوبی تا شیلی و مکزیک خلاصه در همه جا شاهد رشد و گسترش اعتراضات و اعتصابات کارگری هستیم. اعتراضاتی که پاسخی است به تلاشهای ددمنشانه بورژوازی جهت تشدید هرچه بیشتر استثمار کارگران. این واقعیتی است که دستاوردهای مبارزاتی طبقه کارگر در همه جا آماج حملات بورژوازی قرار گرفته و بورژوازی انگل صفت در تلاش است تا ضمن لگدمال کردن حقوق به رسمیت شناخته شده کارگران، حاصل هرچه بیشتری از دسترنج کار آنها را تصاحب نماید. حقیقتی که ویژگی این یا آن بورژوا در این یا آن کشور نبوده بلکه قانون عام سرمایه داری است که در هر کشوری به شکلی خود را نشان میدهد. این واقعیت بدرستی آشکار میسازد که زیر سلطه نظام سرمایه داری، حقوق کارگران همواره آماج حملات سرمایه داران زالوصفت قرار داشته و سرمایه داران اگر هم مجبور شوند در جایی به برخی از خواسته های کارگران تن دهند هر زمان که امکان یابند برای باز پس گیری این خواسته ها هیچ یورش به حقوق کارگران امتناع نخواهند کرد.

در نتیجه زیر سلطه نظام سرمایه داری هیچ آینده ای برای کارگران وجود نداشته و طبقه کارگر برای دستیابی به یک زندگی انسانی راهی جز نابودی این نظام ظالمانه در پیش ندارد. تجربه مبارزات کارگران در دو قرن گذشته به روشنی نشان داده است که تنها از طریق سرنگونی قهرآمیز نظام سرمایه داری و تنها از طریق یک انقلاب کمونیستی است که امکان استقرار سوسیالیسم و رهایی کارگران مهیا میگردد. بگذار طبقات حاکمه از وحشت این انقلاب بر خود بلرزند. کارگران برای رسیدن به آزادی راهی جز این ندارند.

در اول ماه مه، روز جهانی کارگر، کارگران سراسر جهان را به این راه فراخوانده و همراه با کمونیستهای سراسر جهان ندا سر میدهیم:

"در سحرگاه اول ماه مه

شیپور کمون دمیده میشود

تا پرولتاریای تمام جهان

این گارد سرخ تاریخ

بپاخیزد"

نابود باد نظام ظالمانه سرمایه داری در جهان!

مرگ بر رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی!

زنده باد انقلاب کمونیستی!

زنده باد اول ماه مه روز جهانی کارگر!

چریکهای فدایی خلق ایران

اردیبهشت ۱۳۷۷



مراسم اول ماه مه ۱۸۹۱ در هاید پارک لندن به همراه اله نور مارکس و ادوارد اوه لینگ در جایگاه سخنرانی

در اهتزاز باد پرچم سرخ کارگران جهان!

Norman Wane، خاطر نشان ساخت آنچه که "چیزی بیش از یک اشاره ضمنی نمی نمود، تحت تأثیر شرایط متفاوت سال ۱۸۸۶ به یک تهدید انقلابی تبدیل گردید."

جنبش اعتصابی اول ماه مه از سوی رهبری دیگر تشکلهای طبقه کارگر که عمده ترینشان "شوالیه های کارگری" بودند در ابتدا حمایت ناپذیری دریافت نمود. اما رشد انفجاری و ناگهانی اعتصابات با رشد شگفت انگیزی در "شوالیه ها" هم از نظر سرعت و هم از حیث مقیاس (کمیت) آن رویرو گردید. شکل کارگری مذکور در جولای ۱۸۸۶ دارای ۷۱۳۲۶ عضو بود که در ۱۸۸۵ به ۱۱۱۳۹۵ عضو و در جولای ۱۸۸۶ بالغ بر ۷۲۹۶۷۷ عضو گردید. کارگران حول یک سازمان سیاسی گردآمده و در حالی که آنان علیه صاحبان کار مبارزه میکردند این سازمان به مطالباتشان سمت و سود داده آنرا رهبری میکرد. حساسیت برجسته ای که در "شوالیه های کارگری" تجسم یافته بود همانا ایده همبستگی میان تمامی کارگران صرفنظر از نژاد، جنس و میزان مهارت نیروی کار بود.

Terence Powderly، رهبر "شوالیه ها" با فراخوان اعتصاب به مخالفت برخاست اما با این وصف به واسطه خیل هزاران کارگری که به

صورت گرفته بود. حال آنکه اعتصابات نیمه دوم همین دهه، علیرغم آغاز ترمیم اقتصادی در این مقطع، به اعتصابات در راستای اعمال قدرت کارگران حول مسائلی چون ساعات کار، چند و چون استخدام و اخراج کارگران، سازماندهی کار و مساله اجحافات و حرکات خودسرانه متصدیان و مباشران کارخانه ها و کارگاهها مبدل گردید.

مساله تقلیل ساعات کار خواست دیرینه طبقه کارگر بوده و در میان کارگران از مقبولیت زیادی برخوردار بود. با کوتاه کردن ساعات کار هم از پارسنگینی کار کاسته میشد و هم با بکار گرفته شدن تعداد وسیع تری از کارگران بیکاری کاهش می یافت. از هنگام رفرم کارگری دهه ۱۸۳۰ به بعد، کارگران کشورهای مختلف برای تثبیت هشت ساعت کار روزانه مبارزه کرده بودند. اما حتی هنگامی نیز که لایحه ای در این رابطه به تصویب رسیده بود، این امر در عمل رعایت نمیکردید. در سال ۱۸۸۲، یک سازمان کارگری رویه اقول موسوم به "فدراسیون اتحادیه های متشکل صنفی و کارگری،" قطعنامه ای به تصویب رساند مبنی بر اینکه از اول ماه مه ۱۸۸۶ هشت ساعت کار میبایست اساس روز کار قانونی تلقی گردد. هماتطور که تساریخ دان امریکایی،

راهپیمایی ها و اعتراضات خیابانی در روز اول ماه مه، سازماندهی و همبستگی کارگران را در طول یکصد سال اخیر به نمایش گذارده است. اول ماه مه، سمبل مبارزه بین المللی کارگران است. همین طور هم باید باشد. چرا که روز اول ماه مه از جنبش عظیم و بین المللی کارگران در راستای تقلیل ساعت کار روزانه در پایانه قرن گذشته ریشه گرفته است.

در اول ماه مه سال ۱۸۸۶ در امریکا بود که اولین راهپیمایی ها در حمایت از خواسته کارگران برای هشت ساعت کار روزانه سازمان داده شد. سال ۱۸۸۶، سال جوشش و مهممه، سال قیام عظیم طبقه کارگر بود. موج اعتصابات وسیع کارگران که به یک اعتصاب عمومی واقعا سراسر کشوری منجر شد، امریکا را به لرزه درآورد. تعداد اعتصابات سال ۱۸۸۶ در مقایسه با چند سال قبل از آن سه برابر و شمار کمپاتی هایی که زیر ضرب حرکتهای اعتصابی قرار گرفتند نزدیک به چهار برابر گردید.

خصیصه این اعتصابات نیز همچنین به طرز رادیکالی تغییر پیدا کرد. در جریان سالهای رکود اقتصادی عظیم اوایل دهه ۱۸۸۰، اعتصابات غالبا در مخالفت و اعتراض به تقلیل دستمزدها

تن که تصور رفته بود از سر دسته های کارگران باشند و نهایتاً اعدام چهار تن از آنان گردید.

مراسم اول ماه مه از آغاز خود با جریانات ناسیونالیستی و نژادی مرزبندی نمود. در شهر ریچموند در ایالت ویرجینیا، اعضای سیاهپوست و سفیدپوست "شوالیه ها" با یکدیگر به همکاری برخاستند تا در جهت حمایت از خواسته هشت ساعت کار در روز یک تشکیلات مبارزاتی به وجود آورند. "Cleveland Gazette" یکی از هفته نامه های سیاهپوستان گزارش داد که "تیمی از "شوالیه ها" در شهر نورفولک در ایالت ویرجینیا را سیاهپوستان تشکیل داده و نیز اینکه میان کارگران سیاهپوست و سفیدپوست هم آوایی و هماهنگی حکمفرماست." پس از یک گردهم آیی و راهپیمایی خیابانی که در آن سیاهپوستان، سفیدپوستان و مکزیکای های ساکن آمریکا با هم در خیابان به مارش درآمده و در کنار یکدیگر غذا میخوردند، انجمن (شورای) ناحیه ۷۸ فورث ورث از ایالت تکزاس به سخنرانی های رهبر سیاهپوست شورای محلی "شوالیه ها"، ماتونل نوپز از اولین واحد (شاخه اتحادیه) مکزیکیان آمریکایی و چندتن سخنران سفیدپوست گوش فرا دادند. بنابر مشاهدات یکی از نشریات آن عصر، این نخستین باری بود که یک چنین چیزی در ایالت تکزاس اتفاق می افتاد.

این رویدادها در ۱۸۸۶ در آمریکا چون جرقه ای کارگران و سوسیالیستهای اروپا را به حرکت درآورد. در ۱۸۸۹، انترناسیونال سوسیالیستی (بین الملل دوم کارگران) در یک گردهم آیی با شرکت سوسیالیستها و اتحادیه های صنفی از سراسر اروپا تاسیس شد. "انترناسیونال کمپین های بزرگی را برای ۸ ساعت کار در روز به راه انداخت و یکسال بعد شاهد اعتصابات و اعتراضات سراسر اروپایی ماه مه بود. در آلمان در حدود ۱۰ درصد از جمعیت کارگری و در فرانسه نزدیک به یک میلیون کارگر در مراسم اول ماه مه شرکت نمودند. راهپیمایی های گسترده ای در بلژیک، ایتالیا، اسپانیا، سوئیس، اسکاتلندی، رومانی و نیز همچنین در آمریکا برگزار گردید. فردریک انگلس در ۱۱ ماه مه ۱۸۹۰، آن روزها را چنین توصیف نمود: "امروز در حالیکه این سطرها را به نگارش درمی آورم، پرولتاریای اروپا و آمریکا نیروهای رزمنده خویش را که همچون یک ارتش واحد، زیر یک

مه همچنان ادامه یافت. تا پایان این ماه مجموعاً ۱۴ هزار کارگر در حال اعتصاب بسر میبردند. کارگران اعتصابی بسوی کارخانه هایی که همچنان مشغول به کار بودند به مارش درآمده، از کارگران این کارخانه ها میخواستند تا بدانان بپیوندند که این حرکت اغلب با موفقیت روبرو میشد. صاحب کارخانه آهن سازی میلوکی در واقع به معنا و مفهوم این اعتصابات اشاره میکرد هنگامی که گفته بود "اصل قضیه در اینجا به حق من در چگونگی اداره کارخانه ام و حق شما در چگونگی فروش نیروی کارتان به من ربط دارد. کل تمدن و استقلال ما (بخوان استقلال سرمایه داران-م) در گرو این مطلب (حقوق) میباشد." خطری که با این حرکت کارگران متوجه کارفرمایان میشد چنان عظیم بود که قدرت خونخوار ملیشایی دولتی به کار گرفته شد تا کارگران اعتصابی را زیر تیغ برده و بدینوسیله آنان را به تسلیم موقتی وادار سازد.

این مطلب در شیکاگو یعنی مرکز جنبش هشت ساعت کار در روز به اوج خود رسید. این جنبش در شیکاگو در اول ماه مه به امتیازاتی دست یافته بود. بنابه گزارش نشریه رادیکال "John Swinton": "این موج، موج حرکت اعتراضی کارگران برای هشت ساعت کار در روز بود و ما پیروزیهای این حرکت را یکی پس از دیگری میشمردیم. امروز دفاتر درحال تخلیه "یونیون استاک یاردز" همگی تسلیم شده کارگران از شوق پیروزی عظیمی که بدست آورده بودند به هیجان درآمده بودند."

با این وجود به موفقیت های بدست آمده کارگران به شکل خونینی پایان داده شد. در سوم ماه مه، پلیس چهارتن از اعتصابیون را به قتل رساند. در گردهم آیی اعتصابیون در همان شب در میدان "های مارکت Haymarket" بمبی به سوی نیروی پلیس که مردم را مورد حمله قرار میداد پرتاب شد. این واقعه زمینه ای شد برای یک دوره اعمال سرکوب شدید از سوی دولت. بدین معنا که راهپیمایی های اعتراضی کارگران ممنوع اعلام گردیده و صدها تن از اعتصابیون از سوی پلیس دستگیر و بازداشت شدند. علیرغم اعتراضات سوسیالیستها و تشکلهای کارگری سراسر جهان، اعمال سرکوبگرانه پلیس و نیروهای دولتی در قبال واقعه "های مارکت" منجر به دستگیری هفت

میدان میارزه سرازیر شده بودند فراخوان مذکور پا گرفت و ریشه یافت و سازمانهای محلی کارگران در سراسر کشور شروع به حرکت و سازماندهی برای روز موعود نمودند. بسیاری از اعتصابات حول مساله هشت ساعت کار در روز حتی پیش از موعد مقرر به وقوع پیوسته و این خواست به درون دیگر مباحث اعتراضی کارگران راه یافت. راهپیمایی های اعتراضی گسترده ای حول این مطالب در سراسر کشور برگزار گردید. جنبش هشت ساعت کار روزانه در شهرهای صنعتی عمده شیکاگو، نیویورک، سینسی ناتی، بالتیمور و میلوکی متمرکز گردید.

حتی قبل از فرارسیدن اول ماه مه، تقریباً ۲۵۰ هزار تن از کارگران سراسر کشور در این جنبش شرکت جسته و چیزی در حدود ۳۰ هزار کارگر پیشاپیش به خواسته هشت ساعت کار در روز دست یافته بودند. حرکت کارگران ثابت نمود که جنبش مزیور قدرتمندتر و بزرگتر از آنچه که تصورش میرفت، بود. تا هفته دوم ماه مه، در حدود ۳۴۰ هزار کارگر در این جنبش شرکت کردند که ۱۹۰ هزار تن از ایشان با اعتصاب خویش به جنبش پیوسته بودند.

موفقیت جنبش اول ماه مه نتیجه خشم غیرارادی و فی البداهه کارگران نبود بلکه جنبشی بود دقیقاً برنامه ریزی شده و سازمانیافته به رهبری عناصر مبارز و سوسیالیست های سابقه دار و شناخته شده جنبش کارگری. تدارکات اعتصاب اول ماه مه در میلوکی نمونه مناسبی از این واقعیت میباشد. در فوریه ۱۸۸۶ انجمن های (واحدهای محلی "شوالیه ها" در میلوکی "مجمع هشت ساعت کار در روز" را سازمان داد که یک ماه بعد اتحادیه های صنفی بدان پیوستند. یک گردهم آیی وسیع ۳ هزار نفره از کارگران برنامه مبارزاتی این مجمع را طرح ریزی نمود. زنان و مردان کارگر وقت و امکانات مالی خود را در اختیار تشکیلات این مجمع قرار دادند.

با نزدیک شدن اول ماه مه، کارگران ۲۰۰ کارخانه خواستار مطالبات هماهنگ شده خویش گردیدند. در روز اول ماه مه، ۳۰۰۰ کارگر صنایع آجیو سازی، ۱۵۰۰ کارگر بخش چوب بری، کارگران ساختمانی، نانوایی، سیگار سازی، آجر سازی، کارگران قصاب خانه ها و دیگر زحمتکشان همگی دست به اعتصاب زدند. اعتصابات در طول ماه

پرچم و برای رسیدن به یک هدف عاجل یعنی تثبیت هشت ساعت کار روزانه به حرکت درآمده اند، سان می بینند."

در انگلستان جوش و خروش در راستای تثبیت هشت ساعت کار روزانه از اواسط دهه ۱۸۸۰ به جریان درآمده بود. "Tom Mann" کمیته های هشت ساعت کار روزانه را برای تبلیغ در جهت تقلیل میزان کار هفتگی در انگلستان شکل داد. مضمون نوشته او که در سال ۱۸۸۶ به نگارش درآمد به همان اندازه که در آن ایام در مورد رهبران اتحادیه ها درست بود امروز نیز مصداق دارد: "به نظر می آید که سیاست راستین اتحادیه ای یعنی مشی قهرآمیز کاملاً از نظر محو گردیده است. در واقع یک فعال اتحادیه ای معمولی امروز فردی است با درکی فسیل شده که یا نا امیدانه نسبت به مسایل لایقید است و یا اینکه از سیاستی جانبدارانه مینماید که کاملاً به نفع سرمایه دار استثمارگر تمام میشود"

موج اعتصابات ۱۸۸۹ و سربر آوردن "یونیونیزم نو" با کشتادن کارگران غالباً غیرماهر و فاقد اتحادیه بدرون تشکل کارگری همه این واقعیت را تغییر داده، احاطه رهبران قدیمی اتحادیه را در هم پاشیده و کمک نمود تا راهپیمایی های اعتراضی گسترده هرچند کم عمری که در اول ماه مه آن سال به وقوع پیوست را سازمان دهد. سوسیالیستها در اعتصابات آن سال نقشی جدی ایفاء نمودند. مشهورترین آنان رهبران کارگران بندر "توم من Tom Mann"، "بن تیلنت Ben Tillet" و "جان برنز John Burns" بودند که ۳۰ هزار کارگر بندر را در مقابله تعدادی از قدرتمندترین کارفرمایان جهان، بسوی پیروزی رهبری نمودند. سوسیالیستهایی نظیر "توم من Tom Mann" بنیان تشکیلاتی اتحادیه را با خواست هشت ساعت کار قانونی در روز عجین ساخته قدرت جمعی طبقه کارگر را با مطالبات سیاسی پیوند دادند.

تشکل کارگری، کارگران غیرماهر کشور را بدنبال خود کشتاند. اتحادیه کارگران گاز و کارگران عمومی به رهبری دختر مارکس، اله نور مارکس، در سراسر انگلستان و به درون ایرلند گسترش یافت. اتحادیه کارگری کارگران بندر، باراندازها کارگران سواحل و کارگران عمومی تحت رهبری "توم من Tom Mann" و "جان

برنز John Burns" از کارگران همه نواحی عضوگیری نمودند. کارگران پشم بافی (صنایع پشم) در "یورک شایر وست رایدینگ York Shir West Riding" در درون اتحادیه های صنفی واقعا رزمنده دوباره سازماندهی شدند. اتحادیه ملواتان و آتش نشانی طی دو سال ۶۵ هزار عضو جدید پیدا کرد. بطوریکه انگلس خاطر نشان ساخت: "اتحادیه های نوین در شرایطی تاسیس شدند که ایمان به بقاء ابدی نظام دستمزدها شدیداً به لرزه درآورده شده و رهبران این اتحادیه ها یا آگاهانه و یا بطور معنوی سوسیالیست بودند."

نخستین راهپیمایی خیابانی ماه مه در لندن در ۱۸۹۰ سمبل رادیکالیزم این دوره بود. در اینجا هم سوسیالیستها در برنامه ریزی و سازماندهی راهپیمایی عظیم "هشت ساعت کار در روز" که قرار بود در روز اول ماه برگزار گردد در صف مقدم قرار داشتند. این راهپیمایی البته پس از آنکه یونیونیستهای قدیمی - که به قدرتمندترین شکل در شورای اصناف لندن نفوذ داشتند - پا میان گذاشته سعی نمودند تا از شور و حرارت آن بکاهند بالاخره در روز یکشنبه ۴ مه برگزار گردید.

اله نور مارکس که در موفقیت نخستین حرکت اعتراضی ماه مه نقشی محوری ایفاء نمود با تلاشی خستگی ناپذیر برای به پیروزی رساندن خواست هشت ساعت کار در روز، گردهم آیی های کارگران تمامی نواحی کشور را در دهه ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ مورد خطاب قرار میداد. بطوریکه انگلس در ۳۰ آوریل ۱۸۹۰ گفت: "چنانچه یکشنبه آینده راهپیمایی غول آسایی به بار آورد..... ما این امر را به Tussy (اله نور مارکس) و ادوارد اوه لینگ مدیون خواهیم بود. Tussy بعنوان نماینده زنان کارگر Silver Town عضو شورای کارگران گاز و کارگران عمومی میباشد و در میان کارگران دارای چنان محبوبیتی است که او را "مادر" خود میشناسند."

یکی از ناظران آن عصر، تظاهرات اول ماه مه ۱۸۹۰ را چنین توصیف نمود: "اینطور به نظر می آمد که تمامی جمعیت لندن به محل تجمع این تظاهرات سرازیر شده بود". کارگران بندر، حروفچین ها، کارگران راه آهن و دفتر داران همگی با خواست مشترک هشت ساعت کار روزانه و با احساس نارضایتی و عزمی نوین متحد شده

بودند. سوسیالیستها ومنجمله انگلس از تریبون های متعدد سخنرانی در هایدپارک لندن با توده عظیم کارگران سخن گفتند.

این جنبش توده ای قدرتمند خیلی سریع بر TUC (کنگره اتحادیه ها - منظور اتحادیه های قدیم - م) تاثیر گذارد. چهره هایی تازه در کنگره اتحادیه ها ظاهر گردیده و صدها کارگری را که توسط سوسیالیستها و عناصر مبارز آن زمان سازماندهی گردیده و بسوی پیروزی رهبری شده بودند، نمایندگی میکردند. مکاتیکها، کارگران چوب بری و دروگران، معدنچیان و حتی سنگ تراشان - که رهبری آنان یعنی "هنری برود هرست Henry Broadhurst" قهرمان به اصطلاح "فرقه قدیمی" لقب گرفته بود - به هشت ساعت کار قانونی در روز رای دادند.

فدراسیون نوین معدنچیان حمله به رهبریت پیشین کارگری را هدایت نموده و در ۱۸۹۰ این رهبریت را از سر راه برداشت. از ۶۰ قطعهنامه پیشنهادی به تصویب رسیده، تعداد ۴۵ قطعهنامه مشخصاً توسط سوسیالیست ها و آنها تنها طی دوسال گذشته پیشنهاد شده بود.

با همه اینها سلحشوری "یونیونیزم جدید" عمری کوتاه داشت. طبقه حاکم با کارگران به مقابله برخاسته از شیوه هایی چون منفک سازی کارگران و گسیل عناصر خائن به درون صفوف اعتصابیون استفاده جست تا بدینوسیله ضعیف ترین گروههای کارگران را در هم شکند. سرمایه داری انگلستان در آن سالها هنوز از بنیه خوبی برخوردار بود. از هم پاشیدن اتحاد کارگران بدلیل تضاد آشتی ناپذیر میان اتحادیه های قدیمی و نیز سکتاریسم موجود در چپ انگلستان سبب تضعیف جنبش شد.

با وجود این، علیرغم افت و خیزهای مبارزه از آن هنگام تا به امروز، رویدادهای دهه ۱۸۸۰ با تثبیت دائمی اول ماه مه به عنوان روز جهانی کارگر مهر خود را بر تاریخ به جای نهاد.

(برگرفته از نشریه انگلیسی Socialist Review

شماره ۱۶۴)



جمهوری اسلامی، اسلام و حقوق زنان

که "حقوق عظیمی که اسلام در ۱۴ قرن پیش برای زن مقرر داشته از چه مقوله ای است باید مقایسه ها را کنار بگذارید و تماما حواس خود را متوجه آن کنید که قرآن رابطه بین زن و مرد را چگونه در نظر میگیرد:

"مردان را بر زنان حق تسلط و نگرهبانی است. بواسطه آن برتری که خدا بعضی ها را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه آنکه مردان از مال خود به زنان نفقه دهند". (سوره النساء آیه ۳۴)

چه دلایل محکمی برای اینکه ثابت شود اسلام زن را از چنان حقوق عظیمی (!!) برخوردار کرده است که همیشه آقا بالاسری دارد و از این امتیاز (!!) برخوردار است که مرد بر او مسلط است و اعمال وی را نگرهبانی میکند. بلی این حکم اسلام است و در مورد امور ازلی و ابدی کاری نمیتوان کرد. برتری بعضی ها (مثلا برده داران) بر بعضی دیگر (مثلا برده ها) وجود دارد (و طبیعی است) مردها هم از مال خود به زن نفقه میدهند (به زبان ما یعنی مرد بعنوان "تان آور" خانه تامین کننده مالی زن میباشد و به عبارت دیگر زن به لحاظ اقتصادی به مرد وابسته است) این هم وجود دارد و طبیعی است و طبیعی هم هست که مرد حق تسلط و نگرهبانی بر زن داشته باشد. میگوید نه زن میتواند خود را از وابستگی اقتصادی به مرد رهایی بخشد! خوب شما دارید حرفهای این دوره و زمان را میزنید و کفر میگویید. تازه در این دوره و زمانه هم نرخ بیکاری آنقدر بالاست که زنها اگر حتی از بسیاری از قید و بندهای گریباتگیرشان خلاص شوند باز کمتر امکان پیدا کردن شغل را دارند. تازه شما برتری بعضی - مثلا سرمایه داران - بر بعضی دیگر - مثلا کارگران - را چه میگویید؟! دیدید حق با شما نیست!! و آنچه قرآن گفته در همه جا صادق است!!

"پس زنان شایسته و مطیع در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند" این هم تکلیفی که در مقابل آن حق عظیم (!!) اعطاء شده به زن، او باید

اندیشه پیامبر اسلام چقدر باید از واقعیت های تاریخی که اروپا امروز از سر میگذراند جلوتر رفته باشد! حیرتا، ای عجب! ولی عزیزان شما اصلا درست با مساله برخورد نمیکنید. شما به خاطر اینکه یا مذهب ندارید و یا ایمانتان به اسلام ضعیف است دارید با مسایل آسمانی (!!) زمینی برخورد میکنید. در برخورد با اسلام که نباید دنبال تحلیل وقایع تاریخی رفت. در اینجا صحبت از دین است و معجزات و قدرت خداوندی! صحبت از اسلام و یک کتاب آسمانی یعنی قرآن، همانکه - همانطور که بارها توصیه شده - اسلام اصیل و واقعی را باید از آن آموخت تا میداد تا حجرات و خرافاتی را به نام اسلام به ما قالب کنند. بسیار خوب پس اجازه دهید بعضی آیه های قرآنی را با هم مرور کنیم تا کاملا مطمئن شویم خیل شیخ ها و ملاها و حجت الاسلام ها و آیت الله ها از آنجا که ظاهرا معتقدند دروغگو دشمن خداست، قصد گول زدن ما را نداشته و دروغ نمیگویند و به قول آقای نوری به راستی اسلام حقوق عظیمی برای زن مقرر داشته و به زن شخصیت والایی داده است!

اول ببینیم از نظر قرآن اساسا زن در چه موقعیتی نسبت به مرد قرار دارد. آیا آنها به مثابه دو انسان همطر از باهم در نظر گرفته میشوند؟ آیا آنها دارای حقوقی همانند و مساوی در جامعه میباشند؟ آیا هرگونه رابطه بسالا دستی و فرودستی در بین آنها مردود شناخته میشود؟! بهتر است خودتان قضاوت کنید:

"زنان را بر مردان حقوق مشروعی است. چنانچه شوهران را بر زنان. لیکن مردان را بر زنان افزونی و برتری خواهد بود و خدا بر هر چیز توانا و به همه امور داناست". (سوره البقره آیه ۲۲۸)

نه، از جا در نروید و فوری نگویید که در جوامع سرمایه داری اروپایی هم اگر چه نه در ظاهر ولی در عمل و کردار، مردان بر زنان "افزونی و برتری" دارند! نه، برای اینکه کاملا متوجه شوید

سردمداران مزدور و مرتجع رژیم جمهوری اسلامی در حین اعمال شدیدترین فشارها به زنان و محروم کردن آنها از بسیاری از حقوق انسانی در حالیکه به دروغ علت توسل به چنین اعمالی را ناشی از اعتقادات مذهبی خویش جلوه میدهند و به هر حال آن اعمال را با ایدئولوژی مذهبی توجیه میکنند، تبلیغات خود را روی این موضوع متمرکز کرده اند که از نظر اسلام، زن دارای مقام بسیار رفیعی میباشد، یا در اسلام، زن از ارزشهای بسیاری برخوردار است و گویا در قرآن نیز روی این موضوع تاکید شده است. در جهت افشای این تبلیغات دروغین، سخن یکی از به اصطلاح ایدئولوگهای مذهبی - یحیی نوری - (از کتاب "حقوق زن در اسلام") را مورد توجه قرار میدهم که تم اصلی تبلیغات رژیم در زمینه فوق الذکر را منعکس ساخته است. از جمله در این کتاب آمده است:

"اسلام در ۱۴ قرن پیش آنچنان حقوقی عظیم برای زنان مقرر داشته و شخصیتی به آنها داده که هنوز اروپا زیر بار پنج صدم آن نرفته است."

اجازه دهید عجالتا بدون هیچ اظهار نظری از شما پرسیم:

باور ندارید که این سخنان درست هستند؟ یعنی فکر میکنید آقای نوری و امثالهم دروغ میگویند و قصد فریب شما را دارند؟! شاید پیش خود میگویید چگونه ممکن است در ۱۴ قرن پیش در عربستان (زادگاه اسلام) حقوقی برای زنان مقرر شده باشد که اروپا پس از گذشتن از مراحل مختلف تاریخی، پشت سر گذاشتن فنودالیسم و دنیای تاریک قرون وسطی، پس از آن مبارزات گسترده و عظیم توده ای با کلیسا و حکومتهای مذهبی، بعد از آن عصر روشنگری، ظهور دانشمندان و متفکرینی چون ولتر و روسو و دیده رو و بالاخره در مرحله تاریخی دیگر بهره مندی از تعالیم بزرگاتی چون اوون، فوریه و سن سیمون، فونرباخ و مارکس و انگلس و و در حالیکه امروز روابط گسترده و کاملا رشد یافته سرمایه داری در آنجا حاکم است، توانایی پذیرش چنان حقوقی را هنوز دارا نشده است. برآستی

انجام دهد. ولی راستی اگر زنان "شایسته و مطیع" نباشند، چه پیش خواهد آمد. قرآن این موضوع را هم مشخص و معلوم ساخته و از مردان میخواید:

"زنانی که از مخالفت و نافرمانی آنان بیمناکید باید نخست آنها را موعظه کنید و اگر مطیع نشدند از خوابگاه آنان دوری گزینید. و باز اگر مطیع نشدند آنان را به زدن تنبیه کنید. چنانچه اطاعت کردند دیگر بر آنها حق هیچگونه ستم ندارید." (سوره النساء آیه ۳۴)

مفهوم آیه فوق به شکل دیگری نیز بیان شده :

"مردان کاراندیش زناتند. برای اینکه خدا بعضی کسان را بر بعضی دیگر برتری داده و از مالهای خویش خرج کرده اند. زنان شایسته فرماتبری اند، زنانی که از نافرمانی شان بیم دارید، پندشان دهید و در خوابگاهها از آنان جدایی کنید و بزنیدشان و اگر فرماتبر شدند بر آنها بهانه مجویید که خدا والا و بزرگ است." (قرآن سوره النساء آیه ۳۲)

خوب اگر هنوز شک دارید که از نظر قرآن نه فقط مرد و زن از حقوق مساوی برخوردار نیستند، بلکه مردان، حاکم و زنان محکوم تلقی میشوند و اساساً زن موجودی به حساب می آید که تسلط و نگرهباتی لازم دارد و "کاراندیش، در دو آیه زیر نیز تعمق کنید:

"اگر مدیون و صغیر است و صلاحیت امضاء ندارد ولی او به عدل و درستی امضاء کند، دو تن از مردان گواه آرید، و اگر دو مرد نیابند، یک تن مرد و دو زن." (سوره البقره آیه ۲۸۲)

میبینید زن درست نصف مرد به حساب می آید، حساب ریاضی ساده ای است! دو مرد = یک تن مرد + دو زن. بی ارتباط با چنین تلقی از زن نیست که در ضمن مقرر شده است:

"مردان دو برابر زنان ارث میبرند" (سوره النساء آیه ۱۷۷)

بسیار خوب تا اینجا با پی بردن به موقعیت زن نسبت به مرد از نقطه نظر قرآن تا حدی میتوانیم در مورد صحت و سقم ادعاهای سردمداران رژیم جمهوری اسلامی و آقای نوری که گویا اسلام چنان حقوق عظیمی برای زنان مقرر داشته که

اروپا هم به گردش نمیرسد، به قضاوت بنشینیم. حال ببینیم شخصیت زن در آیه های قرآنی به چه صورت در نظر گرفته میشود و آیا این درست است که اسلام مقام والایی برای زن قائل است؟ ولی راستی کدام مقام و کدام شخصیت؟ بر راستی قرآن زن را چه موجودی میبندارد و به چه چشمی به وی مینگرد. بگذارید پیشاپیش بگوییم که آنچه در قرآن در مورد شخصیت زن بیان شده بواقع منعکس کننده روابط اقتصادی و اجتماعی جامعه عربستان در قرن ششم میلادی است. در آن دوره بنایه ایدئولوژی و فرهنگ مسلط بر جامعه که بنایه گفته مارکس و انگلس "در هر دوره ایدئولوژی طبقه حاکمه است" * موجودیت زن تنها و تنها در رابطه با مرد قابل تعریف بود. زن آفریده شده بود و وجود داشت تا به امیال مرد پاسخ گوید. بنایه ایدئولوژی طبقه حاکم، زن برآورنده دو نیاز مهم مرد بود. یکی آنکه نیاز جنسی مرد را رفع میکرد و موجب لذت جنسی او بود و دیگر آنکه وسیله ای بود برای تولید فرزند برای مرد.

خارج از این چهارچوب زن دارای هیچ مقام و منزلت و شخصیتی نبود. مردمان آن عصر (چه زن و چه مرد) اساساً تصویری از یک زن مستقل و آزاد نداشتند. بلکه زن موجودی بود اسیر و به نوعی برده مرد. براین اساس قرآن در عصری که تدوین شد مسلماً نمیتوانست فراتر از آنچه مسایل و ایدئولوژی و فرهنگ آن دوره عربستان ایجاد میکرد سخنی بگوید و بواقع نیز نگفته است. قرآن بخصوص در زمینه رابطه جنسی زن و مرد بدون اینکه ابهامی باقی بگذارد از نقش زن به عنوان وسیله عیش و نوش مرد صحبت میکند. شاید نگاهی به آیه های زیر برای روشنگری در این زمینه کافی باشد:

"زنان کشتزار شمایند. پس برای کشت بدانها نزدیک شوید" (سوره البقره آیه ۲۲۳)

"... پس ما هم (بدین غرض) چون زید از آن زن کام دل گرفت (و طلاقش داد) او را به نکاح او در آوریم تا بعد از این مومنان در نکاح زنان پسر خوانده خود که از آنها کامیاب شده اند (و طلاق دادند) برخویش خرج و گناهی نهندارند." (سوره الاحزاب آیه ۳۷)

"پاغهای بهشت ابد که در هایش به روی آنها باز است (آیه ۵۱) در آنجا بر تختها تکیه زده اند و

* رجوع کنید به مارکس و انگلس - مانیفست حزب

شراب و میوه های بسیار می طلبند (آیه ۵۲) و در خدمت آنان حوریان جوان شوهر دوست و با عفت اند." (سوره ص آیه ۵۰ تا ۵۲)

"و در طرف نه آبهای زلال (آیه ۳۲) و میوه های بسیار (آیه ۳۳) که هیچ وقت منقطع نشود و هیچ کس بهشتیان را از آن میوه ها منع نکند (آیه ۳۲) و فرشهای پربها (یا فرش و زنان زیبا) (آیه ۳۵) که آنها را ما (در کمال حسن) بیافریده ایم (آیه ۳۶) و همیشه آنان را باکره گردانیده ایم (آیه ۳۷) و شوهر دوست." (سوره الواقعة آیه ۳۱ تا ۳۷)

اینها بخشی از ایده هایی است که در قرآن در مورد زن بیان شده است. همانطور که دیده میشود برخلاف تبلیغات دروغین رژیم و اعوان و انصارش در کتاب آسماتی اسلام نیز همانطور که در کتب مذهبی ادیان دیگر، زن از شخصیت واقعی و اتسانی برخوردار نیست و هماتاً موجودی به حساب می آید که باید تابع مرد و مطیع و فرماتبردار وی باشد. قصه آفرینش نیز به توبه خود این موضوع را بیان و تقویت مینماید: "خدا ابتدا آدم (مرد) را از نوع جنس و صورت خود آفرید و سپس از دنده کج آدم، حوا (زن) خلق شد. بنابراین جای تعجب نیست که مرد دارای مقامی بالا بوده و مورد تکریم است و زن موجودی است که "راستی پذیر" نیست. (چون از دنده کج خلق شده) حوا (زن) در ضمن موجودی است وسوسه کار و فتنه برانگیز. اوست که آدم را به خوردن سیب بهشتی وسوسه کرد و باعث رانده شدن او و خود از بهشت گردید. از این روست که بزرگان دین که البته خود یا از طبقات استثمارگر بوده اند، یا طفیلی و جیره خوار آنان، همواره به مردها توصیه کرده اند که به حرفهای زنان گوش ندهند و با آنها به مشورت ننشینند چرا که ممکن است مورد وسوسه های شیطانی آنها قرار گیرند و رستگاری خود را از دست بدهند..... در قرآن آمده است: "(ای رسول ما) بگو من پناه میجویم به خدای فروزنده صبح روشن (آیه ۴) از شر مخلوقات (شریر و بداندیش) (آیه ۳) و از شر شب تاریک چون درآید (آیه ۴) و از شر زنان که دمندهگان افسونند در کوهها (آیه ۵) و از شر حسود و بدخواه چون آتش رشک و حسد برافروزد." (سوره الفلق آیه ۱ تا ۵)

جمع بندی و نتیجه گیری:

در این بخش دو مطلب را باید قایل توجه قرار دهیم. اول باید ببینیم (هرچند به صورت کاملاً فشرده و کلی) تأثیر و عملکرد ایده های فوق الذکر در زندگی اجتماعی مردم چگونه بوده است. در این زمینه این واقعیت را مورد توجه قرار می‌دهیم که طبقات استثمارگر همواره از مذهب در جهت تسهیل استثمار طبقات زیر دست استفاده کرده و میکنند. از این رو مبلغین اسلام در جامعه ما همواره از طرف دولت‌ها و حکام وقت مورد تشویق و حمایت قرار داشته‌اند. در ضمن تعالیم قرآن در هر برهه بنابه مقتضیات آن دوره بازسازی و منطبق بر منافع و خواست طبقات استثمارگر مورد تعلیم و تبلیغ در میان توده‌ها قرار گرفته‌اند. مسلم است که در مقابل چنین هجوم ایدئولوژیکی، توده‌ها نمیتوانند و نمیتوانسته‌اند از رسوخ آن ایده‌ها مصون بمانند.

نتیجه این واقعیت آن است که بسیاری از تعالیم قرآن در مورد زن چه در همان صورت خشن و آشکار خودشان و چه تعدیل یافته و آمیخته با فرهنگ و نظرگاههای طبقات مختلف به صورت ایده‌های حاکم بر ذهن مردم درآمده و به جزیی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ و زندگی توده‌ها تبدیل شده است. چنان ایده‌هایی حتی در غیرمذهبی ترین خانواده‌های ما نیز رسوخ داشته و دارد و بطور کلی فرهنگی که از آن به عنوان فرهنگ مردسالاری یاد میکنیم در بسیاری از جنبه‌های خود در میان اکثریت قریب به اتفاق خانواده‌های ایرانی کاملاً طبیعی و عادی جلوه میکند. حتی اگر بسیاری از آنها غیر مذهبی و یا ضد مذهب هم باشند. این خود نشان میدهد که ابعاد فرهنگ مردسالاری به اشکال مختلف عملکردهای آن هنوز در جامعه ما شناخته نشده‌اند. واقعیت این است که ایده‌های ارتجاعی اشاعه یافته از طرف طبقات استثمارگر در جریان زندگی دوباره تولید و مجدداً و بطور مکرر بازتولید میشوند. از این روست که باید بدانیم که ایده‌های اسلامی در رابطه با زن صرفاً در لابلای صفحات قرآن نغذوده‌اند و مساله صرفاً این نیست که بدانیم تعالیم قرآن در رابطه با زن چه بوده است. مساله اصلی و اساسی آن است که چنان ایده‌هایی امروز به صورت فرهنگ، اعتقادات، نظر و غیره هم‌طور که گفته شد در درون خانواده‌ها در ذهن و عملکردهای آحاد جامعه ما ریشه دوانده و از طرف طبقات تحت ستم نیز ناآگاهانه بازتولید

میشوند. اینجاست که معلوم میشود مساله مقابله با تبلیغات رژیم جمهوری اسلامی و برخورد به نظرات منحط و فریبکارانه مزدورانی امثال یحیی نوری نباید به صرف افشای گفته‌های آنان محدود شود. بلکه در تداوم این کار باید فرهنگ و ایده‌های مردسالارانه در همه اشکال بروز خود مورد برخورد و افشاگری قرار گیرند. اتفاقاً در این زمینه به مبارزه‌ای مداوم پیگیرانه و سرسختانه‌ای احتیاج است.

یقیناً نفرت و انزجار از ستم و ستمگری، بالادستی و زیردستی و عشق به دنیای آزاد انسانهای برابر و رها از قید و بندهای ارتجاعی، انگیزه بزرگی است که مردان و زنان آزاده و مبارز را به چنین مبارزه‌ای فرا میخواند.

مطلب دوم مربوط به نتیجه‌گیری است که کسانی، از نقل آیه‌های قرآنی یا تفسیرات و توضیحات این و یا آن فقیه اسلامی به آن میرسند. اینان به سادگی تصور میکنند که با افشای آن آیه‌ها و متون توانسته‌اند علت عملکردهای ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی را در جامعه ما برملا ساخته و ماهیت آن رژیم را نشان دهند. در نظر آنها جای شکی نیست که سرمداران کثیف جمهوری اسلامی بدان دلیل آنهمه محدودیت و فشار به زنان تحمیل مینمایند که صرفاً میخواهند قوانین الهی و متن قرآن را در ایران پیاده کنند و علت این امر هم زیادی مسلمان بودن آنها و اعتقاد سرسختانه‌شان به اسلام قلمداد میشود. اینجاست که تبلیغات درست آنان بر علیه قرآن و دیگر متون مذهبی به یک نتیجه غیر علمی و انحرافی منجر میشود که اتفاقاً علیرغم خواست آنان نه فقط چهره واقعی رژیم جمهوری اسلامی را برملا نمیسازد بلکه بواقع در خدمت لاپوشانی ماهیت آن رژیم قرار میگیرد. دلیل پیش آمدن چنین وضعی این است که آنها در پشت چنان ایده‌های ارتجاعی در مورد زن، نه در بدو پیدایش آنها و نه امروز که به عنوان ایدئولوژی اسلامی مورد استفاده رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد طبقه یا طبقاتی را نمی‌بینند. گویی آن آیه‌ها برآستی از آسمان نازل شده‌اند. به جای آنکه در شرایط تاریخی معینی از دل طبقه استثمارگری در جهت تأمین منافع مشخصی بیرون آمده باشند. به گونه‌ای به آن آیه‌ها برخورد میشود که نه نشانی از تاریخ و نه داغ طبقه‌ای بر پیشانی آنها دیده میشود و امروز نیز برخورد به صورتی است که

گویا در پشت اسلام پناهی‌ها و اسلام خواهی‌های سرمداران جمهوری اسلامی طبقه و منافع طبقاتی معینی قرار ندارد، بلکه آنها صرفاً و بدون اینکه توجهی و کاری به امور دنیوی داشته باشند (آیا کسی هست که چنین دروغی را باور کند!!) به آخرت و آن دنیا می‌اندیشند و جز بجا آوردن خواست خدا و عمل به تدابیر و سفارشات رسول خدا فکر و اندیشه دیگری ندارند!!؟ صدالبته که این تلقی از عملکردهای رژیم جمهوری اسلامی با واقعیت انطباق نداشته و نایبجاست.

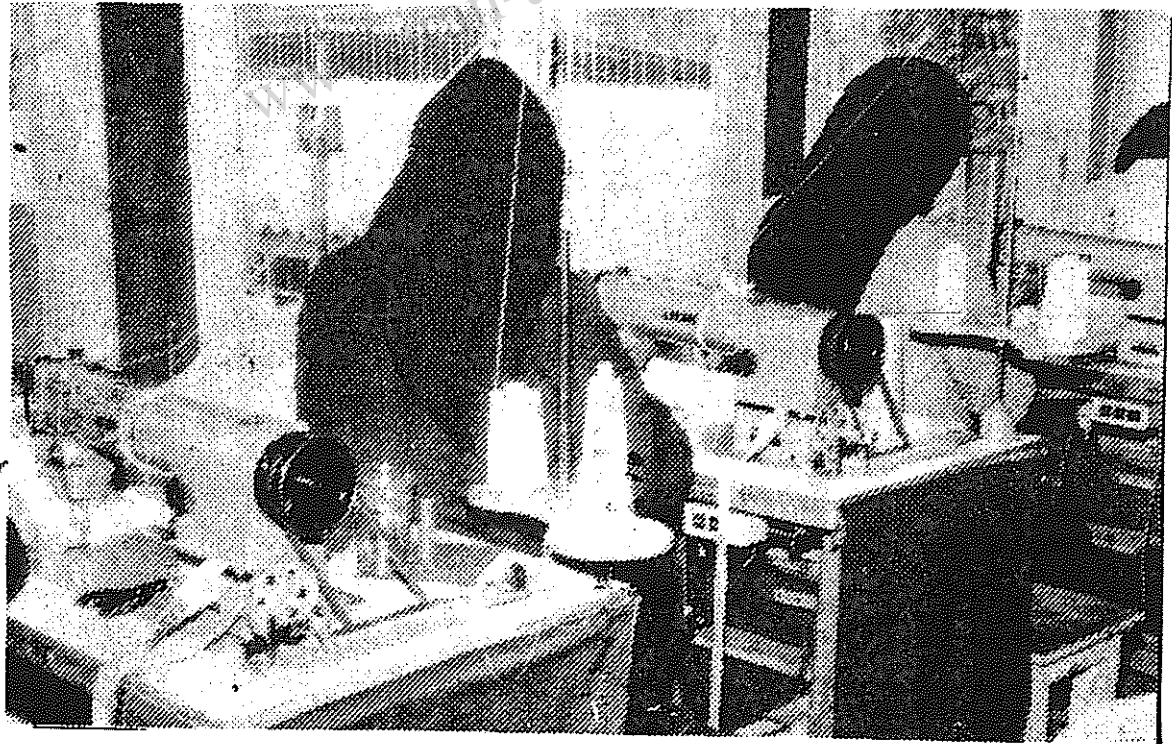
این درست است که اسلام امروز ایدئولوژی رسمی حکومت را تشکیل میدهد و سرمداران مرتجع جمهوری اسلامی (چه آخوند و چه غیر آخوندش، چه بیسواد و چه عنصر تحصیل کرده‌ان) در توضیح هر عملکرد ضدانقلابی و کثیف رژیم، آیه‌های قرآنی و تفسیرات و رساله‌های فقهای اسلام را به گواه میگیرند. ولی کسی که به تاریخ‌شناسی و مسلح به دید علمی از تاریخ است این را میداند که هر دولتی ارگان تأمین سیادت یک طبقه بر طبقات دیگر است و در این راه یعنی برای تأمین منافع طبقه مسلط همواره ایدئولوژی معینی را به خدمت میگیرد تا با آن بتواند اعمال و کردار خود را که تماماً به نفع یک طبقه و بر علیه طبقات دیگر است پیش برده و توجیه نماید. بنابراین در رابطه با توسل جمهوری اسلامی به ایدئولوژی مذهبی این سوال درست مطرح است که جمهوری اسلامی این ایدئولوژی را در خدمت تأمین منافع کدام طبقه قرار داده است؟ با طرح سوال به این ترتیب و کوشش در یافتن پاسخ بدان اولین دروغ بزرگ سرمداران رژیم که گویا اسلام خواهی‌شان صرفاً بر اساس اعتقاداتشان میباشد، برملا میگردد. ثانیاً با یافتن پاسخ درست به این سوال که نشان خواهد داد بورژوازی وابسته به امپریالیسم پایگاه طبقاتی جمهوری اسلامی را تشکیل میدهد آشکار میگردد که جمهوری اسلامی در خدمت به منافع امپریالیستها و بورژوازی وابسته ایدئولوژی مذهبی را به خدمت گرفته است و سرکوب زنان یا تکیه به آن ایدئولوژی نیز در خدمت حفظ نظام سرمایه‌داری وابسته ایران قرار دارد. در این رابطه لازم است توجه خود را به بحران شدیدی که سیستم سرمایه‌داری جهانی امروز با آن روبروست معطوف داریم. از جمله پیامدهای این بحران گسترش شدید بیکاری است. سرمایه‌داری حاکم در ایران نیز بمثابه جزیی از

آماج اصلی حملات زنان مبارز ایران قرار گیرد. در این راه مسلماً نیاز به یک مبارزه وسیع و همه جانبه است. مبارزه ای که باید در حوزه های مختلف اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جاری و پیگیری شود.

در خاتمه لازم است تاکید شود که برخلاف تبلیغات دروغین مزدوران ریزو درشت جمهوری اسلامی، اسلام هرگز مدافع زن و مقام و شخصیت انسانی وی نبوده است و افاضاتی از این قبیل که اسلام در ۱۴ قرن پیش، حقوق عظیمی برای زن مقرر داشته و شخصیت والایی برای او قائل بوده است نه با قرآن مطابقت دارد و نه این اتهام دروغ (۱) به آن ایدئولوژی اسلامی می چسبد که جمهوری اسلامی امروز آن را وسیله توجیه اعمال ننگین خود بر علیه زنان در جهت حفظ نظام امپریالیستی حاکم بر ایران قرار داده است.

صدای حق طلبانه و مساوات خواهی آنها، تلاش نموده است ارتجاعی ترین سنتهای به جای مانده از اعصار عقب مانده تاریخی را به مثابه سنتهای مذهبی به رسم و رسوم حاکم بر جامعه کنونی ما تبدیل نماید. اینها همه در خدمت حفظ نظام سرمایه داری در ایران قرار دارد. بدین ترتیب کاملاً روشن است که زنان تحت رژیم جمهوری اسلامی قریانی مطامع کاملاً عینی و زمینی (نه آسمانی) مثنوی سرمایه دار داخلی و خارجی گشته و جمهوری اسلامی در جهت پیشبرد امیال سودجویانه آنهاست که سرکوب زنان را در دستور کار خود قرار داده است. در حقیقت اسلام در دست جمهوری اسلامی یک سلاح ایدئولوژیکی است که با آن اعمال بینهایت ضدانقلابی خود در حق زنان را توجیه مینماید. بر مبنای چنین واقعیتی است که در مبارزه بر علیه رژیم جمهوری اسلامی در جهت آزادی و رهایی زنان، این نظام امپریالیستی حاکم بر جامعه است که باید

سیستم سرمایه داری جهانی نه تنها از وقوع چنین بلای اجتماعی برکنار نیست بلکه به دلیل سرشکن شدن بار بحرانی کشورهای متروپل به روی آن، پیامدهای آن را با شدت بیشتری متحمل شده است. یکی از راههای مقابله با بیکاری که حتی در کشورهای رشد یافته سرمایه داری نیز حکام وقت بدان متوسل میشوند، ممانعت از اشتغال زنان و بیکار سازی آنهاست. در ایران، رژیم جمهوری اسلامی بدون هیچ درنگی کوشیده و میکوشد ضایعه بیکاری وسیع نیروی کار را با اخراج زنان از کار و ایجاد تنگناهای مختلف بر سر راه اشتغال آنها و بطور کلی با کوشش در وادار کردن آنها به نشستن در خانه جبران نماید. ایدئولوژی که جمهوری اسلامی برای توضیح و توجیه این عملکرد خود بکار میبرد همانا اسلام است. ایدئولوژی که با آن قید و بندهای فئودالی بر دست و پای زنان را سفت تر نموده و در جهت خفه کردن هرگونه



در چهارچوب نظام سرمایه داری، محیط کارخانه بخودی خود زجر آور است. در جمهوری اسلامی این محیط برای زنان کارگر که مجبور به رعایت مقررات و قواعد تحمیلی رژیم همچون حجاب اجباری هستند، هرچه بیشتر طاقت فرسا و زجر آور شده است.

سن ازدواج در جمهوری اسلامی

شود با او نزدیکی و دخول کند، چنانکه او را افضاء^(*) نماید بهتر است که او را طلاق دهد^(*) (توضیح المسائل خمینی)

* در فرهنگ فارسی عمید - تالیف حسن عمید - کلمه افضاء به این صورت معنی شده: در اصطلاح فقه: جماع کردن با زن که مخرج بول و غایظ او یکی شود. بواقع یعنی مجرای تناسلی و ادرار و مقعد طفل در اثر نزدیکی جنسی پاره شود. خمینی توصیه میکند در این صورت (چون دیگر شیئی بی مصرفی شده) بهتر است طلاق داده شود.

خودشان تعیین کرده اند) را نادیده گرفته و جهت تسهیل امر ازدواج کودکان خردسال، در ذیل ماده ۱۰۴۱ قانون مزبور میگویند:

"عقد نکاح قبل از سن بلوغ با اجازه ولی است". به این ترتیب حتی دختران کمتر از ۸ سال و ده ماه نیز در صورت تشخیص "ولی" خود قانوناً میتوانند به عقد در آیند. مفهوم واقعی چنین وحشیگری ای را باید در جریان زندگی قربانیان آن دنبال نمود تا فهمید که این قوانین توجیه گر چه مناسبات ظالمانه و ارتجاعی میباشد.

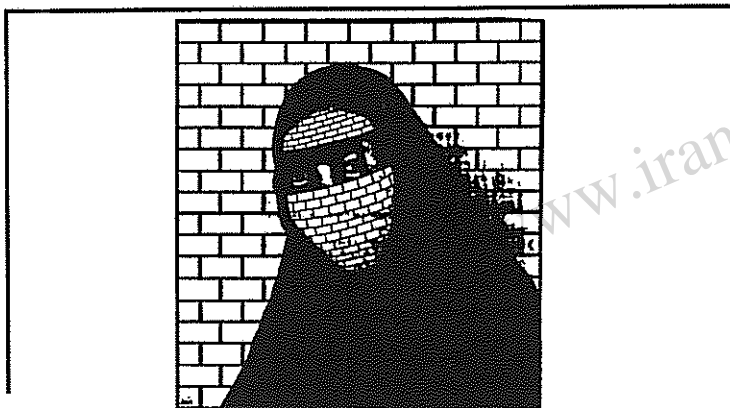
"اگر کسی دختر نابالغی را عقد کند و پیش از آنکه ۹ سال دختر تمام

است." (میدانیم که ۹ سال قمری معادل ۸ سال و ده ماه شمسی میباشد) بی گمان در زندگی واقعی دختر ۸ ساله کودک معصومی است که هنوز به سرپرستی والدین خویش نیازمند است. اما قانون گذاران جمهوری اسلامی این دختر ۸ ساله را زن بالغی در نظر میگیرند که آماده است به عقد درآمده و به مثابه ماشین جوجه کشی به کار گرفته شود.

البته وقاحت قانون گذاران جمهوری اسلامی به همین جا ختم نمیشود و آنها در این زمینه تا آنجا پیش رفته اند که حتی شرط "سن بلوغ" برای ازدواج (یعنی در همان حدی هم که

سلطه جمهوری اسلامی را از هر زاویه ای که مورد بررسی قرار دهید چهره کریه ارتجاع را در آن به عینه خواهید دید و بدون شک یکی از جنبه های دهشتناک این سلطه همانا قوانین زن ستیز آن میباشد. قانون ازدواج را در نظر بگیرید. سن ازدواج در رژیم گذشته ۱۸ سال بود که بدنبال استقرار جمهوری اسلامی به ۱۳ سال تقلیل یافت و سپس در قانون مدنی رسماً ۹ سال قمری تعیین شد.

بر اساس تبصره یک ماده ۱۳۱۰ قانون مدنی مصوب ۱۳۷۰، سن بلوغ در پسر ۱۵ سال تمام قمری و در دختر ۹ سال تمام قمری



تهران - در مراسمی در یکی از مدارس تهران، معلمان دختران ۹ ساله را برای مراسم تکلیف آماده می سازند.

طرح بازنشستگی پیش از موعد:

فقر بیشتر برای زنان کارگر

چندی پیش طرح بازنشستگی پیش از موعد زنان کارگر به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و به دنبال آن سازمان تامین اجتماعی با صدور بخشنامه ای اجرای آنرا آغاز نمود. براساس این قانون، زنان کارگری که ۳۵ سال سابقه کار داشته باشند میتوانند بدون شرط سنی خود را بازنشسته نمایند و در غیر این صورت زنانی که ۳۰ سال سابقه کار و ۴۵ سال سن یا ۱۰ سال سابقه کار و ۵۵ سال سن دارند میتوانند درخواست بازنشستگی کنند.

در توضیح چگونگی اجرای این قانون یکی از مسئولین سازمان تامین اجتماعی اعلام نمود که "در صورتیکه مستمری زنان کارگری که تقاضای بازنشستگی کرده اند کمتر از حداقل دستمزد باشد سازمان تامین اجتماعی این میزان را افزایش داده و به حداقل دستمزد خواهد رساند"

برای درک آن شرایط دهشتناکی که رژیم ضدکارگری جمهوری اسلامی برای زنان کارگر ایجاد نموده تنها کافی است قانون مزبور را براساس توضیح فوق الذکر مورد بررسی قرار دهیم تا روشن شود که مستمری بازنشستگی زنان کارگری که ۳۵ سال در محیط کارخانه جان کنده اند از حداقل دستمزد نیز کمتر بوده و تازه سازمان تامین اجتماعی قصد دارد که این مستمری را به سطح حداقل دستمزد برساند. آنهم در شرایطی که حداقل دستمزد ماهانه چیزی حدود ۲۱ هزار تومان میباشد و به ادعای مسئولین شوراهای اسلامی دست ساز خود جمهوری اسلامی "خط بقاء ۴۵ هزار تومان و خط فقر ۸۰ هزار تومان" میباشد. به این ترتیب زنان زحمتکشی که ۳۰ تا ۳۵ سال روزانه رنج کشیده اند عملاً در زیر "خط بقاء" رها خواهند شد و تبلیغات جمهوری اسلامی بیشرمانه این فاجعه را گسترش حقوق اجتماعی و مدنی زنان جلوه میدهد.

* شجاعی دبیرکلون شوراهای اسلامی کار استان کرمان

نوشته زیر متن کامل سخنرانی "سون ولتر Sven Wolter" نماینده "حزب کمونیستی مارکسیست-لنینیستها (انقلابیون)" در انتخابات محلی آتی شهر استکهلم می‌باشد که در مراسمی که حزب نامبرده به مناسبت روز کارگر، اول ماه مه ۱۹۹۸، در این شهر برگزار نمود، ایراد شده است. در این سخنرانی "سون ولتر" با استفاده از توان نمایشی بسیار خود و با درهم آمیختن متون کلاسیک مارکسیستی و نوشته‌هایی از برتولت برشت و انطباق آنها با اوضاع جاری جهانی و بخصوص سوئد به دفاع از مارکسیسم و کمونیسم و حقایقت آن می‌پردازد. این سخنرانی توسط نادر ثانی به فارسی ترجمه شده که به این وسیله در اختیار خوانندگان "پیام فدایی" قرار می‌گیرد.

ما کمونیست هستیم!

بدانگونه که بیان درمی‌آید که در سریالهای روزمره تلویزیونی مانند "دروغهای سفید"، "دنیاهایی جدا از هم" و "دوستان و دشمنان" به تصویر درآورده میشود.

من واقعا فکر نمیکنم که این یک تصادف است که به این "تریاک برای توده‌های" نوین محتوایی داده شده است (منظور تلویزیون، وسایل ارتباطات جمعی و بخصوص نام سه سریال تلویزیونی نامبرده شده در بالا که از جمله سریالهای کانالهای تلویزیونی سوئد میباشند) توضیح از مترجم است که میتوان آن را در رابطه با مبارزه و تضادهای جامعه گذارد، مبارزه و تضادی که به آن راه‌حلهایی ساده و بدون اذیت و آزار، در این بهترین دنیا در میان تمامی دنیاها، دنیای تلویزیون، داده میشود.

میتوانیم کاملا مطمئن باشیم که نبرد آگاهانه برای خلع سلاح روحی توده‌ها در تمامی جبهه‌ها، نه تنها در کشور ما بلکه در تمامی نقاط گیتی در جریان می‌باشد. این امر که بتوان با استفاده از تمامی امکانات اتساتها را در بندهای رویاهای سرخ و سفید خود در مورد عشق و پول اسیر نمود، برای سرمایه‌داری جهانی از اهمیت حیاتی برخوردار است. چرا که بدینگونه آنها تا حد ممکن کمتر کشتار جاری حقوق و ارزش انسانی را درک خواهند نمود.

تمامی امکانات، که با گذشت زمان هرچه گسترده‌تر میگردند، به کار گرفته میشود که اتساتها و بخصوص جوانان را در بند رویاهایی مانند هیجانهای زودگذر، پول، عضلات و رانهای خوش فرم، نقطه هیجان جنسی ساده ماساژ و..... اسیر کرد. "پرسش: بچه جان می‌خواهی زمانی که بزرگ

سیستم کامل شده است..... زنده باد بازار..... زنده باد جهانی شدن سرمایه، باتک جهانی، دیوار اروپا، پنتاگون، پول و بازار سهام..... زنده باد تجارت....."

اما:
"تاعدالتی امروز با قدمهای مصمم رو به پیش میرود.

ظالمین خود را برای دوران قدرتی ده هزار ساله آماده میکنند.

قهر ضدانقلابی تضمین میکند: اوضاع همینگونه که هست باقی خواهد ماند.

هیج صدایی جز صدای قدرتمندان به گوش نخواهد رسید،

و در میداتها چپاولگران فریاد میزنند: نخست اکنون ما آغاز خواهیم کرد!

اما در میان ستمدیدگان دیگر اکنون بسیاری میگویند: آنچه ما می‌خواهیم هرگز به وقوع نخواهد پیوست.

اما آن کس که زنده است اجازه ندارد بگوید: هرگز!

ظلم، استثمار، چپاول، قدرتمندان، طبقه، مبارزه طبقاتی، طبقه کارگر، طبقه سرمایه‌دار، سرمایه‌داری، سوسیالیسم، کمونیسم، همبستگی، لنین، مارکس..... آری، من واژه‌های "زشت" بسیاری

بلد هستم. واژه‌هایی که اگر از آنها در خلال گفتگوی اجتماعی استفاده بکنی تلاش خواهند کرد

تا ساکت کنند، آری اوضاع امروز به این منوال است: ماشین دروغ پردازای جامعه سرمایه‌داری، مطبوعات، وسایل ارتباطات جمعی، بازاریابی،

اثرگذاری و از این قبیل تقریبا موفق شده‌اند که به بیان مستقیم و بی‌پرده شرایط پدیده‌ها

ممنوعیتی مشروع بیخشند. آن شرایط و "واقعیتها" که بیان آن مشروعیتی آزاد دارد،

"تاریخ کلیه جوامعی که تا کنون وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است..... ستمگر و ستمکش با یکدیگر در تضاد دائمی بوده و به مبارزه ای بلاانقطاع..... دست زده‌اند."

کارل مارکس و فردریش انگلس کتاب "مانیفست حزب کمونیست" خود را که برای نخستین بار ۱۵۰ سال پیش انتشار یافت بدینگونه آغاز میکنند. پرسش مهم این است که آیا نوشته‌های این کتاب، امروز در سال ۱۹۹۸ به همان اندازه که در سال ۱۸۴۸ از درستی برخوردار بودند، از صحت و درستی برخوردار می‌باشد؟ آیا هنوز تاریخ را مبارزه طبقاتی به پیش می‌برد و یا اینکه ما، هماغوی که این روزها اینجا و آنجا به کرات گفته میشود، نظاره گر پایان این تاریخ بوده ایم؟ آیا این تاریخ در همین روزها، در همین ماهها و روزهای پایانی قرن بیستم به پایان خود رسیده است؟

آقایان و خانمهای قدرتمند بسیار مایلند که ما به چنین امری باور بیاریم. اگر به صداهایی که از بالا به گوش میرسد به دقت گوش فرادهم میبینیم که اینان بدون در نظر گرفتن اینکه در اتاق کدام هیات مدیره فلان کارخانه و یا دفتر حزبی کدام حزب سوسیال لیبرال نشسته‌اند با یک زبان سخن میگویند.

"در کلیت خود باید این برای ما..... و از اینرو برای همه..... اینگونه..... البته کمی بهتر باشد.

اما در مجموع اکنون دارای سیستمی هستیم که کار میکند..... و زمانی که کاری جایی خراب شود خود را..... به شکلی باور نکردنی..... درست

میکند. بازار..... بدون پرو و برگرد..... مانند یک رهبر و یا قیصر که در زمانهای گذشته به آن

اطلاق میشد..... منقد و مترمم اتوماتیک خود می‌باشد..... همه چیز درست خواهد شد..... دیگر

شوی، چه بشوی؟ پاسخ: چه پرسش ساده ای! بدیهی است. آدمی مشهور!

آنان که قدرتمند هستند، در طلب آن میباشند که ما ساده لوح، و ساده یاور باشیم!

پدر کوچک اقتصاد لیبرال نوین در سوئد، خیاتگری که آغازگر پایان بخشیدن به سیستم مقرراتی موجود در سوئد بود، "شل اولوف فلد (KKR;- P;PG GR;FY" وزیر سابق اقتصاد سوئد در کابینه سوسیال دمکراتها که آغازگر در هم ریختن پایه های نظام اجتماعی ای بود که حداقل رفاه اجتماعی و حقوق انسانی برای مردم سوئد را تضمین میکرد. (توضیح از مترجم) و اکنون دیگر از جمله از طریق خدمت به فروشندگان نوشیدنیهای الکلی امرار معاش میکند، خواهان مجاز کردن آگهی تجارتي برای نوشابه های الکلی و بازگذاشتن مغازه های فروش این نوشابه ها در تعطیلات است. برای وی مهم نیست که بهایی که برای برآوردن چنین خواسته هایی باید پرداخت شود، جان انسانها و زجری که به آنها تحمیل خواهد شد، تا چه میزان میباشد.

سوسیال دمکراتها به صف آنان که خواستار مجاز کردن کار کارزینوها در سوئد هستند، پیوسته اند و درست از اینرو زمانیکه در معرض پرسشهایی دقیق و موشکافانه در این مورد قرار میگیرند بیشترمانه دروغ میگویند. به ما میگویند: "فکر نمیکند که با پولی که از این طریق به دست می آید میتوان چه کارهای خوبی را به انجام رساند" انگار نمی دانند که نخستین قربانیان تب قمار افراد کم بضاعت و بازنشستگان هستند انگار که نمیدانند مقامات عالیرتبه، روسای ادارات، روسای دواير شهرداری، مقامات وابسته به دولت، افراد خانواده های اشراف مانند "والن بری WAHLENBERG" و "استن بک STENBECK" ها، آری تمامی این غارتگران که زیر آفتاب آرمیده اند و هوای یکدیگر را دارند، هرگز حتی به مخیله خود نمی آورند که پای در یک کازینو بنهند. این بیشترمان به اندازه کافی پول در جیبهای خود دارند. البته نه پولی که برده باشند، دزدیده اند! آری پول دزدی!

عصبانیت سرپای من را فرا میگیرد، چرا که فکر برپایی کازینو مثال خوبی برای نشان دادن شیوه

اندیشه آزمندانه ای است که طبقه قدرتمند امروز را فراگرفته است. طمع ورزی در میان بهره کشان امری بدیهی و قدیمی است. مسلم است و درست از این رو مبارزه با آن از جاتی آسان میباشد. اما اغلب کشف آزمندی نفوذی سوسیال دمکراتها که در سالهای اخیر هرچه بیشتر و عریضتر شده است، کمی دشوارتر میباشد. آزمندی اینان لباسی پرزرق و برق به تن کرده و به خود عطر ترقی خواهی میزند. اما کسی که از یک حس شامه عادی برخوردار باشد میتواند بوی زننده آتار، بوی سرمایه داری را، از راهی دور تشخیص دهد. "رودلف میندر RUDOLF MEINDER" (سوسیال دمکراتی که پیشنهاد انتقال قدم به قدم مالکیت بر وسایل تولیدی از بخش خصوصی به کارگران کارخانه ها را به میان آورده بود. توضیح از مترجم) از خجالتی که در مورد دوستان حزبی خود میکشد سرخ شده و "ارنست ویک فورس ERNST WINFORS"، وزیر اقتصاد (سوسیال دمکراتها در سالهای دهه ۱۹۳۰ - توضیح از مترجم) پیشین، این فرد مارکسیست بدون شک در قبر خود این رو و آن رو میشود.

زمانی که سخنان احمقانه و بسیار روشن "پتر والسن بری PETER WALLENBERG" (میلیاردر و سرمایه دار معروف سوئدی - توضیح از مترجم) در مورد پایان بخشیدن به کار صندوق بیکاری را میشنوم کمی تعجب میکنیم. اما در واقع سیاست سوسیال دمکراسی از چه چهره ای برخوردار است؟

سوسیال دمکراتها کمک هزینه دوران بیکاری را تا آن حد کاهش داده اند که بتوان بیکاری را از نقطه نظر اقتصاد ملی پابرجا نگهداشت! آری سخنان اینان را زمانیکه اظهار میدارند که با تمامی امکان بر علیه بیکاری مبارزه میکنند، باور نکیند. این سخن دروغی بیش نیست و دروغی نیست که از روی تنبلی به بیان درآمده باشد. دروغی است که از روی ضرورت بر زبان جاری شده است.

همه، همانطور که "یوهان ارنسبری JOHAN EHRENBERG" (یکی از منقدان مشهور و سوسیالیست امروز سوئد - توضیح از مترجم) چندی پیش در مقاله ای در روزنامه "آفتون بلادت AFTONBLADET" (پرتریراژ ترین

روزنامه سوئد) نوشته بود، میدانند که بیکاری از آنرو که هزینه استخدام یک فرد در بخش دولتی بالاتر از هزینه بیکار نگهداشتن همان فرد نمیشد، غیر ضروری است. و تازه قابل توجه است که در این مقاله "ارنبری" تنها به بخش مالی مساله توجه کرده و هزینه های تحمیلی انسانی و روحی افرادی را که بیکار نگهداشته میشوند در نظر نگرفته است!

اما در عوض به جای سیستم بهداشتی ما که به هر حال زمانی به شکلی نسبی خوب کار میکرد، سیستمی به کار انداخته شده است که در آن سرمایه دار مجاز است که در مورد سلامت انسانها بهره کشی کرده و جیب خود را با بهره گیری از ضعف انسانها پر سازد. بعنوان نمونه در شهر "گوتنبرگ" شرکتی به نام "پارتنا دیر PARTENA DARE" وجود دارد. این شرکت بخشهایی از موسسات درمانی را، با هدف کسب سود، سوئی که باید از جانب بیماران و کارمندان شاغل در این بخشها، حاصل شود، خریداری کرده است. و درست از این رو در این بخشها برای مثال تعداد پوشکهایی را که میتوان در خلال روز در اختیار بیمار نهاد محدود کرده و به سه یا چهار پوشک کاهش داده اند. امری که باعث شده است بیمارانی که نمیتوانند جلوی آبریزش خود را بگیرند، اگر کارکنان با اتصافی در نزدیکی نباشند که از کسی که پوشکی اضافه دارد پوشکی گرفته و چیز دیگری به او بدهد و یا خیلی ساده تر پوشکی از سهمیه کس دیگری بزدرد، در بسیاری از مواقع خیس باشند. آری میهن ما که روزی با نام "خانه ملت" شناخته میشد، به چنین روزی در آورده شده است.

حقیقت آن است که رهبران کنونی سوئد وفاداری به خواسته های پی بر و برگرد بازار ادا کرده اند. و بازار حائش خراب است و با کوچکترین فکری به طبقه کارگری که با نیروی از میان رفتن بیکاری بتواند خواسته های خود را مطرح نموده و برای تحقق آنها مبارزه کند، مبتلا به سردرد، اسهال، دل پیچه، ضربان شدید قلب، ریزش مو، ضعف چشم، کمی قوت جنسی، نفس گرفتگی و هذیان خواهد شد. خواسته هایی که بدیهتها تنها در مورد نان و عدل اجتماعی و اقتصادی نبوده و به حیظه قدرت اجتماعی و رهبری رشد اجتماعی نیز کشیده خواهد شد. آری، حکمروایان از چنین خواسته هایی به مانند

طاعون و وبا وحشت دارند. حکمروایان خواستار آنند که توده‌ها آرام و خاموش برجای خود بنشینند و نظم موجود را برهم نزنند.

امروز در کشور ما بسیار در مورد طرح بالا بردن سطح دانش (طرحی از دولت سوسیال دمکراسی حاکم بر سوئد که به موجب آن به بیکاران اجازه داده میشود که به کلاسهای گوناگون رفته، سطح دانش کلاسیک خود را بالا ببرند و همزمان از صندوق بیکاری کمک هزینه امرار معاش دریافت نمایند- توضیح از مترجم) گفته میشود. بدیهی است که به توده‌ها امکان داده میشود که بیش از آنچه که در گذشته میدانستند، بیاموزند. اما مهم این است که پس از اینکه دوره‌ها و کلاسها به پایان برسند از این دانش تازه به دست آمده، اگر که بازار هنوز به لشکر انبوه بیکارها که بتواند با آن آنگونه که خود بخواهد رفتار نماید نیاز داشته باشد، چگونه استفاده خواهد شد!

و گذشته از این، در این زمینه امر دیگری است که عجیب به نظر می‌آید: منظور از دانش در اینجا چیست؟ این کدام توانایی است که مسورد نظر خواست قدرتمندان است؟ من احساس ناخوشایندی دارم که به من میگوید این علاقه خلق الساعه و از بالا دیکته شده به سطح دانش توده‌ها در خودی خود نشات‌دهنده ناپیایی کامل در مورد آنچه که "توده در واقع میتواند" میباشد. یا شاید واقعیت از این هم بدتر باشد: مساله برسر ناپیایی آگاهانه‌ای در مورد توان عظیمی است که صدها هزار فردی که از کارهای خود بیرون انداخته شده‌اند، دارای آن میباشند. تخریب بسیار عظیمی از دانش و توان بشری در جریان است. ما خواستار بالا بردن سطح دانش کلاسیک هستیم. اما چرا باید خیل عظیمی نخست تحقیر شده و غرور کاری خود را پایمال شده ببینند؟ چرا؟

تمامی این امر بر سر مبارزه طبقاتی است! آری، این سخن باید بارها و بارها گفته شود: مبارزه طبقاتی!

استفاده از تمامی وسایل برای کسانی که صاحب قدرت هستند، زمانی که بحث برسر تداوم بخشیدن به قدرت است، مجاز میباشد. قدرتمندان از استفاده از تمامی اشکال پرده‌های غبار و ایده‌های احمقانه‌زمانیکه بتوان تصور کرد چنین استفاده‌ای به ایجاد عدم اطمینان و عدم

یکپارچگی میان توده‌ها منجر میگردد، با رضایت استقبال مینمایند.

چندی پیش روزنامه "داگنز نی هتر DAGENS NYHETER" (پرتیراژترین روزنامه صبح سوئد- توضیح از مترجم)، که مطالب ارسالی افراد فهمیده و افکار رادیکال را به فرستنده باز میگردد، مقاله‌ای از پسرک چهل ساله‌ای که گونه‌هایش از هیجان گل انداخته بود- باور کنید که رنگ سرخ گل گونه‌های وی با وجود اینکه عکسی سیاه و سفید از وی به چاپ رسیده بود کاملاً مشخص بود- به چاپ رسانده بود. در این مقاله این پسرک ادعا کرده بود که دیگر دمکراسی در شکل کنونی خود نقش خود را ایفا نموده است و زمان وداع با آن رسیده است. پسرک معتقد بود که دمکراسی آتی می‌باید برپایه مصرف بنا گردد. من نوعی باید به مثابه یک مصرف کننده به عدل و آزادی دست یابم و بعنوان مصرف کننده باید بتوانم نفوذ خود را در حیات اجتماعی جامعه به کار برم. البته در مقاله نیامده بود که مصرف شامل چه میباشد، اما با توجه به اینکه شغل پسرک دلالی بازار سهام است میتوان حدسی در مورد منظور وی زد.....

آری، سطح بحث و گفتگو در دنیای بازار در این حد است. و این در دورانی است که فقر مائند طاعون در دنیای غرب دامن میگسترند و در دنیای فقر جاتها درو کرده و زجر بیکرانی به ارمان می‌آورد. جهانی شدن اقتصاد بازاری امروزه آنقدر جان درو میکند و تبدیل به وسیله فشار سیاسی آنقدر مهیبی گردیده است که شیوه‌های موجود در "رایش سوم" (آلمان دروان سلطه نازیسم- توضیح از مترجم) در مقام مقایسه با آنها، تنها شیوه‌هایی ابتدایی و بچگانه به نظر می‌آیند. "اتحادیه اروپا" و نیروهای بازار جهانی توانسته‌اند آنچه را که "هیتلر" نتوانست به انجام آن موفق آید- به پردگی کشیدن انسان شاغل- به انجام برسانند.

برای هر انسان عادل و آزادمش، باید مبارزه با "اتحادیه اروپا" که بدون وقفه در حال تبدیل به "اروپایی در حصار" میباشد، امری که ما کمونیستها قیلا ر فراتدم در مورد عضویت سوئد در این اتحادیه به درستی به آن اشاره کردیم، یکی از مهمترین مسایل باشد. تسلیم کامل "اتحادیه اروپا" در مقابل بازار و خواسته آن که

کسب هژمونی کامل بر آن است، مانند زهری است که بدون وقفه بیکر اجتماع را علیل کرده و سد راه هرگونه تلاشی برای اتحاذ و پیش بردن یک سیاست اقتصادی مستقل و مفید برای شهروندان جامعه میگردد. زمان آن رسیده است که شعار "سوئد از اتحادیه اروپا بیرون" را به شعار "اتحادیه اروپا از سوئد بیرون" تبدیل نماییم. باید گفت: "EU go home"

بسیار خوب اتساعهای شریف! شما همگی از اوضاع نامناسب موجود باخبر هستید و بیش از این احتیاجی به صحبت در مورد آن نمیباشد. هم اکنون آنچه که الان و در اینجا، در "پارک و اسما" در استکهلم و در روز اول ماه مه از اهمیت برخوردار است این پرسش است که: در شرایط کنونی کمونیسم میتواند چه راه چاره‌ای برای حل مناقشات به ظاهر غیر قابل حل میان استثمارگران و استثمارشوندگان، میان حکمروایان و حکم برداران، میان "والن بری" ها و تو و من میتواند ارائه بدهد؟ کمونیست‌ها جهان امروز را چگونه میبینید؟ ما دارای چه چیز، که دیگران فاقد آن میباشند، هستیم؟

ما دارای "ماتیفست حزب کمونیست" هستیم. بگذارید زوایای آن را مورد کنکاش قرار دهیم. بگذارید برای یک لحظه هم که شده مطالعه کنیم و ببینیم که آیا کمونیسم همانگونه که نیروهای بورژوازی میخوانند که ما باور داشته باشیم پراتزی طراقت فرسا در تاریخ بوده است و یا اینکه حامل آینده در درون خود میباشد؟ آیا کمونیسم میتواند وسیله‌ای برای تجزیه و تحلیل اوضاع اجتماعی و راه حلی برای حل معضلات آن به دست بدهد؟ بگذارید ببینیم آیا "ماتیفست حزب کمونیست" میتواند در دنیای امروز به کار گرفته شود.

مارکس و انگلس در "ماتیفست" مینویسند: "بورژوازی سرانجام پس از استقرار صنایع بزرگ و بازار جهانی، در دولت انتخابی نوین برای خویش سلطه سیاسی منحصر به فرد بدست آورد. قدرت دولتی نوین فقط کمیته‌ای است که امور مشترک همه طبقه بورژوازی را اداره می‌نماید."

آیا این گفته در دنیای امروز صحت دارد یا فاقد درستی میباشد؟ بدون شک صحت دارد! ادامه دهیم:

"بورژوازی در همه جا، آنجایی که به قدرت رسیده است..... بین آدمیان پیوند دیگری، جز پیوند نفع صرف و "تقدینه" بی عاطفه باقی نگذاشت..... وی قابلیت شخصی انسان را به ارزش مبادله ای بدل ساخت و به جای آزادی های بیشمار عطا شده یا از روی استحقاق بدست آمده، تنها آزادی عاری از وجدان تجارت را برقرار ساخت." (آیا در اینجا در باره اتحادیه اروپا و یا چیز دیگری صحبت میکنند؟) "در یک کلمه به جای استثماری که در پرده پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگدلانه ای را رایج گردانید."

این هم از صحت برخوردار است. اینطور نیست؟ ادامه میدهیم:

"تحولات لاینقطع در تولید، تزلزل بلاقطع کلیه اوضاع و احوال اجتماعی و عدم اطمینان دائمی و جنبش همیشگی، دوران بورژوازی را از کلیه ادوار سابق مشخص میسازد."

آری، درست و تازه آن موقع مارکس و انگلس خبری از آنچه که با کمک تکنیک کامپیوتری از راه خواهد رسید و امکاناتی که این تکنیک به دست میدهد تا در مدت زمانی بسیار کوتاهتر از یک ثانیه بتوان معاملات میلیاردی به انجام رساند، نداشتند؛ و در نهایت:

"تیاژ به یک بازار دائم التوسعه برای فروش کالاهای خود، بورژوازی را به همه جای کره زمین میکشاند. همه باید رسوخ کند، همه جا ساکن شود، با همه جا رابطه برقرار سازد..... وی ملتها را ناگزیر میکند که اگر نخواهند نابود شوند شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند..... خلاصه آنکه جهاتی هم شکل و همانند خویش می آفرینند."

انسانهای شریف اگر شما زمانی که واژه کهن بورژوازی را می شنوید به واژه مدرن بازار نیز فکر کنید می بینید که مارکس و انگلس در تجزیه و تحلیل خود تا به چه اندازه درست گفته و دقیقا به هدف میزدند. ما در این مورد چه میکنیم؟ کمونیستها چه میخواهند؟

"مانیفست" اینگونه میگوید: "کمونیستها هیچگونه منافعی که از منافع کلیه پرولتارها جدا باشند، ندارند." و میتوان اضافه کرد که کمونیستها

دارای علایقی جدا از طبقاتی اجتماعی که در تحت شرایطی همسانند طبقه کارگر زندگی میکنند، نمیباشند.

"مانیفست" ادامه میدهد: "نظریات تسنوریک کمونیستها به هیچوجه مبتنی بر ایده ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و اختراع کرده باشد، نیست. این نظریات فقط عبارات است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد. الغای مناسبات مالکیتی که تا کنون وجود داشته، چیزی نیست که صرفا مختص به کمونیسم باشد. کلیه مناسبات مالکیت پیوسته دستخوش تغییرات دائمی تاریخی و تبدلات همیشگی تاریخی بوده است."

آری، من مطمئن هستم که اندیشه های مارکس و انگلس هنوز تا به امروز از درستی برخوردار میباشد. بدیهی است که، برای ادامه بقای بشر و بشریت، باید شرایط تولید و مالکیت بدانگونه تغییر کند که بتوان دنیایی حاوی عدل و تساوی به وجود آورد.

بدیهی است که این وحشیانه است که (انسانهای آتی از این عدم درک ما در تعجب غوطه ور خواهند شد) به انسانها اجازه و امکان داده میشود که از نیاز سایر انسانها به مراقبت، اسکان، تحصیل و از این قبیل کسب بهره نمایند. از نیاز امنیت ما، امنیت در دروان کهن سالی، نیاز ما به ارتباط، فرهنگ، هنر و خلاصه نیاز ما به یک زندگی با ارزش و اعتبار.

ما در دوران بربریت زندگی میکنیم، چرا که ما دارای امکانات ایجاد یک زندگی با ارزش برای همگان هستیم و با این وجود به این ناعدالتی های بیشرمانه، این قتل و غارت بیکران در تمامی جهان امکان وجود میدهیم.

کمونیستها تنها کسانی هستند که نمیتوانند با دروغ گفتن در مورد دنیای کنونی و دلایل وجود شرایط نامساعد در آن کوچکترین سودی نصیب خود کنند. کمونیستها تنها میتوانند در رابطه با مبارزه برای زندگی و عدل وجود داشته باشند. اگر به کسی که خود را کمونیست میخواند با این وجود در مورد حقیقت موجود دروغ میگوید، برخورد کردی او را به زیانه بیفکن چرا که یا شبیخ و یا لاشه ای بدبو میباشد.

بنابراین امروز کار عملی کمونیستها در سوند تماما از مسیر تجزیه و تحلیل دقیقی از جامعه، به دور از پرده های غبار بورژوازی، میگذرد. ما خواهان از میان برداشتن شکار غیرانسانی سود سرمایه داری میباشیم. ما میخواهیم اقتصاد بازاری بین المللی را که توده ها را به پرتگاهی دهشتناک نزدیک ساخته است از میان برداریم. ما به هیچوجه به فکر اصلاح این پدیده ها نیستیم. نه، خواهان از میان برداشتن آنها، اضمحلال آنها میباشیم.

ما در محل کار خود بدیهتا دست به دست رفقای همکار مترقی خود، بدون در نظر گرفتن مراسم حزبی آنان میدهیم. اما بدیهی است که همواره تلاش میکنیم که خط مبارزاتی عمل مستقل را، حتی اگر منجر به اعتصاب غیرقانونی بشود، به پیش ببریم. ما در جلسات سندیکایی و در مذاکرات روزمره خود در محل کارمان با آنان که در لباسهای گوناگون، حتی سندیکایی، میخواهند بر اراده کارگران مسلط و سوار شوند مبارزه ای بی امان میکنیم. از هر فرصتی استفاده میکنیم تا میزان آگاهی در مورد مسئولیت تک تک هریک از ما برای تغییر و تحول جامعه را بالا ببریم. مهمترین وظیفه ما امروز مبارزه در محل کار است. ما باید همواره در صف اول مبارزه در محل کار، بطور مثال زمانیکه در بیمارستاهای و درمانگاهها مبارزه برای سد کردن راه کاهش بودجه و جلوگیری از نزول سطح رسیدگی و درمان در جریان است، باشیم. نه بطور موقت، بلکه همواره!

ما در کوچه و خیابان تبدیل به غریبی از نگرش خود در مورد بیکاری موجود شده و با تمامی آنان که امروزه در تلاشند تا سردمداران جامعه را ناچار سازند تا نه تنها بخش دولتی را به کارایی گذشته بازگردانده، که آنرا گسترش و بهبود دهند، همکاری می نماییم.

ما بندهای همکاری با هر جنبشی را که با نژادپرستی و بیگانه ستیزی مبارزه میکند مستحکم کرده و در هر شرایطی تلاش میکنیم تا سرمشقهایی بی باک و نترس باشیم. ما همواره در ارتباط با سازمانهای کارگری در کشورهای دیگر، و بخصوص در بخش فقیر گیتی، میباشیم.

از آنجا که ما باور نداریم که قدرتمندان داوطلبانه قدرت اجتماعی خود را تحویل توده ها میدهند، تلاش میکنیم تا در تبلیغات خود، در نشریه خودمان "پرولتر"، و یا در هر جای دیگر که میتوانیم، به توده ها بقبولانیم تا باور خود به اتوریته های بورژوازی را ترک گفته و بدینگونه خود را برای مبارزه فعال، در اعتصابات و دیگر نماهای مبارزاتی آماده سازند.

ما تلاش میکنیم تا جوانان را به سوی ایده های خود و آنکه آنان نیز مسئولیت خود را برای رشد مبارزه ببیازند، جلب کنیم. آری ما در هر شرایطی تلاش می نماییم افراد پیرامون خود را برای درهم پاشی ضروری جامعه خود آماده نماییم.

ما دروغ نمیگوییم، نمیگوییم راهی که در پیش داریم راهی آسان است. ما دیگران را تنها به میدان کار و مبارزه دعوت میکنیم. اما هدف رهایی اتساستهاست! ما امروز در سوئد از کثرت پرخوردار نیستیم، ما کمونیست هستیم.

برای ما این امر که صدای خود را از میان دروغها و تبلیغات وسیع و گمراه کننده قدرتمندان به گوش توده ها برسانیم، بسیار دشوار میباشد. در برخی از موارد شاید ما این امر را با خواسته خود که گفتن واقعیت به شکلی مستقیم و بدون لاپوشانی است، دشوارتر میسازیم. اما باور کنید که ما هرگز از این که مسایل افراد تحت ستم را به مساله خود مبدل کنیم یا پس نمیگذاریم. اصولاً

ما کمونیستها با مبارزه خود، مبارزه همگی ما، یکی هستیم.

ما به یاد داشته باشیم: ما باید میدان دیدی فراتر از آنچه که زندگی خود ما به ما اجازه میدهد داشته باشیم. ما در قبال آینده، در قبال امکانات نسلهای آینده برای پیش بردن مبارزه و به پیروزی رساندن آن، مسئولیتی عظیم داریم. هرگز این فکر را به مخیله خود راه ندهید که "همه چیز، تمامی قریاتیها، همه کار انجام شده، تمامی مبارزات بی معنی است. جهان هرگز در دوران زندگی من به جایگاه عدالت مبدل نخواهد شد!" به جای گفتن چنین فکری اینگونه بیندیشید: "یک زندگی توام با مبارزه برای عدل زندگی خوبی است"، چرا که همین کافی است! مانند "پرتولت برشت" فکر کنید که میگفت: "همین الان این ما هستیم که بشریت را تشکیل میدهیم!"

شما که عضو حزب نیستید، به حزب کمونیست بپیوندید. به میدان کار خوش آمدید! در انتخابات امسال ما برای اولین بار پس از مدتی طولانی در انتخابات شهر و استان در استکهلم شرکت خواهیم کرد. ما تلاش خواهیم کرد تا از انتخابات بعنوان تریبونی برای مطرح کردن ایده های خود استفاده نماییم. ما تا آنجا که میتوانیم تلاش خواهیم کرد تا حرف خود را به گوش توده ها برسانیم چرا که ایمان داریم که آن کس که شرایط نامناسب را میبیند خود کسی است که مسئولیت دارد تا کاری برای تغییر دادن شرایط به انجام برساند. یک نابینا را هرگز نمیتوان برای نابینایی

وی مورد اتهام و مواخذه قرار داد. اما آن کس که چشمان خود را بر ناعادالتی های موجود در گیتی می بندد و سکوت اختیار میکند ترسویی بیش نیست و لایق تنگ و نفرت ماست!

ما که کمونیست هستیم تنها میتوانیم از یک اصل بدیهی حرکت کنیم: همبستگی! و به یاد داشته باشید:

"آن کس که هنوز زنده است، حق ندارد بگوید هرگز."

آنچه یقین شناخته میشود، یقین نیست. پدیده آنگونه که هست باقی نخواهد ماند. زمانیکه ظلمان به گفته خود پایان بخشند، زمان آن خواهد رسید که آنان که بر آنان ظلم رفته است، سخن بگویند.

چه کسی جرات دارد بگوید: هرگز! اگر ظلم پابرجای باقی بماند، مقصر کیست؟ ما!

اگر ظالم درهم کوبیده شود، سرچشمه در کجاست؟ در ما!

آن کس که شکست خورده است باید مبارزه کند. چگونه میتوان راه کسی را که شرایط پیرامون خود را درک کرده است، سد نمود؟ چرا که شکست خوردگان امروز، پیروزان فردا هستند.

و هرگز، به یار خواهد نشست.

اکنون امروز، اکنون امروز!

لیست نشریاتی که به آدرس "پیام فدایی" ارسال گردیده اند:

- ۱- اتحاد کار، ارگان اتحاد فدائیان خلق ایران شماره ۴۸ فروردین ۷۷ و شماره ۴۹ اردیبهشت ۷۷
- ۲- پیوند، نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند شماره ۸ فروردین ۷۷
- ۳- توفان، ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره موسس حزب واحد طبقه کارگر ایران شماره ۳۱ فروردین ۷۷
- ۴- راه آینده در دفاع از مارکسیسم و سوسیالیسم، شماره ۳۱ فروردین ۷۷ شماره ۴۲ اردیبهشت ۷۷
- ۵- راه کارگر، ارگان سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) شماره ۱۵۳ فروردین ۷۷
- ۶- کار، ارگان سازمان فدائیان (اکتیت) شماره ۳۱۲ فروردین ۷۷
- ۷- کارگر سوسیالیست، نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران شماره ۵۱ فروردین ۷۷ و شماره ۵۲ اردیبهشت ۷۷
- ۸- کمون، ارگان سیاسی - تئوریک شورای کار شماره ۱۳ بهمن ۷۶
- ۹- وحدت، نشریه هواداران مجاهدین خلق ایران شماره ۱۹۵ فروردین و اردیبهشت ۷۷
- ۱۰- ایل گون، اخبار ترکمنصحرا شماره ۵ اسفند ۱۳۷۶

تسلیت به رفیق نادر ثانی

مطلع شدیم که رفیق نادر ثانی، همکار "پیام فدایی"، در غم از دست دادن مادر خویش سوگوار است. "پیام فدایی" مرگ مادر نادر را به وی و خانواده اش تسلیت گفته و خود را در غم او شریک میداند.

ستون آزاد

نفت خاور میانه

(به مناسبت پنجاهمین سالگرد تاسیس اسرائیل)

نوشته پالین

برگردان به فارسی: ا. بهرنگ

برادران در جنگ

اساطیر باورهای ناسالمی هستند که بطور غیرنقداانه پذیرفته شده؛ خصوصا از سوی گروهی ذینفع که با ارائه تصویری ناموثق از وقایع و رویدادهای تاریخی میکوشد تا جهان بینی خاص خود را استعانت بخشد. متاسفانه هم حامیان و هم مخالفان دولت اسرائیل قربانی استدلالات سفسطه آمیز گروه یاد شده اند. هدف از این نوشته ارائه اطلاعاتی موثق و مستند به منظور شکستن طلسم برخی از این اسطوره ها است.

یوناب آمار مرکز بین المللی مطالعات استراتژیک مستقر در لندن (۱۱ اکتبر ۱۹۸۲) اسرائیل پس از امریکا، شوروی سابق و چین چهارمین قدرت بزرگ نظامی دنیا محسوب میشود با این حال و در تناقض با واقعیت یاد شده، همانطور که میدانیم تصویر داوود؛ قهرمان دلاور اسرائیل در مصاف با جالوت غول بیکر؛ یعنی تروریست متعصب عرب! قرار داده شده و از طرف اکثریت مردم کشورهای صنعتی به عنوان تصویری حقیقی پذیرفته شده است. اعراب و بطور دقیقتر فلسطینیان طی دهه های متمادی از این زاویه معرفی گردیده اند که عامل خشونت، حامل تروریسم، فاقد منطق و ناقص بی چون و چرای هرگونه مصالحه یا موجودیت پایدار اسرائیل بوده و لذا منکر ارزشهای پذیرفته شده رفتار اصولی میباشند؛ این طور وانمود میشود که گویا سه میلیون و خرده ای یهودی را دویاره به دیوار چسبانده و در برابر تهدید قریب الوقوع کشتار دسته جمعی از سوی صدها میلیون عرب نیمه دیوانه مسلمان که آنان را محاصره کرده اند، قرار داده اند.

از این رو، اهداف ایالات متحده در امحاء تهدیدات احتمالی خصوصا از جانب بومیان این منطقه علیه سلطه امریکا بر خاورمیانه و رژیمهای دست نشانده آن با هیچ مخالفت ایدئولوژیکی در خود امریکا روبرو نمیکرد. جی. ای. او. دقتر عالی خزانه داری امریکا کنگره امریکا را مطلع ساخت که حجم واقعی کمکهای ایالات متحده به اسرائیل ۶۰ درصد بیش از ارقام منتشره از سوی رسانه های عمومی است. برای مثال ارقام منتشره از ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۲ نشان میدهند که ۴۸ درصد کل کمکهای نظامی امریکا و نیز ۳۵ درصد کل کمکهای اقتصادی این کشور به اسرائیل سرازیر گردیده است. در دوران ریاست جمهوری ریگان دو و نیم میلیارد دلار بعلاوه نیم میلیارد دلار کمک بلاعوض و یک و دو دهم میلیارد وام یا بهره پایین که بازپرداخت بخش اعظم آن تا امروز بخشیده قلمداد شده است و به همراه آن تجهیزات نظامی با نرخ تخفیفی قابل ملاحظه ای در اختیار اسرائیل قرار گرفته است. علاوه براین، همچنین اعانات خیریه ای برابر با میزان کمکهای دولتی امریکا با معافیت مالیاتی به این کشور ارسال گردیده است.

اسرائیل تنها کشوری است که کمکهای مالی انفرادی به آن در امریکا و کاتادا رسماً به عنوان کمکهای خیریه شناخته میشوند. این در ماهیت خود بیاتگر مالیاتی غیرمستقیم بر دوش مردم امریکا است. مضافاً آنکه، اسرائیل به عنوان نمونه ای استثنایی، تنها کشوری است که دارایی های امریکا در آن نه مشخص شده و نه کنترلی بر آن اعمال میگردد. ۱۲۵ تن از صاحبان منصبان امریکایی زیر و بم امورات مالی این کشور در مصر را به دقت اداره میکنند. در حالیکه هیچ مقام رسمی از سوی دولت و یا موسسات کمک رسانی هرگز در ارتباط با نحوه و چگونگی مصارف این کمکها در اسرائیل دخالت نداشته است. بنایه گفته مدیر عامل سابق اداره کمک رسانی امریکا، مصر

از سوی امریکا به از جمله واردات گندم امریکایی توسط کشتی های امریکایی و پرسنل تعلیم دیده این کشور ملزم گشته در حالیکه این کشور میتواند همین محصول را توسط کشاورزان مصری آنهم به نصف قیمت وارداتی آن تولید نماید. صدور بی حساب و کتاب و بی سابقه سرمایه به اسرائیل در واقع کل سرمایه گذاریهای این کشور را تشکیل داده و لذا رشد و توسعه اقتصادی آن نمیتواند الگویی در خور و واقعی برای کشورهای باصطلاح در حال توسعه ارائه دهد.

برخلاف اعتقاد همگانی یا به عبارتی برخلاف اسطوره های ساخته شده، گروههای ذینفع در اسرائیل به اجتماع یهودیان امریکا محدود نبوده و از آن فراتر میروند. بوروکراسی اتحادیه کاری باصطلاح چپ امریکا و گروههای متعدد مخالف جنگ از این جمله اند. ولی اینها آن کسانی نیستند که اعمال نفوذ در اذهان عمومی را در دست داشته و سیاست گزارها را بطور دائمی تحت تاثیر قرار دهند. مگر آنکه این گروهها با عناصر برجسته دارنده قدرت واقعی پیوند و نزدیکی داشته باشند. این در واقع نقش حساس اسرائیل به عنوان بخشی از پایگاه پیچیده و سیستم پشتوانه ای ایالات متحده جهت بسیج سریع نیروی نظامی در خاورمیانه و نقش ژئوپولیتیکی آن است که سیاستهای آنرا شکل میبخشد نه عناصر یهودی ذینفوذ در امریکای شمالی. مع الوصف، در اینکه اسرائیل برحسب جمعیت آن دریافت کننده بالاترین میزان کمک از سوی امریکا میباشد جای سوال نیست. این مارا به یکی از ارکان عمده تبلیغات اسرائیل، یعنی انجمن به "تای بریت" موسوم به انجمن ضد تبلیغات سوء که تحت عنوان یک سازمان طرفدار آزادی مدنی اعلام موجودیت یافته و به رسمیت شناخته شده است میرساند. انجمن مذکور در زمینه جلوگیری از مباحث اقتصادی حوال

سیاستهای اسرائیل تخصص داشته و به نقل از سازمان سیا از طریق خرابکاری و جنگهای روانی منجمله ترور شخصیت و تبلیغات سیاه در خاموش نمودن فرقه های ضداسرائیلی در غرب با سازمان موساد همکاری مینماید.

روابط "ویژه" آمریکا با اسرائیل (عمدتاً بواسطه نقش متغیر اسرائیل) در چارچوب تغییر دیدگاههای آمریکا حول منافع استراتژیک سیاسی اش در خاورمیانه تعیین گردیده است. وزارت کشور آمریکا در سال ۱۹۳۵ عربستان سعودی را به عنوان "منبع شگفت انگیز قدرتی استراتژیک و یکی از شگفتی های مادی تاریخ جهان" ارزیابی نمود. در حالیکه همانطور که میداتیم تحت کنترل آمریکا این ذخایر انرژی از هنگام جنگ جهانی دوم با دلارهای نفتی به اشکال متفاوت منجمله از طریق خریدهای نظامی، طرحهای عمرانی و غیره به آمریکا روانه گردیده است.

در واقع، در ۱۹۴۷ مطالعه ای از سوی سازمان سیا آشکار ساخت که پیروزی "شورشیان" در یونان مساوی خواهد بود با از دست دادن احتمالی منابع نفتی در خاورمیانه. این مطلب به صف آراییی ضد شورشی آمریکا که جانشین تلاشهای ناموفق انگلستان در نابود سازی جنبش ملی کارگری - دهقانی رهبری شده توسط کمونیستها در یونان شد، منجر گردید. آمریکا طی عملیات خود در این منطقه موفق شد تا اتحادیه های کارگری را درهم شکسته، ۱۶۰ هزار نفر را قتل عام و تقریباً یک میلیون یونانی را آواره سازد.

دلارهای نفتی هرگز از سوی اتحاد جماهیر شوروی سابق به مخاطره نیافتاده بود. برای مثال، به تخت نشاندن محمدرضا شاه از سوی سازمان سیا در سال ۱۹۵۳ به انتقال بلافاصله ۴۰ درصد از نفت ایران از دست انگلستان به آمریکا منتهی شد. مثال دیگر مخالفت شدید آمریکا با اشغال کاتان سونز از سوی انگلیس، فرانسه و اسرائیل در ۱۹۵۶ میباشد. کیسینجر در ۱۹۷۳ به هشدارهای خود به دولت آمریکا مبنی بر خطر یک بلوک تجاری تحت تسلط اروپا در منطقه خاورمیانه ادامه داد. ایالات متحده متعاقباً با هرگونه گفتگوی دو جانبه میان اعراب و کشورهای اروپایی مخالفت نموده و می نماید. از همین رو جای تعجب نیست هنگامیکه میبینیم

دولت انگلیس در مخالفت با تصمیم سازمان ملل مبنی بر به رسمیت شناختن دولت اسرائیل در ۱۹۴۸ به آن رای مخالف میدهد. روابط آمریکا و اسرائیل در اوایل دهه ۵۰ حاکی از ناآرامی بود. آمریکا به حکومت عبدالناصر چراغ سبز نشان میداد اسرائیل هم دربرخورد با این مطلب از طریق سازماندهی هسته های تروریستی در خاک مصر، حمله به تاسیسات امریکایی و نسبت دادن این حملات به گروههای متعصب شدیداً ملی در مصر از خود عکس العمل نشان میداد. به واسطه فعالیتهای گوناگون از این قبیل، دهه ۵۰ به پذیرش هرچه بیشتر این تئوری دولت اسرائیل از سوی آمریکا منتهی گشت که وجود یک اسرائیل قدرتمند پشتوانه استراتژیکی است برای آمریکا: به عبارت دیگر آنکه اسرائیل سدی خواهد بود در برابر گروههای رادیکال بومی ای که ممکن است مشتریان آمریکا در جهان عرب را با تهدید روبرو سازند. برای نمونه، در سپتامبر ۱۹۷۰ اسرائیل تلاشهای سوریه در جهت کمک رساتی به فلسطینیان ساکن اردن را مسدود ساخت که در نتیجه به قتل عام ۲۰ هزار فلسطینی توسط دولت اردن (یعنی سپتامبر سیاه) منجر گردید. علاوه بر این، اسرائیل با دریافت کمکهای پنهانی قابل توجهی از سوی سازمان سیا، هایل سلاسی در اتیوپی، ایدی امین در اوگاندا، موبوتو در زئیر و یوکاسا در جمهوری آفریقای مرکزی را حمایت نمود. در عین حال و بعنوان وفادارترین نوکر آمریکا، دلارهای نفتی ایران را نیز به منظور حمایت از نظام حاکم در رودزیا و رژیم آپارتاید آفریقای جنوبی روانه این کشورها نمود.

بنابیه تصمیم گیری دستگاه اجرایی دولت کندی در سال ۱۹۶۱ ماموریت قوای نظامی کشورهای آمریکای مرکزی از ایفاء نقش تدافعی در این منطقه به استقرار امنیت داخلی یا به عبارت دیگر به اعلان جنگ علیه توده ها در این کشورها تغییر یافت. این تصمیم گیری یکی از برجسته ترین تصمیمات اتخاذی در تاریخ معاصر بود. به خوبی آگاهیم که اسرائیل در دهه های ۷۰ و ۸۰ به عنوان دلال اسلحه و وابسته نظامی آمریکا در آمریکای مرکزی فرمان میراند. هندوراس با کمک اسرائیل به قویترین نیروی هوایی در منطقه دست یافت. به نقل از مجله "اکنومیسست"، اسرائیل با فروش یک سوم سلاحهای صادراتی خود به گواتمالا، بزرگترین تامین کننده تسلیحات این کشور میباشد.

مع الوصف، تنها پس از تغییر سیاست آمریکا در ۱۹۶۷ و در نتیجه آن بود که اسرائیل تا به امروز از حمله ژورنالیسم حاکم و محافل آکادمیک مصونیت یافته است. ۱۹۶۷ در داخل اسرائیل، تغییراتی اساسی از قبیل اتکاء روزافزون به خشونت و قداره کشی، اتحاد با رژیمهای دیکتاتوری، شوینیزم رشد یافته، تعصب گرایی مذهبی، دعوی امام زمانی بر کره ارض و سرسپردگی هرچه بیشتر به حفظ منافع جهانی آمریکا به ارمغان آورد.

فلسطینیان در محاصره

طی دهه های متصادی، یکی از مباحث دایمی و پشت پرده در سیاست آمریکا این بوده است که دربرخورد با مساله فلسطینیان آیا سیاست متارکه به سود منافع امریکاست یا سیاست مصالحه؟

نخستین رئیس جمهور اسرائیل چنین عنوان کرد که: "بین ناسیونالیسم یهودیان و فلسطینیان هیچگونه تخاصمی وجود ندارد چرا که نه ملت یهود درخاکي به نام فلسطین بسر میبرد و نه ملتی به نام فلسطین وجود دارد. "گلدن مایر" مساله "فلسطین را صرفاً "ابداع مغز معیوب برخی از یهودیان" تفسیر کرد. در ۱۹۶۹، دیوان عالی کشور در اسرائیل حکم صادر کرد که "درمخاصمه میان اعراب و اسرائیل، فلسطینیان طرف قضیه نیستند." در آمریکا تحت این عنوان که اسرائیل به مصالحه با هر گروهی البته به غیر از "تروریستهای" سازمان آزادیبخش فلسطین تمایلی مجدانه دارد به سیاست دائمی متارکه جویانه این کشور سرپوش گذاشته میشود. از سوی دیگر، سیاست واقعی اسرائیل در انتظار یهودیان مقیم آن به شکل قانع کننده یا به عنوان تنها وسیله برقراری امنیت در کشور توجیه میگردد. در حالیکه مشکل واقعی امنیت اسرائیل در واقع ناشی از توسعه طلبی و رجزخوانی های گردانندگان خود این کشور میباشد.

در ۱۹۶۷، مناطق اشغالی، نیروی کاری سازمان نیافته، منجمله کار کودکان را که بی حقوقی و دستمزدهای فوق العاده پایین را تقبل مینمود در اختیار اسرائیل قرار داد؛ چاره ای که نصیب طبقه کارگر منقصل شده فلسطین در دول عربی منطقه

شده بود. علاوه بر این، اسرائیل همچنین به بازار کنترل شده ای جهت عرضه کالاهای اسرائیلی یا صادرات سالانه ای بالغ بر ۶۰۰ میلیون دلار، توريسم موجود در نوار غربي با درآمدی ۵۰۰ میلیون دلاری و منابع آب همین منطقه که یک سوم ذخیره آب این کشور را تامین می‌نماید دست یافت. به منظور جلوگیری از "مشکل جغرافیایی مردمی" (اخیرا در اقلیت قرار گرفتن شمار یهودیان -م) "مناطق اشغالی" هرگز رسماً به الحاق در نیامدند.

این مطلب حائز توجه است که دولت اسرائیل، دولت یا نماینده کلیه اتباع خود نبوده بلکه در حقیقت دولت "انحصاری" یهودیان ساکن در اسرائیل و مقیم در سراسر دنیا میباشد. علیرغم اینکه تقریباً ۲۰ درصد از اتباع این کشور را غیر یهودیان تشکیل می‌دهند. در ۱۹۷۶ وزارت کشور تحت حاکمیت دولت حزب کار با تقلیل امکانات شغلی و تحصیلی اعراب مقیم در اسرائیل، تشویق مهاجرت و استحاله تشکلهای محلی آنان به اشکال سرپوشیده در راستای کاهش تمرکز انسانی این بخش از اتباع ساکن در اسرائیل گام برداشت. اینان از ۱۹۳۸ به بعد از خرید زمین منع گردیده در حالیکه مناطق وسیعی از سرزمین متعلق به قوم عرب غصب گردیده و به آبیهای یهودی نشین تبدیل گشته و بدین ترتیب اعراب مقیم در این کشور را ناچار ساخته تا نیروی کاری در خدمت سرمایه گذاری های اسرائیلی و منجمه مزارع اشتراکی به اصطلاح خیلی دسته چپی (کیبوتس) باشند. به علاوه آنکه دولت به خانواده های کثیرالعائله که اعضاء آنها خدمت سربازی را طی کرده اند مزایای قابل توجه ای اعطاء می نماید. این مطلب که خدمت نظام وظیفه برای کلیه اتباع یهودی الاصل اجباری است در حالیکه اعراب مقیم اسرائیل از آن منع گردیده اند اهداف این دولت را به خوبی نمایان میسازد.

ذکر نمونه ای از سیستم قضایی اسرائیل اجحافاتی که این بخش از اتباع متحمل میگردند را روشن میسازد. در ۱۹۷۷ یک عرب مقیم اسرائیل به این جرم که اصل و نسب خود را یهودی معرفی کرده تا بدین وسیله بتواند بطور "قانونی" با یک زن یهودی ازدواج نماید به یک سال زندان محکوم شد. در حالیکه یک افسر اسرائیلی که کنترل خود را از دست داده و در نتیجه ۳۳ نفر از اهالی روستای محل اقامت فرد مورد بحث در بالا

را در سال ۱۹۵۶ قتل عام ساخته بود تنها به یک سال حبس و پرداخت جریمه نقدی معادل یک سنت محکوم گردیده بود! جالب اینجاست که شیمون پرس و حزب کار به عنوان اعضاء فخریه "انترناسیونال سوسیالیستی" محسوب میشدند. بنیادها، اعتقادات و جهت گیری یک چنین "انترناسیونال سوسیالیستی" که تا آن اندازه احمق است که حزب و رهبری حزبی را عضو افتخاری خود بخواند که اجحاف، نژادپرستی، اختناق و تحقیر بیش از حد در حق قومی از مردم سیاست همیشگی آن بوده است برآستی قابل سوال میباشد! حزب کار متشکل از قشر ممتاز یهودیان تحصیلکرده اروپایی، مدیران، بوروکراتها و روشنفکرانی میباشد که با اقامه مدارک و شواهد خودساخته و عوامفریبی خود را چپ هایی حق به جانب جلوه داده و در این رابطه ید طولایی دارند.

پس از ارائه برخی مثالها و نشان دادن سیاستهای نژادپرستانه دولت اسرائیل در قبال اعراب مقیم در این کشور و لذا تجاوز به حقوق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنان، حقایق ذیل تروریسم دولتی ای را که اسرائیل همواره در قبال توده های فلسطینی در مناطق اشغالی بکار برده و میبرد به روشنی نشان خواهد داد. کارگزاران این دولت همواره به این چشم دوخته اند که شهرکهای عرب نشین در نوار غربي به یکسری گتو در محاصره کمپهای نظامی، حومه های شهری بزرگ و آبیهای یهودی نشین مبدل گردند. دولت نظامی در این منطقه برای سکنه بومی، اقتصادی بی دوام، راکد و وابسته به ارمان آورده که در آن نه از سرمایه گذاری خبری است، نه کنترل پرواردات. نه بازار سرمایه در کار است و نه امکانات اعتباراتی، بدون هرگونه سرمایه گذاری دولتی در زیر ساخت صنعتی و با آن خدمات عمومی در سطحی نازل.

در ۱۹۳۸ تحت حاکمیت دولت حزب کار، از طریق ایجاد جو اختناق، جنگ روانی و اخراج مستقیم فلسطینی ها به زور بیرون رانده شدند. حملات نیروی نظامی اسرائیل پس از قرارداد متارکه جنگ در سال ۱۹۴۹ باعث کشته شدن بسیاری از غیرنظامیان و تبعید هزاران نفر گردید. طی حمله به مصر در ۱۹۵۶، هزاران تن دیگر در درون مرزهای اسرائیل و لذا از اتباع آن، از منطقه گالیله اخراج گردیدند. مضحک آنکه دولت

اسرائیل از حملات فدائیان فلسطینی به عنوان مستمسکی برای توجیه عملیات اشغالگرانه ۱۹۵۶ استفاده نموده در حالیکه این حملات خود در پاسخگویی به هجوم اسرائیل به نوار غزه صورت گرفته بود.

دولت حزب کارگر "بسیج عشایری" را در مناطق اشغالی سازمان داد. این مجامع دسته هایی از جنایتکاران مسلح محلی بود که از سوی ای. دی. اف. (نیروی دفاعی اسرائیل) و به منظور تشدید جو اختناق و تصفیه سیستماتیک عناصر روشنفکر این مناطق تسلیح میگرددند. با الحاق اورشلیم شرقی در ۱۹۶۷، تعداد بیشماری از اعراب این منطقه از بخشهای مشخص یهودی نشین آن بیرون رانده شدند. در همین اثناء، دست درازی به مناطق شمالی و منجمه مزارع فلسطینی نشین آن باعث تحریک نیروهای سوری در این امتداد گردیده که خود این امر به عنوان مستمسکی برای تسخیر بلندیهای جولان از سوی اسرائیل مورد استفاده قرار گرفت. در نتیجه ۹۰ درصد جمعیت (درونیها و فلسطینیان) این منطقه یا از آنجا گریخته و یا بیرون رانده شدند. م. به ند، فرمانده نیروی دفاعی اسرائیل در مغایرت با اعلامیه رسمی "الزامات امنیتی" عنوان نمود که: "استرداد بلندیهای جولان به سوریه هیچگونه مشکل امنیتی ایجاد نخواهد نمود." برآستی که باید به حزب کار بخاطر تمایلات چپگرایانه و حق به جانب اش احسنت گفت!

احزاب سیاسی مسلط در اسرائیل یعنی حزب کار و حزب لیکود همسانی خود را به شکل بنیادینی در برخورد با خلق فلسطین به اثبات رسانده اند. هر دو آنان حقوق این خلق را نادیده گرفته و نیز هر دو به کنترل او کمر بسته اند. تحت حاکمیت هر دو این احزاب زندانیان فلسطینی از طریق شکنجه و کشتار دائمی مفقود گردیده اند. راکا، حزب "کمونیست" در پارلمان اسرائیل شواهدی در این رابطه ارائه نموده است. تیم بازرسی "لندن سان دی تایمز" پس از تحقیقاتی دامنه دار اعمال شکنجه بر این زندانیان را چنان گسترده و سیستماتیک یافت که در ارتباط با بکارگیری شکنجه نتیجه گرفت که: "این امر به عنوان سیاستی آگاهانه تصویب شده و مجاز به نظر میرسد". تحقیقات "انجمن حقوق بشر سوئیس" در ۱۹۷۷ نتایج مشابهی در این زمینه بدست داد. با این وصف، "تیویورک تایمز" و "واشنگتن پست"

انتشار این مدارک را نپذیرفتند. شکایات سازمان "عفو بین الملل" از سوی دیوان عالی اسرائیل چنین پاسخ داده شد: "ضرورتی برای شکنجه در کار نیست؛ این در ذات اعراب است که سریع اعتراف کنند" از ۱۹۶۷ تا کنون ۲۰ درصد از توده های فلسطینی حبس در زندانهای اسرائیلی را تجربه کرده اند.

علیرغم معاهدات صلح دهه ۹۰، رنج و محنت هول آور انسانی و ارتشاء همچنان مبین شرایط گذشته و اوضاع کنونی زندگی خلق فلسطین میباشد. هنگامی که اسرائیل ۲۰۰۰۰ دوونم (واحد اندازه گیری مساحت. هر دوونم برابر است با یک کیلومتر مربع) از زمینهای منطقه هبران را که سابقا از آنها برای کشت غله و میوه جات استفاده شده بود جهت اسکان ۵۰۰ یهودی مهاجر به تصرف درآورد، جوانان فلسطینی با پرتاب سنگ به سوی خودروهای اسرائیلی که منجر به کشته شدن یک زن گردید دست به عکس العمل زدند. مجازات اعمالی از سوی مقامات اسرائیلی در این رابطه برقراری یک حکومت نظامی ۳۰ روزه برکل شهرک بود. یهودیان مذهبی امریکایی مهاجر با برخورداری از حمایت ارتش آزادانه رفت و آمد مینمایند. اینان مسلحانه تردد کرده و حق شلیک دارند. همچنین اینان به منظور اعمال شکنجه و کتک کاری زندانیان اجازه ورود به زندانها را دارند. ارباب، آزار و اذیت و تحقیر توده های فلسطینی هرگز در رسانه های خبری

حاکم در داخل و خارج از اسرائیل درج نگردیده است. نمونه ای از مجازات دسته جمعی در نوار غربی آن بود که نیمه شب سکنه این منطقه را بیرون از خانه هایشان صف کرده و به زور اسلحه آنها را مجبور نمودند تا روی یکدیگر ادرار و مدفوع کرده، بر والدین خود سیلی زده و در حین آن سرود ملی اسرائیل را بخوانند. بنابراین در اینکه چرا نوار ویدئویی بدرفتاریهای مرزبانان اسرائیلی با بازداشتی های فلسطینی در تاریخ ۱۰ اکتبر ۱۹۹۶ نه در نوار غربی و نه در نوار غزه اسباب تعجب یا موجب شورش نگردید آیا اساسا جایی برای سوال باقی است؟

مشاورین و شهردارهای انتخابی فلسطینی در دهه ۹۰ را یا از کار اخراج، یا دیپورت و یا آنکه ترور نموده و سپس عمال وابسته به اسرائیل را بر مسند کار نشاندند. برنامه روشن بود؛ بیرون راندن و نابود ساختن هرگونه نشانه و یا عنصری یا خصیصه ملی فلسطینی. استادان غیر اسرائیلی دانشگاه برذایت اخراج گردیده و بخش دانشجویی این دانشگاه بطور مداوم مورد حملات شبانه گرفته و یک سوم آنان به زندان انداخته شدند. تظاهرات مردم در اعتراض به اشغال لبنان، از سوی سرپازان اسرائیلی با گلوله پاسخ داده شد. به منظور تضعیف ناسیونالیسم غیرمذهبی فلسطین؛ یعنی نوع "خطرناک" ناسیونالیسم، تلاشهایی در جهت تقویت بنیادگرایی اسلامی در مناطق اشغالی به عمل

آمد. در حقیقت سیاست اسرائیل برای دهه های متعددی آن بوده است که عناصر چپ رادیکال در درون سازمان آزادی بخش فلسطین را نابود و گسترش جناحهای رفرمیست، محافظه کار و شدیداً دست راستی را در آن ترغیب نماید. به دسته دسته از اتوبوسهای حامل بنیادگرایان اسلامی اجازه عبور از موانع استحقاقی ای. دی. اف. (نیروی دفاعی اسرائیل) داده شده تا به تظاهرات در دانشگاههای برذایت و ال نجاح بیبوندند. بسته شدن نمایشگاه های معرفی هنر، تذاثر و الیسه فلسطینی براین پایه که "تجلی و بیان فرهنگ فلسطین یک عمل سیاسی خطرناک است"، توجیه گردید. اتحادیه کارگری رمالا در سال ۱۹۸۲ تعطیل گردیده و رئیس اتحادیه مزبور به اتهام داشتن نوشته جات "ممنوعه" روانه زندان گردید. سردبیر ژورنال "ال فجر" در اورشلیم به اتهام داشتن دو نسخه از نشریه سازمان آزادیبخش فلسطین به ۱۷ روز و به جرم عدم تجدید گواهینامه راندگی به یک هفته زندان انفرادی با دستهای بسته محکوم گردید. شاعر فلسطینی؛ محمود درویش به شرکت در مراسم شعر خوانی یونیسف دعوت گردید ولی از سوی وزارت کشور امریکا به صدور ویزا برای وی پاسخ رد داده شد.

پایان قسمت اول

با دروهای انقلابی! نامه تان را دریافت کردیم. از این به بعد نشریه به آدرس جدیدتان ارسال میگردد. در ضمن وجه ارسالی هنوز به حساب تشکیلات واریز نگشته است. موفق باشید.

ترکیه

ر-م

با سلامهای مبارزاتی! بدنبال دریافت نامه تان در مورد ارسال نشریه به آدرس تان اقدام کردیم.

سوئیس

ر-ب

با دروهای انقلابی! نامه تان رسید. از اظهار محبت تان سپاسگزاریم.

آلمان

ر-ب

با دروهای مبارزاتی! بدنبال دریافت نامه تان در مورد ارسال نشریه به آدرس تان اقدام کردیم. در رابطه با چگونگی ارسال وجه آبنمان نشریه میتوانید هم از طریق پست و هم از طریق حساب بانکی سازمان اقدام نمایید. موفق باشید.

رققای "پژوهش کارگری"

با دروهای انقلابی! نامه تان را دریافت کردیم. برایتان در انتشار "کتاب پژوهش کارگری" موفقیت آرزومندیم.

ر-م

پیام فدایی و خوانندگان

استرالیا

ر-س

با دروهای انقلابی! فاکس ارسالی رسید. برایتان موفقیت و بیروزی آرزومندیم.

امریکا

ر-ب

با دروهای انقلابی! نامه تان را دریافت کردیم. از تذکری که در مورد صندوق پستی تان داده اید، سپاسگزاریم. در ضمن کمک مالی ارسالی رسید. با توجه به افزایش توزیع نشریه امیدواریم که شاهد گسترش هرچه بیشتر فعالیتهایتان باشیم.

کارگران، اولین قربانیان سقوط اقتصادی کره



ظرف ماههای اخیر، هجوم وحشیانه به طبقه کارگر زحمتکش کره جنوبی و اخراجهای وسیع کارگری به امری عادی برای دولت کره و سرمایه داران ز الوصفت تبدیل شده است. اخراج روزمره هزاران کارگر کره ای که انعکاس سقوط اقتصادی بی سابقه نظامهای سرمایه داری در شرق آسیا و بویژه کره جنوبی است، یکبار دیگر پوسیدگی تا مغز استخوان و بی آیندهی این نظام ظالمانه را در مقابل تمامی بشریت قرار داده است.

اقتصاد کره جنوبی که زمانی نه چندان دور به برکت هجوم سرمایه های امپریالیستی و کمپانیهای چندملیتی و نیروی کار ارزان طبقه کارگر در این کشور از سوی بلندگوهای تبلیغاتی غرب یکی از "غولهای" آسیای جنوب شرقی خوانده میشد، در طول کمتر از چند هفته به چنان سطحی از سقوط و ورشکستگی رسید که دولت کره جنوبی مجبور شد دست گدایی به سوی مردم دراز کند. اکنون "غولی" که درصد باصطلاح رشد اقتصادی اش مایه مباحثات استراتژیستهای بورژوازی بود با صدور اوراق قرضه عمومی در سطح کشور و فروش آنها به مردم زحمتکش کره، آنان را تشویق میکند تا پس اندازها و حتی زیور آلات شخصی خود را برای تقویت ذخایر و پشتوانه پولی به خزانه دولت واریز کنند. به این ترتیب "غول اقتصادی" آسیای جنوب شرقی ناگهان "دود" شد و به هوارفت. در عوض از میان گردوغبار ایجاد شده، چهره واقعی و کریه این "مدل اقتصادی شکوفای" سرمایه داری در آسیای جنوب شرقی خود را نمایان کرد.

دهها میلیارد دلار بدهی خارجی، تعطیلی و نابودی مؤسسات عظیم در صنعت ماشین سازی و کشتی سازی و افلاس و ورشکستگی غیرقابل باور بسیاری از مراکز کلیدی صنعتی، رکود و بحرانی که برغم هیاهوی "رونق" و "شکوفایی" بتدریج به گونه ای سرطانی از در بطن این نظام رشد کرده و به یک کیفیت مرگبار بدل شده بود به یکباره خود را نمایاند. و هر روز که میگذرد جنبه های ویرانگر خود را هرچه بیشتر و موثرتر به نمایش میگذارد.

در این حال تمامی استثمارگران، از قدرتهای امپریالیستی و اربابان دولت کره گرفته تا بورژوازی وابسته حاکم، تمامی وحشیگری و قساوت خود را به کار گرفته اند تا در این آشفته بازار، منافع و سودهای سرشار خود را در مقابل بحران حفظ کرده و در عوض بار خاتمه خراب کن این بحران را هرچه بیشتر بر دوش کارگران و زحمتکشان محروم کره سرشکن سازند.

در همین رابطه است که ما شاهدیم صندوق بین المللی پول که یک نهاد شناخته شده امپریالیستی است برای نجات سیستم و جلوگیری از پیشروی و گسترش بحران کره به سایر مناطق، فوراً یک وام کلان ۵۷ میلیارد دلاری را به منظور "کمک" به اقتصاد بحران زده این کشور تصویب کرده است. یکی از شروط اساسی تزیق این وام به اقتصاد کره جنوبی از سوی گردانندگان صندوق بین المللی پول، به خرج دادن قاطعیت بیشتر دولت در اخراجهای دست جمعی کارگران از مؤسساتی است که ورشکسته شده اند. در شرایطی که ورشکستگی بسیاری از صنایع تولیدی بزرگ در اثر بحران اخیر، اخراجهای گسترده کارگران از مؤسسات مزبور - بدون تقبل هیچ مسئولیتی

را به دستور کار سرمایه داران ز الوصفت تبدیل کرده بود، هراس از خطر رشد اعتراضات و جنبش نسبتاً نیرومند طبقه کارگر این کشور تردیدهایی را در آنگ پیشبرد این اصلاحات برای دولت کره بوجود آورده بود. اما نهایتاً با امضای توافقنامه تنظیم شده از سوی صندوق بین المللی پول در ماه دسامبر توسط دولت مزبور کره، مقامات حکومت به گونه ای بی محابا پیشبرد برنامه صندوق را آغاز کرده و مطابق آمار رسمی هم اکنون روزانه بطور متوسط ده هزار کارگر زحمتکش کره ای بدون تقبل هیچگونه مسئولیتی از سوی سرمایه داران ز الوصفت و گردانندگان واحدهای صنعتی بزرگ از کار بیکار میشوند. این اخراجهای وحشیانه، طبقه کارگر را به شدت در معرض فشار گذارده و بنیاه گزارشات منتشره از سنول، پایتخت کره جنوبی کارگران اخراجی و خانواده های آنها حتی برای تهیه مایحتاج روزانه با مشکل مواجه شده اند.

اعمال این جنایات بر علیه طبقه کارگر کره، خشم و نفرت کارگران و غلیان مبارزه آنها بر علیه وضع موجود را باعث شده است. کارگران کره که هیچگاه در مقابل هجوم سرمایه داران ساکت ننشسته اند این بار نیز به سازماندهی خود و مقاومت در برابر هجوم ددمنشانه بورژوازی پرداخته اند. به شکلی که از آغاز این بحران، کره جنوبی شاهد موارد بسیاری از حرکات و اعتراضات کارگری بوده است. به طور مثال در تاریخ شنبه ۲۹ فروردین، هزاران کارگر عضو اتحادیه های کارگری کره در اعتراض به "اخراجهای گسترده" و "بی محابای" دولت به خیابانها آمدند و به تظاهرات پرداختند. آنها با پلیس و نیروی ضدشورش که از سوی دولت برای سرکوب حرکت کارگران اعزام شده بود، به مقابله برخاستند.

نیروهای سرکوبگر دولت کره با شلیک گاز اشک آور کوشیدند تا کارگران را متفرق کنند. در جریان این اعتراض، شماری از کارگران دستگیر و زخمی شدند. کارگران تهدید کرده اند که اگر دولت سریعاً روند اخراج های دست جمعی را قطع نکند آنها به یک اعتصاب سراسری و گسترده دست خواهند زد. وقایع اخیر کره جلوه ای از ماهیت درنده خوی نظام سرمایه داری و گوشه ای از جنایات سرمایه داران ز الوصفت بر علیه طبقه کارگر را به نمایش گذارده و در همان حال نویدبخش اوجگیری دور جدیدی از مبارزات قهرمانانه طبقه کارگر مقاوم کره جنوبی بر علیه سرمایه داران و نظام ظالمانه سرمایه داری میباشد.

مقاصد و منافع خود مطالبی را در رابطه با زنان و وضعیت آنها چاپ نکنند.

در این چارچوب بدیهی است که برغم جو سانسور و حکومت دستگاہ تفتیش عقاید بر مطبوعات گوناگون، گاه‌ها مقالات، نوشته جات و گزارشاتی درباره اوضاع کار و زندگی زنان، تحت حاکمیت جمهوری اسلامی در جراند جامعه انتشار می‌یابد که بالاخره گوشه ای از بی حقوقی و حشتناک و آشکار زنان در این حکومت را به نوعی منعکس میکند. امری که به هیچ رو با خلق و خوی مستبدانه دیکتاتوری حاکم بر ایران و منافع طبقه حاکم سازگار نیست. در نتیجه چنین وضعی است که ما شاهدیم مقامات حکومت با تصویب و اضافه کردن بند جدیدی بر قانون ضدخلقی کنترل کننده مطبوعات، به تمامی جراید نظام به شدت در مورد "دفاع خارج از موازین شرعی و قانونی از حقوق زنان" اخطار میدهند و به این ترتیب میکوشند تا جلوی انتشار هرگونه مطلبی که منعکس کننده گوشه ای از سرکوب و بی حقوقی و حشتناک زنان در جمهوری اسلامی میباشند را با تهدید و اراغاب بگیرند. تصویب قانون ضدخلقی اخیر همچنین به رژیم جمهوری اسلامی امکان میدهد که همچون همیشه با آماج قرار دادن زنان در جامعه بکوشد فضای اختناق و دیکتاتوری بر علیه تمامی توده ها را تشدید کرده و اهداف ضدردمی خود را هرچه وسیعتر به پیش برد.

اما برغم تمامی این تمهیدات، این حقیقت مسلمی است که تصویب قوانین ارتجاعی و سرکوبگرانه ای نظیر قانون اخیر مطبوعات به هیچ رو نمیتواند برای مدت زمان طولانی ای مبارزات و مقاومتهای زنان دلیر ایران در مقابل تعدیات نظام بورژوازی و وابسته را متوقف و یا کند سازد. این حقیقتی است که حتی از دید مخالفان تصویب قانون جدید در درون رژیم جمهوری اسلامی نیز پنهان نموده است. بیهوده نیست که مخالفان تصویب این بند در هیات حاکمه ضمن هشدار به همپالگی های خود از "زنان خسته و آواره" ایران به عنوان "غده های ورم کرده سیاسی" که با تصویب این گونه قوانین "تاخواست" به "گروههای سیاسی مخالف" تبدیل میشوند سخن گفته و با گوشزد کردن این نکته که در زمینه مربوط به مطبوعات "خلأ قانونی" وجود ندارد و قانون موجود کفایت میکند، اخطار میکنند که تصویب این طرح به ایجاد "تضاد و تشنگی" در جامعه خواهد انجامید. (نقل قولها از نشریه زنان شماره ۴۲)

اضافه کردن بند ضدخلقی جدید بر قوانین مطبوعات کشور که هدف آن تشدید سرکوب زنان و بطور کلی توده های تحت ستم ماست قبل از هرچیز نمایانگر رشد آگاهی و مبارزات زنان در جمهوری اسلامی و هراس حکومت از گسترش این مبارزات است. تجربه قریب به ۲۰ سال حاکمیت ننگین جمهوری اسلامی که هر روز آن با سرکوب و حشمتانه زنان قرین بوده بخوبی نشان داده که مقاومت و مبارزه دلیرانه زنان آگاه ما بر علیه تعدیات رژیم جمهوری اسلامی و برای بدست آوردن حقوق عادلانه خویش تا سرنگونی این رژیم و نیل به جامعه ای دمکراتیک و عاری از هرگونه ستم طبقاتی و جنسی ادامه خواهد یافت.

درباره بند الحاقی جدید به قانون مطبوعات جمهوری اسلامی

رژیم ضدخلقی جمهوری اسلامی در چارچوب تشدید سرکوب زنان در تاریخ ۲۳ فروردین امسال، طرح الحاقی یک بند به قانون مطبوعات کشور را به تصویب رسانید. مطابق این بند از این پس "استفاده ابزاری از زن در تصاویر و محتوا"، "تحقیر و توهین به جنس زن" و "ایجاد تضاد بین زن و مرد از طریق دفاع خارج از موازین شرعی و قانونی از حقوق آن" ممنوع اعلام شده است.

در رابطه با قانون جدید تا آنجا که ادعای ممانعت از "استفاده ابزاری" از زن یا "تحقیر و توهین به جنس زن" و جلوگیری از ایجاد "تضاد بین زن و مرد" مطرح است این امر روشنی است که قریب به ۲۰ سال حاکمیت سیاه رژیم جمهوری اسلامی نشان داده که این حکومت مظهر یکی از وحشیانه ترین و وسیعترین انواع بهره کشی و استثمار، تحقیر و توهین و سرکوب بی وقفه زنان و ایجاد شکاف و تضاد در سطح جامعه بین نیروی اجتماعی زنان و مردان بوده و میباشند. همه میدانند که سردمداران رژیم جمهوری اسلامی از همان بدو به قدرت رسیدن خود، حقوق زنان بعنوان نیمی از آحاد جامعه را با بیشریمی تمام به یکی از آماجهای اصلی حملات خود بدل ساخته و با توسل به قوانین ارتجاعی اسلامی زنان ما را هرچه بیشتر به بند کشیدند.

اخراجهای وسیع زنان کارگر و کارمند از محیطهای کار، هجوم وسیع برای بازپس گیری حداقل حقوقی که زنان در اثر سالها مبارزه بدست آورده بودند، تحمیل حجاب اجباری و بالاخره سرکوب و وحشیانه هرگونه مقاومت زنان در برابر این تعدیات، گوشه هایی از سیاستهای ضدردمی رژیم و جنایات رنگارنگ آنها بر علیه زنان کشور ما را نشان میدهد. در حقیقت رژیم جمهوری اسلامی که به قدرت مبارزاتی و نقش زنان در جامعه ما آگاه است، رژیمی که در جریان سرنگونی حکومت شاه نقش پراهمیت و پیشرو زنان و شرکت آنها در همه زمینه های مبارزه و از جمله عالیترین سطوح مبارزه را به چشم دیده است، در طول این سالها با اعمال شکردهای جنایتکارانه مختلف کوشیده است تا این نیروی عظیم اجتماعی را تضعیف کرده و با سرکوب مداوم و ایجاد جدایی بین زنان و مردان در سطح اجتماعی، نهایتاً پتانسیل مبارزات آنها بر علیه سیستم کنونی را به انحراف ببرد.

از سوی دیگر، رشد مقاومت و آگاهی روزافزون زنان و مبارزات حدت یابنده آنها در جامعه بر علیه این تعدیات، مساله ستم بر زنان در چهارچوب سیستم ظالمات کنونی را با برجستگی هرچه تمامتر در مقابل هر نیروی و قشر اجتماعی قرار داده است. در چنین فضایی تقریباً روزی نیست که نشریات گوناگون منتشر شده در چارچوب نظام و حتی نشریاتی که وابستگی آنها به طبقه حاکم و دستگاہ دولتی محرز میباشند، در راستای

اخبار

* در اواخر سال گذشته شرکت ماشینی فلورمات در استان اصفهان با اعلام تعطیلی شرکت، تمامی ۴۰ تن کارگران زحمتکش این شرکت را بدون پذیرفتن هیچگونه مسئولیتی در قبال آینده آنها، اخراج کرد. صاحبان سودجوی این شرکت در آستانه شب عید و در حالیکه قرار بود عیدی کارگران را پرداخت کنند، با اعلام انحلال شرکت، تمامی کارگران را یک جا اخراج کردند. شرکت مزبور در اولین سال پس از انقلاب ۵۷ بدلیل عدم سوددهی در معرض تعطیلی قرار گرفت اما صاحبان سودجوی شرکت با تحمیل شرایط سخت کاری و مکیدن شیره جان کارگران از تعطیلی شرکت جلوگیری کردند و در طول سالها به ثروتهای کلان دست یافته اند. این شرکت در حالی از سوی صاحبان آن منحل و تعطیل اعلام میشود که کارگران زحمتکش آن که سالها برای پر کردن جیب صاحبان شرکت مجبور به تحمل بدترین شرایط کاری بوده اند اکنون ممری برای تهیه مایحتاج خود و خانواده هایشان ندارند.

* روزنامه کارو کارگر رژیم به تاریخ ۱۵ فروردین ماه مقاله ای را به نقل از اظهارات کارگران به چاپ رسانده که بیانگر گوشه ای از شرایط مرگبار حاکم بر زندگی طبقه کارگر ایران زیر حاکمیت سیاه رژیم جمهوری اسلامی است. در این مطلب به نقل از کارگران از جمله آمده است که: "بالاخص مشکلات کمرشکن مادی مجبورمان کرده که به کار بیشتر از حد توان خود بپردازیم و در نتیجه دچار اختلالات روانی، کاهش قدرت کار و کم حوصلگی، بی علاقه بودن، تحریک پذیری نسبت به همکاران و خانواده، سردردهای مزمن و درد ستون فقرات، بی خوابی و منفی اندیشی، ضعف دائمی، احساس حقارت، حس کینه و تنفر نسبت به دیگران و تنفر نسبت به محیط کار، مسئولین، اضطراب، افسردگی و از همه مهمتر افزایش وقوع حوادث ناشی از کار شویم و امروز امانمان را بریده است و روزی نیست که دست و چشم و پایمان را لای دنده های دستگاہها جا نگذاریم. فرزندانمان دچار سوء هاضمه شده اند، شرمندہ اهل و عیال خود هستیم، بی چیزی و تهیدستی عزت نفسمان را از میان برده است. به دادمان برسید. به امید زنده هستیم. امیدواریم که گوش شنوایی خواسته به حق ما را بشنود.

* موج نارضایتی و اعتراض کارگران در شرکت تولید نوشابه بالا گرفته است. کارگران این شرکت اکنون چند سال است که به صورت قراردادی مشغول کار هستند و صاحبان شرکت بدلیل سودجویی، از استخدام رسمی تعداد کثیری از کارگران خودداری میکنند. در نامه اعتراضی که از سوی برخی کارگران صادر شده با اشاره به محرومیت کارگران این کارخانه، دلیل عدم استخدام رسمی کارگران شرکت، تلاش صاحبان شرکت برای تشدید "استثمار کارگر" خوانده شده است.

* بنابه گزارشی که اخیراً از سوی سازمان ملل در مورد کشورهای آسیای میانه انتشار یافته حداقل نیمی از مردم قزاقستان زیر خط فقر زندگی میکنند. آمار بیکاری در قزاقستان نزدیک به یک میلیون نفر معادل ۱۳/۵ درصد نیروی کار است. مطابق همین گزارش از زمان فروپاشی "اتحاد شوروی" تا کنون سطح زندگی مردم در کشورهای آسیای مرکزی بین ۶۰ تا ۸۰ درصد سقوط کرده است.

* با تداوم قحطی در کره شمالی اعلام شد که شورای روابط خارجی آمریکا در نیویورک تایید کرده که حداقل یک میلیون تن از مردم کره شمالی در اثر

گرسنگی و قحطی در سالها ۹۷-۱۹۹۶ جان داده اند. کره شمالی به سازمان ملل متحد اعلام کرده که ذخایر غذایی این کشور به اتمام رسیده و خواستار دریافت ۶۵۷ تن کمک غذایی برای ۷ میلیون جمعیت قحطی زده این کشور شده است. مطابق گزارشات منتشره با توجه به قطع ارسال جیره غذایی از سوی دولت به مناطق قحطی زده و اختصاص غذا به افراد واحدهای ارتش و دولت اکنون در مناطق قحطی زده مردم به خوردن گوشت انسان روی آورده اند. به شکلی که در یک دهکده زنی از شدت گرسنگی کودک دوساله خود را کشته و او را خورده است. در یکی دیگر از روستاهای کره، جوانی از شدت گرسنگی، یک کودک یتیم و بی سرپرست را کشته و گوشت او را نمک زده و خورده است. هم اکنون اخبار دهشتناک مربوط به خوردن گوشت انسان در اثر قحطی در کره شمالی به یک تیترا روزمره گزارشات مربوط به این کشور تبدیل شده است.

* نیروهای "جنبش ۱۷ نوامبر" یونان مسئولیت یک سلسله عملیات نظامی علیه منافع موسسات آمریکایی در یونان را به عهده گرفته اند. افراد این گروه، یک شعبه "سیتی باتک" آمریکا در آتن را بوسیله موشک ضدتاکت مورد حمله قرار دادند. در مجموعه عملیات این گروه ۲۱ تن و از جمله ۴ آمریکایی که یکی از آنها مأمور سیا بوده کشته شده است. عملیات اخیر "جنبش ۱۷ نوامبر" واکنش شدید مقامات آمریکایی را برانگیخته و سفیر آمریکا در یونان دولت این کشور را به "سرکوب تروریسم" فراخوانده است. * به گفته جیمز شلزیگر رئیس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا تنها در نخستین دوره ریاست جمهوری کلینتون، آمریکا در ۳۵ کشور که قریب ۳۲ درصد جمعیت جهان را در خود دارند ۶۰ بار به اعمال تحریمهای متفاوت و یا تهدید به تحریم دست زده است.

* در اواسط فروردین ماه، کارکنان خطوط هوایی ژاپن موسوم به آتا بر علیه نظام پرداخت دستمزدها دست به اعتصاب زدند. خلبانان و کادر پرواز خطوط هوایی ژاپن تهدید کردند که تا زمانی که تغییری در نظام ناعادلانه پرداخت دستمزد ایجاد نشود از پرواز خودداری خواهند کرد.

* در اواخر فروردین ماه، روسای ۲۴ کشور قاره آمریکا-منهای کوبا- کلیت توافقنامه ای را امضا کردند که به موجب آن قرار است یک منطقه تجاری آزاد در آمریکا بوجود بیاید. این منطقه که بزرگترین منطقه آزاد تجاری جهان محسوب خواهد شد از آلاسکا در شمال قاره تا "تیردان" در جنوب قاره آمریکا را در بر خواهد گرفت. امضا کنندگان این طرح پیش بینی کرده اند که تا سال ۲۰۰۵ این منطقه با ۸۰۰ میلیون مشتری از بازاری معادل هزار میلیارد دلار برخوردار خواهد گشت. لازم به ذکر است که طرح ایجاد منطقه آزاد تجاری توسط سرمایه داران برای دست آوردن سودهای کلان و ایجاد بازارهای جدید در حالی تصویب شده که زندگی میلیونها تن از توده های زحمتکش و کارگر در این قاره زیر حاکمیت وحشیانه دیکتاتورهای آلت دست امپریالیستها و بویژه آمریکا در آتش فقر و فلاکت، استثمار و بیکاری و گراتی و مواد مخدر و سرکوب و جنگ میسوزد.

* به دنبال اخراج دستجمعی ۱۴۰۰ کارگر بندر در استرالیا که عضو اتحادیه های کارگری این کشور بودند، هزاران کارگر این اتحادیه ها دست از کار کشیده و به این ترتیب حمایت خود از کارگران اخراجی را به نمایش گذاردند. کارگران فوق که در یکی از بزرگترین شرکتهای کشتی رانی استرالیا مشغول کار بودند، در روز ۱۸ فروردین هنگامی که برای رفتن به سرکار در محوطه کارخانه جمع شده بودند، ناگهان یا درهای بسته و تعداد زیادی سگ و پلیس های مسلح روبرو شدند. صاحبان شرکت در توجیه این

بندر در سایر نقاط جهان. صاحبان شرکت ادعا کرده اند که در بندر نوتردام هلند در طی مدت مشخصی ۳۰ کشتی بارزده میشود، در حالیکه کارگران استرالیایی این شرکت در همین مدت تنها ۱۲ کشتی را بار میزنند.

جان خود را از دست میدهند. * بنابه ادعای معاون امنیتی وزارت کشور، بلندیان، در سال گذشته بیش از ۲۰۰ تن مواد مخدر در ایران کشف شده که ارزش آن از مرز ۲۵۰ میلیارد دلار عبور کرده است به گفته او ۸۰ درصد از کشفیات مرفین جهان در ایران صورت میگیرد. * مدیرکل کار و امور اجتماعی استان خراسان اعلام کرد که در سال ۷۶ در این استان ۳۷ هزار نفر بیکار وجود داشته اند که نسبت به

سال ۷۵ حداقل ۲۸ درصد افزایش نشان میدهد. این آمار صرفاً بیکارانی را تشکیل میدهد که اساس آنها برای یافتن کار ثبت شده است. مدیرکل اداره کار و امور اجتماعی در کرج نیز عنوان کرد که تنها در سال ۷۶، ۲۱ هزار و ۶۷۴ نفر جویای کار در این اداره در کرج ثبت نام کرده اند.

"ارزاترین کارگران" در "جهان" هستند.

* در استان هرمزگان به ازای هر ۹۱ نفر جمعیت پاسوادی تنها یک نسخه روزنامه وجود دارد.

* به گفته مدیر کل محیط زیست استان گیلان هرساله ۵ هزار هکتار از جنگلهای این استان نابود میشوند.

* رئیس مرکز بهداشت همدان اعلام کرد که هرسال در ایران ۵۰۰ مادر به علت عوارض ناشی از زایمان

ایران از دریچه آمار

* براساس آخرین آمار مرکز آمار ایران، از ۸،۷۹۹،۴۲۳ نفر شاغلان شهری تنها ۹۹۱،۳۹۱ نفر یعنی حدود ۱۱ درصد از زنان تشکیل میدهند و این نسبت در روستاها ۱۵ درصد میباشد.

* به نوشته روزنامه کارو کارگر، در ایران اکنون یک "جامعه کارگری" ۵ میلیون و ۴۰۰ هزار نفری وجود دارد که از جمله "زحمتکش ترین" و

بیکری له شده و استخوانهایی خرد شده و بیکری معلو از درد است که بهبود و ترمیم آن به سالها مراقبت پزشکی نیازمند است.

هم اکنون روشنگ در یکی از بدترین شرایط جسمی قرار دارد و بدون آنکه قدرت حرکت داشته باشد در یکی از بیمارستانهای نروژ تحت مداوا قرار گرفته و از درد جانفرسای ناشی از شکستگی های متعدد استخوان در نقاط مختلف بدن و آرام روحی ناشی از آن رنج میبرد.

اتعکاس این فاجعه که نتیجه مستقیم سیاستهای ضدپناهندگی دولت نروژ میباشد در مطبوعات و رسانه های جمعی نروژ نفرت و اعتراض وسیعی را در بین نیروهای مترقی و سازمانهای مدافع حقوق بشر برانگیخت و بار دیگر رستههای "تمکرات مآبانه" و "انساندوستانه" دست اندرکاران و مسئولان امور پناهندگان دولت نروژ را در افکار عمومی رسوا ساخت. درست به دلیل جلوگیری از گسترش ابعاد این رسوایی، دادگستری نروژ ریکارانته به رفتار دولت پلیس در این واقعه انتقاد کرده و از وکیل روشنگ عذرخواهی نموده است.

وضعیت غم انگیز زندگی و سرنوشت روشنگ جلوه ای از وضعیت پناهجویان مخالف و آواره ایرانی در نقاط مختلف جهان است که هستی آنان از یکسو قربانی ددمنشی های جمهوری اسلامی و دیکتاتوری جلاخان حاکم بر ایران و از سوی دیگر قربانی مطامع و منافع حامیان امپریالیست این رژیم در دولت های باصطلاح متمدن و مدافع حقوق بشر شده است. با توجه به چنین واقعیتی است که باید متذکر شد که دفاع از حقوق پناهندگان سیاسی - نظیر روشنگ - جزئی از مبارزه و مقاومت در برابر رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی و سیاستهای ضدانقلابی و ضدانسانی دولتهای حامی آن است.

واقیعت این است که با توجه به ماهیت دیکتاتوری حاکم بر ایران و حقایق موجود در پرونده روشنگ، بازگشت او به ایران جز زندان و شکنجه و اعدام مفهومی ندارد. بدیهتاً عدم تغییر نظر دولت نروژ سرنوشتی جز این در مقابل روشنگ قرار نخواهد داد. به همین دلیل نیز دولت نروژ باید براساس قوانین بین المللی مربوط به حقوق پناهندگی، حقوق نامبرده را به رسمیت شناخته و با تقاضای پناهندگی او موافقت نماید.

سیاستهای پناهنده ستیزی دولت نروژ

فاجعه تازه ای آفرید!

با سقوط یک پناهجوی ایرانی به نام روشنگ از ساختمان چند طبقه یک کمپ پناهندگی در شمال نروژ (منطقه Bank Plassen) تلاش پلیس نروژ جهت دستگیری و دیپورت او نافرجام ماند. این واقعه دلخراش بار دیگر سیاستهای ضد پناهندگی دولت نروژ را با برجستگی در مقابل افکار عمومی قرار داده و رسوایی دیگری برای دولت نروژ به بار آورد.

پرونده روشنگ در وزارت کشور نروژ به عنوان یکی از فعالین چریکهای فدایی خلق در دست بررسی بود و علیرغم مدارک غیر قابل انکاری که در این پرونده وجود دارد، متأسفانه مقامات نروژی که بویژه در سالهای اخیر با اتخاذ سیاستهای ضددمکراتیک و ضدپناهنده، شهره عام و خاص شده اند در راستای همین سیاستهای ارتجاعی به تقاضای روشنگ جواب منفی دادند. برغم دادخواهی مجدد روشنگ و دخالت سازمانهای مدافع حقوق پناهندگی جواب منفی او تکرار شد.

بالاخره در بعدازظهر ۲۲ آوریل، مقامات اداره پناهندگی نروژ بدون آنکه درخواست روشنگ پروسه کامل و مرسوم خود را طی کند حکم اخراج او را به وکیلش ابلاغ نمودند. آنها بی آنکه به وکیل فرصت دهند که این جریان را به موکل خود اطلاع دهد، بدون فوت وقت سحرگاه روز بعد (ساعت ۵ صبح) برای دستگیری و دیپورت وی از نروژ به محل اقامتش حمله بردند.

روشنگ به محض مواجهه با پلیس چاره ای جز فرار در مقابل خود نیافت. در نتیجه نخست پلیس را به بهانه پوشیدن لباس سرگرم کرد و سپس تلاش نمود تا از طریق پنجره محل اقامت خود راه فراری یابد که متأسفانه در این هنگام او از طبقه دوم سقوط نموده و پیکرش نقش بر زمین شد.

پس از این فاجعه دردناک، بیکر خونین روشنگ که دیگر امیدی به زنده ماندنش نبود به بیمارستان منتقل شد. او ساعات طولانی را در حالت اغما به سر برد و سرانجام با کوشش بسیار پزشکان و پس از آنکه ۱۱ ساعت زیر تیغ جراحی قرار داشت از مرگ نجات پیدا کرد. اما آنچه که پس از این حادثه غم انگیز از روشنگ به جا مانده

ماهیت مضحکه انتخاباتی دوم خرداد از زبان سران رژیم

یکسال پس از مضحکه انتخاباتی ۲ خرداد و گزینش خاتمی به ریاست جمهوری رژیم، اعترافات خود مقامات ریز و درشت جمهوری اسلامی و صحنه گردانان این "انتخابات" در مناسبتهای مختلف، هرچه بیشتر پرده از ماهیت توطئه ای که رژیم جمهوری اسلامی زیرنام "انتخابات دوم خرداد" بر علیه توده های تحت ستم ما سازمان داد بر می دارد. آنچه در زیر می آید گوشه هایی از اظهار نظر ها و تحلیل های دست اندرکاران جمهوری اسلامی از این "انتخابات" می باشد که در رسانه های رژیم منعکس شده است.

روز ۳۱ اردیبهشت، حسن روحانی دبیر شورای عالی امنیت ملی، طی یک مصاحبه با تلویزیون رژیم اعتراف کرد که ماهها قبل از برگزاری انتخابات، به نزد خامنه ای رفته و در مورد تعداد شرکت کنندگان در انتخابات عنوان کرده که اگر "خیلی هم تلاش بکنیم ۲۰ میلیون، ۲۲ میلیون بعید است بیشتر شود" به گفته روحانی، خامنه ای در جواب مطرح کرده که "تبلیغات باید به گونه ای باشد که ۳۰ میلیون مردم پای صندوق آراء بیایند و اجتماع بکنند و این برای من مهم است نه اینکه چه کسی رئیس جمهور میشود، اون مهم نیست".

یک روز قبل از این مصاحبه نیز خامنه ای در دیدار با ائمه جمعه شهرستانهای مختلف ضمن ادعای شرکت و "حضور حماسی و سسی میلیونی مردم" در انتخابات دوم خرداد تاکید کرد که این انتخابات "یکی از بهترین مانورها" در مقابل دشمنان بود.

محسن رضایی فرماتده اسبق سپاه پاسداران رژیم نیز طی یک سخنرانی در گیلان برای پاسداران در مورد انتخابات دو خرداد عنوان کرد که: اما حالا مساله دوم خرداد، بخش اعظمش را باید به مقام رهبری داد. به این دلیل که ۶ ماه قبل از آن یک بحث در راس نظام وجود داشت که آیا انتخابات باید به سبک گذشته باشد یا نه. مقام معظم نظرشان این بود که نباید مثل گذشته باشد. مایاید انتخابات را جدی بگیریم. من رای بالا میخوام. شیوه قبلی این بود که یک نفر در محور قرار میگرفت و سه یا چهار نفر از دوستان هم اطراف او. از قبل هم همه میدانستند رئیس جمهور کیست. و خودش هم میدانست. خوب حالا عوض شد. روزی کروی به مقام معظم گفت: ما هم میتوانیم شرکت کنیم؟ مقام معظم گفت: بله. او گفت: خاتمی میتواند؟ گفت: بله.

خاتمی به من گفت: تا با آقا ملاقات نکنم یاور نمیکنم. رفت و آقا گفت: اشکالی ندارد و کاندید شد. این اصل واقعه است.

تصویب کلیات طرح جدید پزشکی رژیم

پزشکی با موازین شرعی، کلیات طرحی را به تصویب رسانید که مطابق آن "تشخیص، درمان و جابجایی بیماران را فقط کارکنان همجنس آنها باید انجام دهند" به این ترتیب مطابق این قانون ارتجاعی، معاینه و مداوای بیماران زن باید فقط توسط اطباء زن و درمان و رسیدگی به بیمار مرد توسط دکتر مرد انجام گیرد. قانون فوق متذکر میشود که تنها "در موارد ضروری" به تشخیص بالاترین مسئول مرکز و با رعایت ضوابط شرعی و بسا حضور یکی از محارم بیمار میتوان از کارکنان غیر همجنس استفاده کرد.

پس از کوشش برای زنانه - مردانه کردن اتویوسسهای شهری و تاکسیها، زنانه کردن برخی سینماها و بوجود آوردن بانکهای زنانه و.... اکنون نوبت به طرح زنانه - مردانه کردن امر مداوای بیماران در بیمارستانها و مراکز پزشکی در جمهوری اسلامی رسیده است.

در آغاز سال جاری، مجلس شورای اسلامی زیر عنوان باصلاح تطبیق امور اداری و فنی موسسات

در طرح مزبور همچنین عواقب تخطی از اجرای آن بدون هیچ شبهه ای روشن شده است. "اخطار کتبی، جریمه مادی و تعطیلی" موسسه درمانی ای که کارکنان آن احتمالاً نخواهند و یا نتوانند ضوابط جدید حکومتی در معاینه و مداوای بیماران را رعایت کنند، فرجام تخطی از مقررات تازه حکومت در مراکز درمانی خواهد بود. لازم به ذکر است که این طرح در شرایطی به تصویب مجلس رژیم میرسد که کمبود وحشتناک موسسات بهداشتی و پزشکی نظیر بیمارستان و درمانگاه و فقدان وجود پرسنل پزشکی - چه زن و چه مرد - به

میزان کافی در اکثر شهرها و روستاها بیداد میکند و به طور کلی وضع وخیم بهداشت و درمان در کشور زیر حاکمیت جمهوری اسلامی هرساله منجر به قربانی شدن بسیاری از توده های تحت ستم میگردد.

که ← مدعی شود که
صفحه ۲۸ ستون دوم خط چهارم، مدعی میشود که ← مدعی بشود که
صفحه ۹ ستون دوم سطر ۱۲، حرکتی در مقابل باکل رژیم ← حرکتی در مقابل باکل رژیم
صفحه ۲۹ ستون اول پارگراف آخر خط چهارم از آخر، نوعی دیگه ← نوعی دیگر
صفحه ۲۹ ستون سوم پاراگراف اول سطر ۱۶، رهنمود مشعشانه ← رهنمود مشعشانه
صفحه ۲۹ ستون سوم پاراگراف اول خط دوم از آخر، جهان نشان داده ← جهان نشان داد

تصحیح و پوزش

در "پیام فدایی" شماره ۱۷ شاهد غلطهای چاپی چندی بودیم که ضمن پوزش از خوانندگان در اینجا به تصحیح آنها اقدام میکنیم.

صفحه ۲۸ ستون اول پاراگراف دوم سطر ۹ "درک و فهم نویسنده.... تبدیل میشود به ← درک و فهم منظور نویسنده
صفحه ۲۸ ستون دوم سطر ۱۱، چنین و چنان میشود ← چنین و چنان میشود
صفحه ۲۸ ستون دوم سطر ۱۲، همه کاستی های ← همه کاستی ها
صفحه ۲۸ ستون دوم پاراگراف اول خط چهارم از آخر پاراگراف، مدعی بشود

شمه ای از اوضاع کار و زیست کارگران در جمهوری اسلامی

در ادامه اعتصابات بیشمار کارگری که در هفته ها و ماههای اخیر رخ داده اند، کارکنان شرکت نوپان کارون شوشتر، نیز دست از کار کشیدند. علت اصلی اعتصاب کارگران این شرکت عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل است که در صورت اجرا کارگران این کارخانه را از وضع مالی بهتری برخوردار خواهد ساخت. صاحبان شرکت با مشاهده یکپارچگی و اتحاد کارگران، ضمن مذاکره با آنان قول دادند که ظرف سه ماه آینده، طرح طبقه بندی مشاغل را اجرا و احکام جدید را صادر کنند. در این حال برغم وعده و وعیدهای صاحبان این شرکت برای خواباندن اعتصاب کارگران، سایر دست اندرکاران رژیم، آشکارا از مخالفت با چنین طرحی سخن گفته اند. در همین رابطه رئیس شرکتهای بانک کشاورزی ضمن مخالفت شدید با خواستههای کارگران تاکید کرده که به هیچ رو نباید به درخواستهای کارگران اعتصابی گوش فراداد. او دلیل این امر را "تسری درخواستهای این چنینی" عنوان کرده و مدعی شده که

طرح طبقه بندی مشاغل را نباید اجرا نمود.

در موردی دیگر ۱۹۰ تن از کارگران شرکت "شقارود" در شهرستان تلاش نیز بر علیه مقررات ظالمانه استخدامی از سوی روسای این شرکت و همچنین عدم اجرای طرح طبقه بندی مشاغل دست از کار کشیده و به یک تجمع اعتراضی دست زدند. این حرکت در شرایطی صورت میگیرد که کارگران ناراضی عنوان کرده اند که برغم داشتن

اخپسار	نموده بود، هزاران نفر از مردم در مقابل دانشگاه تهران جمع شدند. خیابانهای فاطمی، بلوار کشاورز، فلسطین(کاخ) مملو از مردمی بود که شعار میدادند: "استقلال، آزادی"، "تبیروی انتظامی اصلاح نباید گردد"، "درد برآزادی"، "توپ، تانک، مسلسل، دیگر اثر ندارد". در جریان این تظاهرات مردم	میگفتند که "رژیم دانشجو کشی را شروع کرده است"، "ما انقلاب کردیم که آدمهای سالم روی کار بیایند نه جانی ها و فاسدها".	خبرگزاری فرانسه دو تا سه هزار نفر و خبرگزاری آلمان دهها هزار نفر گزارش دادند.	"شرکت کنندگان، دانشجویانی بوده اند که به جناحهای رژیم تعلق نداشتند".
در تاریخ ۲۵ فروردین ماه علیرغم اینکه دولت برگزاری هرگونه تظاهراتی را در رابطه با مساله دستگیری شهردار تهران ممنوع اعلام کرده و در حالیکه دفتر تحکیم وحدت نیز تظاهرات از قبل تعیین شده خود در حمایت از کرباسچی را لغو	در مورد تعداد تظاهرکنندگان، خبرگزاریها ارقام مختلفی را منتشر کردند. از جمله آسوشیيتدپرس تعداد تظاهرکنندگان را ۴۰۰۰ نفر،	سی ان ان گزارش داد که مردم به نفع کرباسچی شعار دادند. ولی گزارشگر نشریه "گلف ۲۰۰۰" گزارش داد که حتی یکبار هم اسم کرباسچی را نشنیده است. او گزارش داده است که	نیروهای انتظامی هرکسی را که قیافه دانشجو داشت، کتک زدند. صدها نفر به سختی کتک خوردند و تعدادی نیز دستگیر شدند. در صفحه ۳۷	

آیونمان پیام فدایی

برای آیونه شدن نشریه، لطفا بهای اشتراک را به شماره حساب زیر واریز کرده و رسید آن را به آدرس پستی سازمان ارسال نمائید. هزینه سالانه آیونمان پیام فدایی معادل ۱۶ دلار امریکا، ۱۶ مارک آلمان، ۷ پوند انگلیس، ۵۵ فرانک فرانسه و ۷۸ کرون سوئد میباشد.

Branch Sort Code: 60-24-23
Account Name: M.B
Account NO: 98985434

آدرس پاتک:

National Westminster Bank
PO Box 8082
14 The Broadway
Wood Green
London N22 6BZ
Enland

شماره فکس و تلفن برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران:
۰۰۴۴ - ۱۸۱ - ۸۰۰ ۹۴۱۳

Payame Fedaae
NO: 18 June 98
Publication of the Iranian
People's Fedaae Guerrillas

برای تماس با چریکهای فدایی خلق ایران با نشانی زیر مکاتبه کنید:

BM Box 5051
London
WC1N 3XX
England

صدوهشتاد مین سالگرد تولد کارل مارکس

و صدوبیست و هشتمین سالگرد تولد ولادیمیر ایلیچ لنین،

آموزگاران کبیر پرولتاریای جهان گرامی باد!

پیشوایان کبیری که با بنیان نهادن، بسط و گسترش علم رهایی طبقه کارگر یعنی مارکسیسم - لنینیسم، ناقوس مرگ نظام سرمایه داری را در سراسر جهان به صدا در آوردند!

زنده باد مبارزه مسلحانه که تنها راه رسیدن به آزادی است!